

آفتاب مطهر

زندگی ، اندیشه و خدمات علمی و فرهنگی علامه شهید آیت الله مرتضی مطهری

اثر: آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

• مقدمه معاونت پژوهش:

حقیقت اصیل ترین ، جاودانه ترین و زیباترین راز هستی و نیاز آدمی است که سلسله مؤمنان و عالمان صادق ، چه جانها که در راه آن نباخته اند و جاهلان و باطل پرستان ، چه توطئه ها و ترفیدها که برای محو و مسخ آن نساخته اند .

چه تلح واقعیتی است مظلومیت و چه شیرین حقیقتی است این واقعیت که در مصاف هیمشگی حق و باطل ، حق سربلند و سرفراز است و باطل از بین رفتی و نگونسار . این والا و بالانشینی حقیقت ، گذشته از سرشت حق ، وام دار کوشش های خالصانه و پایان ناپذیر حقیقت جویانی است که در عرصه نظر و عمل ، کمر همت محکم بسته و از دام و دانه دنیا راسته اند و در این میان نقش و تأثیر ادیان و پیامبران الهی ، به ویژه اسلام و پیامبر اکرم (ص) و جانشینان بر حق و گرامی او (ع) برجسته ترین است .

دانشمندان نام آور شیعه رسالت خطیر و بی نظیر خویش را بهره گیری از عقل و نقل و غوص در دریای معارف قرآن و برگرفتن گوهر ناب حقیقت از سیره آن پیشوایان و عرضه آن به علام بشری و دفاع جانانه در برابر هجوم ظلمت پرستان حقیقت گریز ، دانسته اند و در این راه ، دیده ها سوده و جان ها فرسوده اند .

اکنون در عصر بحران معنویت که دشمنان حقیقت و آدمیت هر دم با تولید و انتشار فزون از شمار آثار نوشتاری و دیداری و به کارگیری انواع ابزارهای پیشرفته ساخت افزاری و نرم افزاری ، در عرصه های گوناگون برای سیطره بر جهان می کوشند ، رسالت حقیقت خواهان و دانشمندان حوزوی و دانشگاهی ، به ویژه عالمان دین ، بس عظیم تر و سخت دشوارتر است.

در جهان تشیع ، پژوهشگران حوزوی در علوم فلسفی و کلامی ، تفسیری و حدیثی فقهی و اصولی و مانند آن ، از کارنامه ای درخشنان برخوردارند و تأملات ایشان بر تارک پژوهش های اسلامی می درخشد .

اینان در زمینه علوم طبیعی و تجربی و فناوری های جدید نیز تلاش هایی چشمگیر کرده و گام هایی نوید بخش برداشته اند و به جایگاه در خور خویش در جهان نزدیک شده اند و با فعالیت های روز افزون ، می روند تا مقام شایسته خویش را در صحنه علمی بین المللی ، بازیابند .

ولی در قلمرو پژوهش های علوم اجتماعی و انسانی ، تلاش های دانشمندان این مرز و بوم ، آنگونه که شایسته نظام اسلامی است ، به بار ننشسته و آنان بیشتر به ترجمه و اقتباس دیدگاه های دیگران بسته کرده اند .

در این زمینه کمتر می توان ردپای ابتكارات و به ویژه خلاقیت های برخاسته از مبانی اسلامی را یافت و تا رسیدن به منزلت مطلوب ، راهی طولانی و پرچالش در پیش است . از این رو افزون بر استنباط ، استخراج ، تفسیر و تبیین آموزه های دینی و سازماندهی معارف اسلامی ، کاوش در مسائل علوم انسانی و اجتماعی از دیدگاه اسلامی و تبیین آنها ، از مهمترین اهداف و اولویت های مؤسسات علمی ، به ویژه مرکز پژوهشی حوزه های علمیه است.

مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در پرتو تأییدات رهبر کبیر انقلاب اسلامی و حمایت های بی دریغ خلف صالح وی ، حضرت آیت الله خامنه‌ای "مدظله العالی" از آغاز تأسیس ، بر اساس سیاست ها و اهداف ترسیم شده از سوی حضرت آیت الله محمد تقی مصباح یزدی "دامت برکاته" به امر پژوهش های علمی و دینی اهتمام داشته و در مسیر برآوردن نیازهای فکری و دینی جامعه ، به پژوهش های بنیادی ، راهبردی و کاربردی پرداخته است .

معاونت پژوهش مؤسسه برای تحقق این مهم افزون بر برنامه ریزی و هدایت دانش پژوهان و پژوهشگران ، در زمینه نشر آثار محققان نیز کوشیده و بحمدللہ تا کنون ، آثار ارزنده ای را در حد توان خود به جامعه اسلامی تقدیم کرده است .

کتاب پیش روی ، بخشی از مباحث گوناگون استاد فرزانه ، حضرت آیت الله محمد تقی مصباح یزدی "دامت برکاته" بوده ، که با تلاش پژوهشگر ارجمند ، آقای غلامرضا گلی زواره تدوین و نگارش یافته است .

هدف اصلی کتاب ارائه گوشه هایی از زندگی ، اندیشه و تلاش های علمی و فرهنگی شهید مطهری (ره) برای عموم خوانندگان و علاقه مندان است . معاونت پژوهش دوام عمر پربرکت معظم له و توفيق روز افزون پژوهشگر محترم این اثر را از خداوند متعال خواستار است .

معاونت پژوهش

مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

• مقدمه :

قال محمد بن علی الباقر ع : « عَالَمُ یُنَتَّفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ أَلْفَ عَابِدٍ »

حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود : " دانشمندی که مردم از دانش او بهره مند گردند ، از هفتاد هزار عابد برتر است . " (۱)

۱. اعلام الدین ، ص ۸۲

شهید آیت الله مطهری از نادر دانشمندان جهان تشیع است که بر پایه بصیرت علمی و معرفتی ، همراه با اشراق درونی معنویت و فضیلت و از موضع تعهد ، تدین ، بیداری و دردمندی دینی ، در عرصه هایی پرشمار از علوم اسلامی ، آثار پدید آورد . وی در این آثار با تکیه بر منابع مستند قرآنی و روایی و براهین عقلی و با شیوه ای بدیع و شیوا و زبانی رسا ، به رفع نیازهای نسل جوان و دیگر تشنگان معارف ناب پرداخت .

آن مطهر اندیشه ها ، احاطه ای گستردگی بر فرهنگ اسلامی داشت و نگرش ها ، بررسی ها ، ارزیابی ها و نقادی هاییش به دور از تعصب ، احساسات و هیجانات زودگذر بود . وی مباحث اعتقادی و مبانی فکری امت مسلمان را به زبان روز عرضه می کرد و در این راه به تلاش و تکاپوی خویش ایمانی راسخ داشت .

او این اقدام را به مثابه وظیفه ای شرعی ، وجودانی و دینی ، برای پیشبرد نهضت در مسیر اسلام راستین و به دور از ترفند های تبلیغاتی که با تهمت های ناروا و بی پایه همراه بود و ریشه در نقشه های اوک و مکاتب الحادی و التقاطی داشت ، پذیرفت .

آن حکیم فرزانه به سه خصلت دانشوری ، انصاف و حق طلبی ، پیش از دیگر خصال آراسته بود و هنگام داوری درباره پدیده های گوناگون فرهنگی و اجتماعی ، خردورزی ، ایمان و تقوا را معیار قرار می داد و از هرگونه دیدگاه مغرضانه و تنگ نظرانه دوری می جست و در نقد اندیشه های مخالف و حتی هنگام افشاء انجرافات و کژروی ها و ناراستی ها جانب انصاف را فرو نمی نهاد .

شهید مطهری حق طلب بود و همواره تأکید می کرد اسلام دین فطرت ، برهان و منطق است و از این روی ، در پی ایجاد رعب و هراس و استفاده از زور و خشونت برای تحمل عقیده نیست . او در کسب دانش و معرفت دمی نیاسود و از فضلای انگشت شمار حوزه بود که با اهل دانشگاه ارتباط علمی و فرهنگی برقرار کرد و در بحث های فکری و اعتقادی با افراد تحصیل کرده از مغالطه می پرهیخت .

وی خضر راه بود و دلیل قافله ، در ظلمت تردیدها و شباهه ها ، مطلع کاروانیان بود و پیشاپیش طلیعه ی دشمن را می پاییید و همگان را آگاه می ساخت ، از هر چیز از رگه های نفوذ ، جای پای غربزدگی ، مکاتب مصنوعی و کاذب ، خود باختگان مقهور ، التقاط مرئی و نامرئی ، و در یک سخن از همه کسانی که باورها و ارزش های الهی را نشاه می رفند .

او بر فرضیه دوگانگی علم و دین و جدایی میان دانش و ایمان خط بطلان کشید و پیوند این دو را روشن ساخت . وی این راه را در برابر همگان گشود که می توان باور دینی را با تیزبینی اجتماعی و هوشیاری سیاسی همراه ساخت و این مدعای آثار پرفیضش هویدادست . مطهری فریاد می زد که باید پژوهش های دینی در خدمت حل معضلات فرهنگی و اجتماعی قرار گیرد ، در غیر این صورت خود پژوهش به جای گره گشایی ، دشواری آفرین خواهد شد .

وقتی می نگاشت ، پرتوی از روشنایی های معنوی بر افق کاغذ می درخشد ، وقتی سخنرانی می کرد ، کلماتش قطرات بارانی با برکت را می مانست که دشت های تشنه و بیابان های خشک را به طراوت ، شکفتن و رستن فرا می خواند ، بلاغت ، صراحت ، پویایی ، صداقت ، اخلاص و استواری در گفتارش موج می زد ، دریافت علمی و یافته های فلسفی را در حریر واژگان می پیچید و به قلب های عطشناک هدیه می داد ؟

راست قامت بود تا کزی ها را در هم کوبد ، در هنگامه ای که توفان های تحریف و ظلمت التقاط ، جهالت ، جمود ، ظاهر گرایی و نفاق از همه سو در حال ورزیدن بود ، مراقب بود مشعلی که رسول اکرم (ص) در غار حرای مکه افروخت و از حمامه ی کربلا فروع گرفت ، به خاموشی نگراید .

مطهری دانشمندی والا بود که در اوج وارستگی و وابستگی به حق تعالی و آراستگی به زیور مکارم و فضایل اخلاقی سیر می کرد و گوش حق نیوش ، دیده ای حق بین و دلی پالوده از غفلت و ریا داشت . اندیشه ها وسعت بینش و دیدگاه های آن حکیم فرزانه میزان حکمت و دانایی بود ، مشفقاته و دلسوزانه و به دور از هیاهو دست سرگشتبان متغیر را می گرفت و مشتاقانه آنان را به سوی سرچشمه های اصیل و سرینه های امن و مطمئن بصیرت و معرفت راه می نمود .

در عصر واماندگی ، از خود بیگانگی ، مسخ فکری و عقیدتی و ابتذال فرهنگی با اشارات نورانی او ، ذهن ها و دل ها تکانی می خوردند ، از خواب غفلت و خود فراموشی بیدار می شدند و به خویشتن اصیل و هویت ارزشی خویش باز می گشتد .

شخصیت چند بعدی این دانشمند فرزانه ایجاد می کند که ابعاد وجودی او بازشناسانده شود ، بدیهی است پی گرفتن این هدف و رسیدن به این شناخت و کاوش در تمام حالات ، محسن و امتیازات کم نظریش در این مقال و مجال نمی گنجد .

نوشتار پیش روی محصول تدوین ، تبییت ، نگارش و بازنویسی مقالات ، سخنرانی ها و مصاحبه های استاد برجسته ی حوزه ، آیت الله مصباح یزدی است که به جنبه هایی از زندگی ، اندیشه ها و خدمات علمی و فرهنگی شهید مطهری می پردازد .

نگارنده به تحمل مشقت های فراوان کوشیده است ، نخست از درج بخش های تکراری مطالب موضوعات پرهايزد و سپس برای روشن شدن پاره ای از نکات که در متن بیایات و گفتگوهای ایشان آمده است و نیز تکمیل مطالب به ویژه برای خواننده جوان توصیحاتی را به صورت پاورقی بیاورد .

نوشتار حاضر در ۹ بخش سامان یافته است ، در بخش نخست به نام دانشوری ژرف اندیش ، جنبه هایی از امتیازات علمی و اخلاقی شهید مطهری آمده است . در بخش دوم ، رازهای موفقیت این دانشمند به خواننده شناسایی شده است . در بخش سوم چهره ی مدرسی وارسته ترسیم گردیده که در حوزه ، دانشگاه و دیگر محافل علمی و فرهنگی ، به احیای تفکر دینی پرداخته است .

پاسخگویی آن شهید به نیازهای زمان ، توجه به مقتضیات اجتماعی و آسیب شناسی آگاهانه ، از جمله مطالبی است که در بخش چهارم بدان اشاره شده است . آفت زدایی از بوسنان عقاید و باورها ، مبارزه با ملی گرایان ، سکولاریسم و ظاهر سازی های مخرب و نقد خودباختگی های غرب زدگان محورهای بخش پنجم است .

در بخش ششم به پاره ای از کوشش های شهید مطهری پرداخته شده که جامعه را از سیلاب تحریفایت ، بدعت ها و شباهات نجات داده و کشتی نجات وی بسیاری از جوانان را به ساحل رستگاری رسانیده است . افشای گذرگاه های الحاد و قاطعیت آن دانشمند ژرف اندیش در برابر افکار التقاطی ، موضوع بخش های هفتم و هشتم کتاب را تشکیل می دهد .

در بخش نهم ، ضمن توجه به نقش شهید مطهری در تبیین مبانی فکری انقلاب اسلامی و چگونگی شهادت ایشان به دست گروهک فرقان ، حکمت تجلیل و تکریم از علامه ی شهید مرتضی مطهری ، مورد واکاوی قرار گرفته است . امید آن که این مجموعه مورد توجه دوست داران آن متفکر حق جو قرار گیرد .

در پایان معزز تدوین متون مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، فاضل گرانمایه ، جناب حجت الاسلام و المسلمین حسنی به دلیل این که زمینه تدوین چنین مجموعه ای را برای نگارنده فراهم ساخته اند ، نهایت سپاس و امتنان را دارم .

والسلام ، غلامرضا گلی زواره

پاییز ۱۳۷۶

« فصل اول »

دانشور ژرف / اندیش

• قله‌ی معرفت :

« الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيد الأنبياء والمرسلين ، حبيب الله العالمين أبي القاسم محمد (ص) و على آله الطيبين والطاهرين المعصومين ، لاسيما الإمام المنتظر المهدى الحجة بن الحسن العسكري عجل الله تعالى فرجه و جعلنا من اعوانه و انصاره »

قال الله تبارك و تعالى في كتابه : « الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ وَكَفَيَ بِاللَّهِ حَسِيبًا ، كسانی که پیام های خداوند را می رساند و از او بیم دارند و از هیچ کس

جز او هراسی ندارند ، خدا برای ارزیابی اعمالشان کافی است ». (احزاب/۳۹)

استاد شهید علامه آیت الله مرتضی مطهری یکی از شخصیت های برجسته‌ی روزگار ماست. او از ذخایر علمی ، فکری و فلسفی نه تنها ایران ، بلکه جهان اسلام به شمار می‌آید ، اندیشمندی که عصاره مهم ترین اندیشه های زمانه را فرا گرفته بود و به خوبی آنها را تجزیه و تحلیل می‌کرد و در کنار ارزیابی آنها ، ابتکارات فکری و توانایی های ذهنی خویش را نیز به میراث فلسفی و علمی عالمان سلف می‌افزود .

او اندوخته های دانش خویش را با سبکی مطلوب و شیوه ای جذاب و شیوا و حتی المقدور با بیانی ساده عرضه می‌کرد . بر این اساس ، اغراق نیست اگر گفته شود که دهها سال باید بگذرد و از میان هزاران جوینده علوم اسلامی ، فردی چونان شهید مطهری برآید تا جویندگان معارف ناب از جویبارهای وجودش جرعه های حکمت و معنویت بنوشند .

شهید مطهری ابعاد گوناگونی داشت ، ولی همه توانایی های خود را برای حفظ اصالت مکتب قرآن و عترت به کار برد . به همین دلیل رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی ، حضرت امام خمینی (ره) او را اسلام‌شناس راستین معرفی کردند .^(۱)

۱. مصاحبه رادیویی به مناسب فرا رسیدن سالگرد شهادت آیت الله مطهری

در میان دهها هزار شهید ایران اسلامی ، تنها یک تن بود که امام امت او را حاصل عمر و پاره تن خویش خواند ، (۱) اما شهید مطهری چه ویژگی ای داشت که دیگر بزرگان ، با منزلت های بسیار ارزنده شان ، چنین مقامی را نزد امام امت و امت امام به دست نیاورند ؟

۱. " من این فرزند بسیار عزیزی را از دست داده ام و در سوگ او نشستم که از شخصیت هایی بود که حاصل عمرم محسوب می شد ... من گرچه فرزند عزیزی که پاره تنم بود از دست دادم ، لکن مفتخرم که چنین فرزندان فدایکاری در اسلام وجود داشت و دارد ..." (فرازی از پیام امام خمینی به مناسب شهادت آیت الله مطهری)

در زمانی که شخصیت هایی برجسته و مشهور با پیشینه های مبارزاتی شناخته شده ، زمام امور انقلاب را در دست داشتند، کسانی که ستیزه جویی هایشان با ستم، گستاخانه تر و مدت توقفشان در بازداشت گاه ها و زندان های استگاه استبداد ، افزون تر بود و به ظاهر تخصص و توانایی آنان برای مدیریت جامعه انقلابی از مطهری بیشتر بود ، چرا وی این گونه کانون توجه امام قرار گرفت و چنین ستایش های ناب و همراه با عواطف نثارش شد ؟

در پاسخ به این پرسش باید خاطر نشان ساخت که مطهری ، خالصانه در راه اعتلای حق گام برداشت و جان بر کف از ارزش های معنوی دفاع کرد و رسالت انبیاء و اولیاء را پی گرفت . وی کوشید حقایق مسلم را تبیین کند ، لغزشگاه ها را به مردم نشان دهد و آنان را از سقوط در دره های مخوف و باللاق های خطرناک ، برحدار دارد . او با دلسوزی و پیگیری مداوم و طاقت فرسا می کوشید تا مردم را به سوی مسیر هدایت و راهنمایی کند تا راه درست را بشناسند و آن را پیمایند .

رسالت مهمی که شهید مطهری عهده دارش بود ، راهی خوفناک با دشمنانی پرشمار بود . زیرا وقتی مردم با آگاهی های رشد دهنده او به سوی درستی و راستی گام بر می دارند ، منافع دنیا طلبان و آنان که می خواهند بر گرده انسان ها سوار شوند ، در معرض آسیب و فنا قرار می گیرد .

آنگاه این گروه خلاف کار که خفاش صفت آن خورشید درخشان را مزاحم پرش خویش در تاریکی های جهل و خرافه و جمود می بینند ، هر چه توشن و توان دارند به کار می گیرند تا این درخشش را خاموش کند و اگر در حذف فیزیکی موفق نشدنند ، کاری کنند که مردم به وی نگرایند .

آنان راه سومی نیز می پیمایند و چون می بینند این چهره ها نزد مردم محبوب اند و اشتیاق جامعه اسلامی به آنان قابل توجه است ، دست به خیانتی دیگر می زنند ، بدین سان که اندیشه ها و باورهای تأثیر گذارشان را تحریف می کنند . دشمن این اقدامات را بر ضد شهید مطهری انجام داد ، ولی موفق نشد .

در همان جو اختناق بسیار بودند کسانی که به اندیشه ها و آرمان های آن دانشمند مطهر عشق می ورزیدند و در سال هایی که وی پنج شنبه و جمعه به قم می آمد ، از شهرهای گوناگون به این دیار می آمدند تا از بیاناتش بهره گیرند ، زیرا در اندیشه ها ، آموزه ها و بیانات او درهای گرانبهایی می یافتدند که جاهای دیگر از آنها خبری نبود . وی دارای نبوغی بود که در هر مبحثی از موضوعات عقلی و نقلی گوی سبقت را از همگان می ربود .

طبعاً مردم به چنین کسی عشق می ورزیدند و از راههای دور و نزدیک ، برای شنیدن سخنانش گرد می آمدند . گفته هایش تولید فکر و محصول ذهن خلاقش بود و او در اندیشه و عمل مستقل بود . (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه تهران به مناسبت یازدهمین سالگرد شهید مطهری ، ۱۹/۲/۱۳۶۹

• وارت راستین انبیاء :

از بزرگترین نعمت هایی که خدای متعال به انسان ها مرحمت فرموده ، پس از نعمت حیات و خرد ، موهبت هدایت از سوی فرستادگان است . اگر حق تعالی نعمتش را از این راه تمام نفرموده بود ، بشریت هرگز راه سعادت حقیقی و ابدی خویش را نمی یافت و به مرتبه و مقامی که پروردگار برایش مقرر ساخته بود ، نمی رسید ؛ پس از انبیاء نیز این وظیفه بر عده اوصیای آنان بوده است .

در مرتبه سوم هدایت بشر به دست عالمان انجام می شود . در قرآن کریم می خوانیم :

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ لَتَبَيِّنَنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُونُوهُ فَبَدُونَهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْتَرَوْا بِهِ

ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ، خدا از صاحبان کتاب پیمان گرفت که کتاب خدا را برای مردم آشکار

سازند و پنهانش نکنند ... » (اعراف/۱۸۷)

در قرآن میثاق هایی از سوی خدای متعال ، میان او و بندگان بیان شده است . یکی از آنها پیمانی کلی است که تمام بندگان به طور تکوینی ، با پروردگار خویش دارند و بر حسب روایات این پیمان در عالم ذر بسته شده است و قرآن نیز بدان اشاره دارد :

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أُنْفُسِهِمْ الْسُّلْطَانُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهَدْنَا

أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ، و پروردگارت از پشت بنی آدم ، فرزندان شان را بیرون

آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید : آیا من پروردگارتان نیستم ؟ گفتند : آری گواهی می دهیم تا در روز قیامت نگویید که از آن بی خبر بودیم . » (اعراف/۱۷۲)

و در سوره ای دیگر می فرمایند : «**إِنَّمَا أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنَّ لَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ**

مُبِينٌ × وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ، از فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستیم که شیطان را

نپرستید ، زیرا دشمن آشکار شماست و مرا بپرستید که راه راست این است ؟ » (بس/۵۹ و ۶۰)

این یک پیمان الهی است برای همه انسان ها . مثال دیگر ، مثال خدا با پیامبران است :

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الْبَيِّنَ لَمَّا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ... ، و خدا از پیامبران پیمان گرفت که

شما را کتاب و حکمت داده ایم ... » (آل عمران/۸۱)

میثاق سوم با علماست . خداوند نمی فرماید میثاق انبیاء ، بلکه می گوید : « الذين اوتوا الكتاب ، يعني کسانی که به کتاب های آسمانی دانایند . این پیمان پیمان استوار است با لام قسم و نون تأکید (لتیننه) . ای کسانی که از احکام و معارف دینی آگاه شدید آنچه را به آن دسترسی یافتید ، به دیگران برسانید و آنها را برای مردم بیان کنید .

میلیاردها انسانی که روی کره زمین زندگی می کنند به طور مستقemi ، با پیامبران تماسی ندارند و اگر هم پیامبری بخواهد با همه مردم در تماس باشد ، امکان پذیر نیست . از این روی لازم است آنان که پیام او را به خوبی دریافت کرده اند ، به دیگران برسانند به ویژه آنگاه که فرستاده الهی در میان مردم نباشد .

در تبلیغات دینی اگر این کار فرهنگی ترک شود ، همه مردم مسئول اند و بازخواست می شوند و اگر کسانی به قدر کفايت برخاستند و شريعت و معارف الهی را برای مردم تبيين کردند . این واجب از دیگران ساقط می شود . این واجب کفايی به توان علمی ، فكري و ذهنی نياز دارد و همگان توانايی انجام آن را ندارند .

هدایت انسان ها به سوی سعادت اخروی و دنیوی از راه آموزه های دینی ، واجب ترين واجبات کفايی است که در درجه نخست بر دوش پیامبران است و سپس اوليای الهی اين وظيفه را بر عهده می گيرند و پس از آن ستارگان درخشان ، عالمان دیگر اين مسئوليت خطيرند . به همين دليل در منابع روایی آمده است : قال رسول الله : « علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ، دانشوران امت من چونان پیامبران بنی اسرائیل هستند . » (۱)

۱. مجلسی ، محمد باقر ، بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۲۲ . الحياة ، ج ۲ ، ص ۲۸۰

قال النبی (ص) : « رحم الله خلفائی . فقیل یا رسول الله و من خلفاؤک ؟ قال : الذين يحيون سنتی و یعلمونها عباد الله ، رسول اکرم (ص) فرمودند : خدا رحمت کند بر جانشینان من . گفته شد : ای فرستاده الهی خلفای شما چه کسانی هستند ؟ فرمود : آنان که سنت مرا احیاء کنند و به بندگان خدا بیاموزند . » (۱)

۱. شهید ثانی ، منیة المرید ، ص ۱۰ . الحياة ، ج ۲ ، ص ۲۸۱

قال النبی (ص) : « الفقهاء امناء الرسول ، رسول اکرم (ص) فرمودند : عالمان دین ، امامتداران فرستاده خدایند . » (۱) قال الامام الصادق ع : « ان العلماء ورثة الانبیاء ، امام صادق (ع) فرمودند : عالمان وارثان پیامبرانند . » (۲)

۱. مجلسی ، محمد باقر ، بحار الانوار ، ج ۱ ، ص ۲۱۶

۲. الكافی ، ج ۱ ، ص ۳۲ . الحياة ، ج ۱ ، ص ۲۸۰

پیامبران درهم و دیناری به اirth نگذاشته اند ، بلکه میراث آنان هدایت ، تعلیم ، ارشاد ، مقاومت ، احیای نفوس ، تصحیح مسیر بشریت و اینگونه امور است . وجه شباهت عالمان به پیامبران این است که پیامبران در برابر جامعه ، تعهدات اجتماعی و تکالیف انسانی و اجتماعی داشته اند و وارث آنها کسی است که بتواند جای خالی پیامبران را در میان افراد بشر پر کند .

این تاج افتخار مسئولیت های عظیم دارد و عالمان دینی باید مردم را به سوی حق ، دیانت ، کمال ، شرف و عزت رهنمون شوند . آنان را از گمراهی برهانند و به ساحل نجات و رستگاری برسانند ، تا چنین مدل افتخاری نصیب شان شود . (۱)

۱. در این زمینه کتاب هویت صنفی روحانی به قلم محمد رضا حکیمی خواندنی است .

هدایت الهی امانتی است که باید به تمامی انسان ها برسد و قرآن درباره آن تأکید بسیار می فرماید : تا مبادا نکته ای پوشیده بماند و اغراضی مانع رسیدن حقایق دینی به مردم شود و موضوع میثاق کتمان گردد . آنگاه قرآن می افزاید : برخی (یعنی عالمان بنی اسرائیل) به این پیمان عمل نکردند و سبب گمراهی مردم شدند . از این رو چنین افرادی را مورد لعنت قرار می دهد .

روایات پرشماری که درباره دانش و آموزش ، اوصاف عالمان و منزلت دانشمندان نزد خدا بیان شده ، گویای این حقیقت است که آنان بالاترین و ارزشمندترین نعمت های الهی را در اختیار مردم قرار می دهند .

عن الصادق (ع) : « اذا كان يوم القيمة جمع الله عزوجل الناس في صعيد واحد و وضع الموازين ، فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء ، فيرجع مداد العلماء على دماء الشهداء ، امام صادق (ع) فرمودند : آنگاه که روز قیامت فرا رسد ، خداوند مردم را در عرصه ای بلند گرد آورد و ترازوی اعمال بر پا شود . پس خون شهیدان با مرکب دانشمندان سنجیده می گردد و مرکب آنان بر خون شهیدان برتری می یابد . » (۱)

۱. شیخ صدوq ، امالی ، مجلس ۲۲ ، ص ۲۲۳

ارزش این که دانشمندی سطّری بر کاغذ بنگارد که موجب هدایت دیگران شود ، از خون شهید برتر است . البته خون شهیدی که در راه احیای حقیقت و اعتلای اسلام ریخته می شود ، بسیار ارزشمند است ؛ ولی این روایت در پی اثبات اهمیت هدایت عالم است ، زیرا او با این کار والاترین خدمت را به انسانیت می کند .

از سوی دیگر کتمان حقایق دین و جلوگیری از نشر آن و نیز تحریف باورها و ارزش های الهی و معنوی ، بدترین خیانت است و افرادی که با تحریفات لفظی و معنوی ، سبب گمراهی مردم می گردند ، کارنامه ای آشفته تر از قاتلان حضرت سیدالشہداء (ع) دارند .

قرآن می فرماید : « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسَانِ وَالْجِنِّ يُوْحِي بَعْضُهُمْ إِلَيْهِ بَعْضٍ

زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رُبِّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ، بدین سان برای هر بیامبری

دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که برای فریب یکدیگر ، سخنان آراسته القا می کنند . اگر پروردگارت می خواست چنین نمی کردند . پس با افتراضی که می زنند رهایشان سازد .» (انعام/۱۱۲)

اگر این دو اصل را بپذیریم که بالاترین خدمت به بشریت ، نشر معارف دین است و بالاترین خیانت محروم کردن انسان ها از حقایق دینی است ، آنگاه خواهیم توانست موقعیت علامه شهید مرتضی مطهری را ارزیابی کنیم .

بحمدللہ از صدر اسلام تا کنون عالمانی بوده اند که نه تنها مایه میاهات جامعه اسلامی ، بلکه افتخار بشریت اند . خدماتی که عالمان و به ویژه دانشمندان شیعه انجام داده اند ، دارای ارزشی فوق العاده است . گمان نکنید کتب اربعه و دیگر منابع روایی به راحتی به دست ما رسیده است . یکی از این مشاهیر شیخ صدوق (ره) است .

این دانشمند بزرگوار سالیان متماضی از این شهر به آن شهر مسافت می کرد تا از یک راوی ، حدیثی بشنود ، آن را ضبط کند ، به صورت کتابی در آورد و در اختیار دیگران قرار دهد . وی در یکی از کتاب هایش نوشته است این حدیث را در فرغانه از فلان شیخ سنی شنیده ام . فرغانه در آسیای مرکزی است . این دانشمند با امکانات اندک آن روزگار با مشقت بسیار به آن شهر و شهرهای دیگر می رفت تا روایتی بشنود و جوامع روایی را تدوین و تبییب کند .

کتاب های درسی متداول در حوزه ها ، از آن چه کسانی است ؟ متن لمعه را شهید اول نوشته و شهید ثانی بر آن شرحی نگاشته است ، لیکن همه عالمان اینگونه نبوده اند . فریب نام ها و چهره ها را نخورید ، بررسی کنید نوشته های آنان چه اندازه با میزان اهل بیت سازگار است . نمی شود آدمی دینش را از هر کسی یاد بگیرد . همان گونه که عالمان وارسته و شریف بسیارند ، شیاطین نیز در این لباس وجود دارند که موجب گمراحتی مردم می شوند .

در چنین شرایطی که حق و باطل در جامعه دارای چهره هایی همسان اند ، تشخیص حقایق برای مردم دشوار است . افزون بر وظایفی که بر عهده عموم طبقات است ، نیاز به جهاد فکری و معنوی وجود دارد . جهاد در برابر تحریف ، الحاد ، انحراف و التقطاط .

در عصر شهید مطهری ، تفسیرهای نادرست و قرائت های منحرف میان مردم نشر می یافت که با معارف ناب ، فرسنگ ها فاصله داشت . در چنین شرایطی یک مرد میدان هویدا شد که جان بر کف با این انحرافات به مبارزه برخاست .

این دانشمند بزرگ یکه تاز عرصه جهاد علمی و دینی بود ، با وجود آن که حتی برخی آشنایان جاهل و دوستان نادان به سنگ اندازی ، تهمت و ملامت او پرداختند ، این انسان وارسته

وظیفه خوبیش را شناخت و در راه انجام وظیفه هیچ چیز مانع ش نشد . استاد مطهری مصدق روشن این آیه است :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنِ الدِّينِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذْلَلُهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

أَعِزَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَا إِيمَانٍ، ای مردم کسانی که ایمان

آورده اید ، هر کس از شما از دینش باز گردد چه باک ، زود است که خدا مردمی را آورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند ، در برابر مؤمنان فروتن و در مقابل کافران سازش ناپذیر ، در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت سرزنش کنندگان نمی هراسند . » (مائده ۵۴)

شهید مطهری وظیفه خوبیش را به بهترین شکل انجام داد ، باوردهای نادرست و اندیشه های منحرف را افشا کرد ، حقایق ناب را باز گفت ، کج فکری ها و ناروایی ها را برنتابید و به راه خود ادامه داد و سرانجام به فیض بزرگ شهادت رسید . (۱)

۱. سخنرانی در مسجد اعظم قم به مناسبت سالگرد شهادت استاد مطهری ، ۱۳۷۹/۲/۱۱

• مروارید معارف :

ویژگی های شخصیتی استاد مطهری بگونه ای است که جایگزین شدن دیگران به جای او بسیار دشوار است . جامعیت او در علوم گوناگون اسلامی ، در بعد اخلاق ، معنویات ، سیر و سلوک عرفانی ، در آگاهی از نیازهای زمانه ، دوراندیشی و بسیاری جهات دیگر بی نظیر است .

او فقیهی آگاه ، فیلسوف ژرف اندیش ، عارفی بلند مرتبه ، مفسری توانا ، خطیبی ارزشمند و نویسنده ای بزرگوار بود و بسیاری از عناوین و امتیازات دیگر را داشت که هر یک از آنها اقتضا می کند ما برایش احترام ویژه ای قابل باشیم و همواره یادش را گرامی بداریم . (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه امام صادق (ع) تهران

آری ، مطهری انسانی جماعت افکار و همه ابعاد زندگی اش نورانی و درخشان بود ، تنها به یک رشته ویژه بستنده نکرد . البته نه این که مطالب مختلف علوم گوناگون را با هم تلفیق کند ، بدون این که هدف و برنامه ای در کار باشد ، بلکه امتیازش این بود که در چندین شاخه از معارف قرآنی و روایی ، صاحب نظر بود ؛ او تنها به فقه و اصول بستنده نکرد و با این که در این رشته به درجه اجتهاد رسید ، در حکمت ، فلسفه ، کلام ، تفسیر و دیگر دانش ها به درجاتی والا دست یافت .

افزون بر همه اینها ، ویژگی برجسته ای که مطهری را از دیگر مشاهیر یا دست کم بسیاری از بزرگان علوم اسلامی ممتاز می سازد ، این است که مسئله اهم و مهم را در نظر داشت . با محاسبات و بررسی های دقیق و ژرف اندیشی به خوبی تشخیص می داد که در وضع کنونی

باید چه کرد . آنگاه همان زمینه را پی می گرفت و در آن به کندوکاو و مطالعه‌های منسجم می پرداخت و محصول آن را به صورت کتاب ، درس هایی آموزنده برای طلاب و دانشجویان و نیز سخنرانی های مفید برای عموم مردم عرضه می کرد .

بدین سان توانایی های خویش را متعهدانه و هدفمند به کار می گرفت ، کارهای موازی و تکراری نمی کرد و سر و صدایش کمتر از تلاش هایش بود ، زیرا در فعالیت های فرهنگی و فکری او ، انگیزه الهی و دلسوزی و اخلاص مشاهده می شد .

برخی به دلیل شرایطی که پیش آمده و توانسته اند در رشته ای تخصصی تحصیل کنند (متأسفانه اکنون ، جامعه حوزوی و دانشگاهی به این آفت مبتلاست) در همان زمینه ای بحث می کنند که مهارتی به دست آورده اند ؛ تنها در آن زمینه کتاب می نویسند و تدریس می کنند . اگر چه نمی توان منکر زحمات این افراد شد ، اگر کسی اولویت ها را در نظر گیرد ، برای رفع کمبودها و دشواری ها بکوشد و گره گشای مسائل مردم باشد ، کارش بسیار ارزنده است .

شهید مطهری این محاسبه ها را با دقت انجام داده بود ، اگر سخنرانی می کرد بی هدف نبود . اینگونه نبود که به طور اتفاقی کتابی به دستش برسد ، آن را مطالعه کند ، مفاهیمی را در ذهنش جای دهد و برای مخاطبان بیان کند ؛ حال موضوع آن هر چه باشد ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی و علمی .

چنین نبود که مطالب را کشکول گونه ، برای خوشامد شنوندگان بیان کند و آنها از شنیدن این نکات متنوع و به ظاهر جذاب ، لذت ببرند و او نیز شادمان باشد که منبرش گیرا بوده و مشتری های زیادتری به دست آورده است ، خیر ! شهید مطهری از اینگونه سخنواران نبود . او بررسی می کرد که اکنون چه مسائل و مباحثی برای خوانندگان و شنوندگان لازم است ، کدام بحث اهمیت دارد ، ضرورت چه مباحثی بیشتر احساس می شود ، مطرح کردن چه نکته ای خطرها را از جامعه دفع می کند و از گرفتاری های فکری و کلامی می کاهد ، فضا را چگونه می توان برای شنیدن حرف حق و عمل کردن به آن مهیا ساخت و چگونه باید به خردگان دفن شده و انسان های غافل ، آگاهی بخشید .

او همه همت و تلاش خویش را در این راستا به کار می برد که سرمایه های معنوی و توانایی های علمی خود را برای هدایت اجتماع به کار گیرد . خودش نیز در برخی نوشته هایش اشاره کرده است که در موضوعی قلم نزده ، مگر آن که نگارش آن مقاله یا کتاب ضرورت داشته است .

استاد مطهری اگر می خواست در امور فقهی اظهار نظر کند و بحثی در این عرصه مطرح سازد توانایی لازم را دارا بود . نمونه این امر در کتاب نظام حقوق زن در اسلام و مسئله حجاب دیده می شود .

اگر می خواست در مباحث فلسفی بحث کند ، چیزی کم نداشت و آثار او در این زمینه گواه تسلط وی بر تجزیه و تحلیل های حکیمانه است . شباهات فلسفی را به خوبی پاسخ می گفت و با دلایل محکم و برهانی ، تردیدها را از اذهان می زدود .

چنان مردی با چنین توانایی هایی از اواج قله دانش چون جویباری سرازیر می شد و برای نسل جوان قصه می نوشت یا گاه برای چند تن انگشت شمار در مسجدی سخنرانی می کرد که این نشانه کمال خلوص و تعهد اوست . (۱)

۱. سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه تربیت معلم قم ، ۱۳۷۲/۲/۱۱

• جامع نگری :

شهید مطهری باورش این بود که اگر انسان بخواهد کامل شود ، راهی جز عمل کردن به دستورات اسلامی ندارد ، چه در مسائل فردی و چه در مسائل اجتماعی . این باور به اندازه ای برایش ارزشمند بود که می کوشید اسلام را در تمامی ابعادش بشناسد .

کم نیستند کسانی که به علوم اسلامی علاقه دارند و اسلام را راه نجات می دانند ، ولی به یک سو نگری مبتلا می گردند . یعنی دست کم بخشی از اسلام یا یک بعد از معارف اسلامی برایشان بیشتر جلوه می کند و توجه شان به همان بخش معطوف می شود . برای نمونه از دیدگاه برخی اشخاص ، معارف اسلام تنها دانش فقه است . البته این شاخه از علوم دینی دارای جایگاهی رفیع است ، ولی معنای آن این نیست که اسلام در فقه خلاصه شده و شناخت اسلام در همان محدوده احکام شرعی و عبادی است .

شهید مطهری دریافته بود که اسلام دارای جنبه های گوناگون است و هر یک بر دیگری اثر می گذارند و مجموعه آنها نظامی هماهنگ ، منسجم ، جهت دار و هدفمند را پدید می آورند . مشاهیری بوده و هستند که در رشته هایی چون فقه و اصول ، سال ها پژوهش و مطالعه کرده اند و استادانی برجسته دیده اند و به قله اجتهاد رسیده اند ، یا در شاخه هایی چون کلام ، حدیث ، تفسیر ، فلسفه ، عرفان ، حکمت علمی و مانند آنها کار کرده اند ، ولی همه اینان تنها در بخشی از معارف اسلامی ، مهارت ها و توانایی هایی به دست آورده اند .

برخی از این افراد نتوانسته اند ارتباطی همسو میان جنبه های دانش دینی بیابند ، یا اگر ارتباطی هم میان بخش های مختلف علوم اسلامی پیدا شود ، نتوانسته اند آنها را با هم بیامیزند و نظریه ای درست ، اصولی ، ابداعی و ابتکاری به دست دهند .

بیشتر عالمانی که در عرفان و فلسفه پژوهش می کنند و به حقایقی دست می یابند ، نمی توانند میان مفاهیم و مبانی این دو عرصه آشتبانی و یگانگی پدید آورند و گونه ای دوگانگی در دیدگاه ها و دریافت های آنان دیده می شود . گویی از دیدگاه اینان ، دانش های دینی با یکدیگر ناسازگارند و هر یک راه خود را می روند و در نتیجه آدمی نمی توانند در هیچ یک از آنها به یقین برسد .

شهید مطهری (رض) عالمی کم نظیر بود که از همه جنبه های اسلام آگاهی داشت و می توانست با اشراف بر دانش های گوناگون ، تحلیلی مفید ، مؤثر و راه گشا ارائه دهد . او ارتباط علوم را به خوبی دریافت و بر آن بود که میان آنها ، پیوند اندام واره وجود دارد .

جامع نگری نکته ای بسیار مهم است . مجموع معارف اسلامی را به صورت یک کل و مرتبط با هم دیدن ، مسائل فردی را با مسائل اجتماعی ، فقه را با اعتقادات ، کلام را با فلسفه و همه

اینها را با تاریخ و دیگر بخش خا همسو دیدن ، نیازمند نگرشی همه جانبه است و دانشمند جامع نگر باید در همه جنبه ها تبحر داشته باشد ، همه را به یکدیگر پیوند دهد و راه حلی برای بخش های متعارض بباید .

وقتی علوم پیشرفت می کنند و به جاهای حساسی می رستند به ظاهر ، دانش ها با هم متناقض می شوند، آنگاه نقش دانشمندانی چون مطهری در حل اینگونه ابهام ها و تعارض ها برجسته می گردد .

از ویژگی های ممتاز آن دانشمند شهید نگرش چند سویه و همه جانبه به اسلام بود . باید از استاد مطهری بیاموزیم که اگر به دلایلی به یک بخش از علوم دینی پرداختیم و هنوز فرصت به دست نیاورده ایم که به جنبه های دیگر بپردازیم ، یا اگر می خواهیم تنها در یک رشته به تخصص دست یابیم ، فراموش نکنیم که اسلام رویه های دیگری نیز دارد . یک اسلام شناس راستین باید همه اینها را بشناسد ، ارتباط شان را درک کند ، با اشراف به تجزیه و تحلیل مسائل بپردازد و نکات به ظاهر متعارض را بر طرف سازد .

برای نمونه ، هر متخصصی ممکن است مسائل مربوط به اندام و عضو خاصی از بدن اسنان را خوب بشناسد ، بیماری های آن را تشخیص دهد و به خوبی آن را مدوا کند ، ولی نمی تواند پیوند آن را با دیگر دانش ها دریابد . این آفتی است که در اثر جزئی نگری و تخصصی شدن افرادی دانش ها پیش آمده است .

برخی به تحصیل در اعصاب و روان می پردازند و روانپزشک می شوند و می کوشند مشکلات روانی ، رفتاری ، روان پریشی و آشفتگی های روحی انسان ها را با داروهای شیمیایی معالجه کنند ، ولی این افراد از ژرفای مسائل روحی و روانی غافل اند و در واقع به معالجه اعصاب به مثابه اندامی ملموس و محسوس می پردازند ، نه درمان ریشه ای روانی که به شناخت احساسات ، عواطف و گرایش های روحی افراد به دست می آید .

به هر روی ، باید ارتباط دانش های یک حوزه معرفتی را با یکدیگر به خوبی دریابیم و آنها را به صورت یک کل منسجم و هماهنگ بشناسیم تا برداشت ما درست ، اصولی و راهگشا باشد . این هنری بود که شهید مطهری در آن توانایی داشت . ما نیز باید بکوشیم به نگرشی جامع درباره اسلام دست یابیم . البته اگر خواستیم در یک زمینه تخصصی پیدا کنیم ، اشکالی ندارد ، ولی باید در تجزیه و تحلیل ها و اظهار نظرها پیوند بخش های گوناگون معارف اسلامی فراموش شود .

علوم دینی را به سه بخش کلی عقاید ، اخلاق و احکام تقسیم می کنند ، ولی اینها با هم ارتباط دارند. انسانی که عقاید استواری دارد و ایمانش قوی است، در اخلاق از فضیلت هایی چون شجاعت ، شهامت ، عزت نفس و کرامت انسانی برخوردار است . میان اعتقادات و اخلاق پیوندی وجود دارد و با تقویت باورها می توان رفتار انسانی را اصلاح کرد ، یا در جهت مطلوب سوق داد .

یکی از کسانی که این پیوند را دریافت ، علامه طباطبایی بود که در تفسیر المیزان ، ذیل آیات گوناگون به این نکته ها اشاره کرد و توضیح داد که چگونه باور به توحید می تواند اخلاقی خوب

و منشی عالی بیافریند . شهید مطهری این بحث را از استادش به خوبی فرا گرفته بود و از پیوندهای علوم اسلامی آگاه بود و به درستی به تجزیه و تحلیل آنها می پرداخت . چنین نیست که اسلام دارای سه بخش اعتقادات ، اخلاق و احکام منعزل از یکدیگر باشد ، یعنی اولی در دانش کلام ، دومی در اخلاق ، حکمت عملی و مباحث عرفانی و سومی در فقه بحث شود ، بلکه پیوند دادن اینها و کشف پیوندان مهم است . این ابتکار در آثار و اظهار نظرهای شهید مطهری دیده می شود .

در این دیدگاه که شهید مطهری آن را زنده کرد ، رشد معنوی در عبادات فردی و اخلاقی خلاصه نمی شود . برخی از توصیه های عالمان اخلاق ، گرچه مفید است ، کافی نیست . می توان گفت مطهری این شیوه را از سیره اهل بیت (ع) به دست آورد .

آن وجودهای مبارک افزون بر آن که در عبادت ، ارتباط با خدا ، مناجات و دعا ، در اوج بودند ، ولی هیچگاه میدان نبرد با متزاوزان ، ستمگران ، احراق حقوق مردم و به ویژه محرومان ، رسیدگی به مستمندان و اجرای عدالت و حدود الهی را با آن قاطعیت و سازش ناپذیری فراموش نمی کردند .

برای آنان مسئولیت های اجتماعی و حضور در عرصه های سیاسی ، هرگز با عبادت ها و مناجات های خالصانه در تضاد نبود . امامی که در برابر بزرگ ترین قدرت ها سر فرود نمی آورد و به مبارزه با این جرثومه های فساد و ستم می پرداخت ، یتیمان را بر دوش خود می نشانید و با محرومان و رنج دیدگان مأنوس بود و بهترین عواطف را نشارشان می کرد .

مطهری به ما آموخت که درستی ، راستی و ایمان قوی به عبادات و نوافل و سیر و سلوک معنوی محدود نمی شود . در کنار این امور باید پیکار ، شهادت طلبی و رسیدگی به زندگی تهیستان نیز باشد ، زیرا همه اینها مجموعه ای واحد را تشکیل می دهند .

شهید مطهری در آثارش به این نکته اشاره می کند که اخلاق و فضایل انسانی باید به طور هماهنگ رشد کند . نباید در سیر و سلوک معنوی ، خودسازی و تربیت اخلاقی یک جنبه را تقویت کنیم و پس از آن در غفلت به بر بریم . وقتی در معنویت و فضیلت تنها یک جنبه را در نظر می گیریم ، مانند آن است که آدمی برای رشد یکی از اندام های خود بکوشد .

طبیعی است وقتی دست ، پا ، سر یا یکی از اعضای دیگر ، بیش از حد رشد کند ، بگونه ای که با دیگر اندام ها هماهنگ نباشند ، انسان چهره ای آشفته و کاریکاتوری می یابد و برای ادامه حیات دچار مشکل می شود .

اگر تنها در گریه ، مناجات ، عبادات و نوافل پیشرفت کنیم ، گرچه اینها حالات خوبی است و برای خود سازی و تزکیه ضرورت دارد ، ولی این رشد در یک بعد است و باید در کنار آن جنبه های دیگر نیز رشد کند تا کمالات انسانی موزون و متعادل شود . دل و ذهن و عقل و قلب باید بگونه هماهنگ تعالی یابند و این والا ی باید در اندام های انسانی نیز جاری گردد . خدا پرستی نباید تنها در سجده دیده شود ، بلکه تمامی فضاهای اجتماعی ، معاشرت ها ، تربیت ها ، مناسبات انسانی و مسئولیت ها باید پر رنگ باشد .

رشد معنوی با وظایف اجتماعی در تضاد نیست و اگر اینگونه می‌اندیشیم، باید در شناخت خویش از اسلام تجدید نظر کنیم. البته گاهی شرایط اقتضا می‌کند که یکی از این بخش‌ها پررنگ‌تر شود، در عین حال نگاه مان به اسلام باید جامع و همه سونگر باشد. (۱)

۱. سخنرانی به مناسبت سالروز شهادت آیت‌الله مطهری در جمع طلاب، مدرسه مucchomie قم، ۱۳۷۹/۲/۱۰

• مجاهد میدان اندیشه:

مسائل جامعه و مشکلات فکری و علمی تنها با استدلال‌های فقهی پاسخ داده نمی‌شود. مراجعه به قرآن و حدیث نیز نیازمند ابتکار و نبوغ است. برای گام نهادن در این میدان مطالعات ویژه‌ای لازم است، آموزشی خاص و روشی مطلوب که با شیوه‌های علوم نقلی و فقه و اصول تفاوت بارزی دارد.

این برنامه نیازمند خط شکنی بود تا راه بگشاید و شرایطی پدید آورد که در حوزه‌ها نیز مسائل روز مطرح شود و شهید مطهری به همراه استادش، علامه طباطبائی احساس وظیفه کرد که به چنین مباحثی بپردازد.

این دو بزرگوار شانه خویش زیر بار گذاشتند و خودشان را برای پاسخگویی به مسائل روز آماده ساختند. از این روی آن دو دانشمند حق بزرگی بر روحانیت و جهان تشیع دارند. با معیار الهی و معنوی برخی دستاوردهای علمی علامه طباطبائی و شهید مطهری صدها برابر اختراقات و اکتشافات علوم زیستی، هسته‌ای و ... ارزش دارد. این بزرگواران در زمینه باورها و اعتقادات مردم، مشکلات بسیاری را از سر راه برداشتند و راه هدایت و رستگاری را هموار کردند.

راهی که این عالمان برای حل گرفتاری‌های فکری و فرهنگی گشودند، بسیار فراتر از راههایی است که دانشمندان دیگر علوم و فنون پیموده اند. نوشه‌های ارزشمندی که امروزه برای آشنایی دانش آموزان با مبانی اسلام تدوین شده و نیز تألیفاتی که در سطح دکترا، در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شود تا حقایقی از آیین اسلام را روشن کند، به مصدق «الفضل لمن سبق» نقطه آغاز آن از این دو عالم فرزانه است. ما اکنون بر سر سفره با برکتی نشسته ایم که شهید مطهری و علامه طباطبائی گستردۀ اند.

هنگامی که حضرت علی (ع) برای انجام مسئولیتی نظامی، عازم یمن بود، رسول اکرم (ص) به او فرمود: "اگر بتواتری یک تن را هدایت کنی و خداوند به دست تو انسانی را از گمراهی به در آورد، از آنچه خورشید بر آن تابیده برای تو بهتر است".

همچنین در روایتی فرمود: "اگر یک تن را هدایت کنی، بهتر از این است که تمام زمین پر از طلا باشد و تو همه آنها را در راه خدا انفاق کنی". (۱)

۱. سخنرانی در مدرسه مروی تهران، ۱۲/۲/۱۳۸۶

شهید مطهری عمری را در راه شناخت صحیح اسلام گذراند و با چنین بینش و درکی ، به هدایت جامعه برخاست . او مجاهدی است که در میدان فکری و عقیدتی گام نهاد تا مبانی اسلام را برای حق جویان تبیین کند . همان گونه که از آموزه های اسلام بر می آید ، این حرکت سترگ و تأثیر گذار او به هیچ روی کمتر از ارزش جهاد در میدان جنگ با کفار ، مشرکان و منافقان نیست .

اگر اسلام شناسان مخلصی چون استاد مطهری ، معارف ناب اسلام را بیان نکنند ، خون هایی که در راه اعتلای حق و کلمه توحید ریخته شده اند ، به هدر می روند . زیرا وقتی جامعه از مسیر فکری و عقیدتی منحرف شود و به راههای نادرست و باطل روی آورد ، کوشش های فدایکاران عرصه های ایثار و شهادت کمنگ می شود . پس جهاد او در راه حفظ اصالت مکتب ، از بزرگ ترین جهادهاست .

متفسرانی چون شهید مطهری که عمر ارزشمند خویش را در تحصیل و تدریس علوم اسلامی گذرانیده اند و با ژرف کاوی به بیان مباحث دقیق دینی پرداخته اند ، جامعه اسلامی را در برابر انحراف ، غلو ، افراط و تفریط بیمه کرده اند و ما نیز باید به همان راهی برویم که آنان پیموده اند . (۱)

۱. مصاحبه حجت الاسلام محمدی عراقی با دکتر احمد احمدی و استاد مصباح در مورد شخصیت آیت الله مطهری.
(جزوه موجود در بخش تدوین متون ، ص ۱۲ - ۱۳)

« فصل دوم »

راز موفقیت

• دانشمندی ناشناخته :

استاد شهید مرتضی مطهری از شخصیت های کم نظری و از برخی جهات ، بی نظری بود که نه در زمان حیاتش ، آن طور که باید و شاید شناخته شده بود و نه پس از آن حقش ادا شد . یکی از دلیل های این امر آن است که شناخت ما از وی کافی نبود و استعدادها و توانایی های او را نشناختیم و درست از آنها بهره نگرفتیم . علل دیگر بر می گردد به مسائل سیاسی و گرایش های فکری کسانی که با وی همسو نبودند .

ستایش امام از شهید مطهری و تأیید بدون استثنای آثار وی یگانه و منحصر به فرد است . سفارش های امام به جوانان که نوشته های شهید مطهری را بخوانند و او را اسوه خویش قرار دهند ، درباره دیگر متفکران مصدق نداشت و ندارد .

این واقعیت ها وظایفی را بر دوش نخبگان و تمام قشرهای جامعه می نهاد . سرچشمه اصلی معرفی شخصیت استاد به جامعه افزون بر تأییدهای مکرر امام خمینی (ره) شهادت اوست . اگر وی شهید نشده بود و بیست سال دیگر هم با بیانات ، درس ها و نوشته های خویش به انجام وظیفه می پرداخت ، خدمات او این همه با برکت و تأثیر گذار نمی شد .

این از ثمرات شهادت است که خدای متعال خیر کثیری در آن قرار می دهد ، چنان که شهیدان انقلاب و جنگ تحمیلی منشأ برکت ، پیروزی و عزت این سرزمین شدند و همه ما ریزه خوار

آنها هستیم . اگر امروز بهره ای از شرف ، عزت و دیانت داریم و می توانیم در فضای آزادی و استقلال ، عبادت و خدمت کنیم ، همه مرهون آن گلگون کفنان است .

اگر شهیدان نبودند ، معلوم نبود امروز من و شما با دین چه رابطه ای داشتیم . به هر روی به پاس حق شناسی و قدردانی تلاش های شهید مطهری برای اعتلای اسلام و تشیع باید بیش از اینها به معرفی و تبلیغ اندیشه های او پرداخت . (۱)

۱. سخنرانی در جمع ستاد اندیشه های استاد مطهری ، ۱۳۷۹/۲/۷

• درخششی در تاریکی :

قرآن به ما بشارت می دهد که ای مسلمانان نگران نباشید ، کسانی که در دام انحطاط و انحراف گرفتار آمده اند ، گمان نکنند اسلام در این باتلاق ها غرق می شود ؛ اینها امواجی زودگذر و ناپایدار است که نابود می شود . پس از این تاریکی ها ، انسان هایی سر بر می آورند که با توانایی های خویش اسلام را یاری می کنند ، برای اعتلای خود می کوشند و مکتب معنویت را احیاء می کنند .

این وقته احساس وظیفه کردند ، از سرزنش دشمنان و دوستان ناآگاه دلسرب نمی شوند . هنگامی که تشخیص دادند باید به میدان نبرد با ناروایی ها بیایند ، با تمامی توان ، خالصانه و عاشقانه تا سر حد شهادت می کوشند و بر این تلاش ها افتخار می کنند . تمام همت شان این است که دین را زنده نگه دارند و در این راستا خود را در میان نمی بینند .

همین عامل در گمنامی شهید مطهری نیز مؤثر بود ، زیرا او به هدفی عالی و مقدس می اندیشید ، نه اشتئار خودش ، او الگو و نمونه ای بر جسته بود که خدا خواست با پرتو افسانی خویش ، جویندگان حقیقت را امیدوار سازد .

البته برخی از دوستان در حق او بی مهری کردند ، هنوز نزدیکان ، دوستان و هم سنگرهایش هم به درستی نمی دانند که چرا وی در محاک مظلومیت قرار گرفت ، ولی او به اینگونه رفتارها اهمیتی نمی داد ، زیرا می دانست فرهنگ اسلامی ، ارزش های مذهبی و باورهای مردم در خطر است .

از یک سوی ، جمود ، تحجر ، خرافات ، ایستایی و جهالت بنیان های اصیل و مقدس دینی را تهدید می کند و از سوی دیگر غرب زدگان ، مروجان فکر و الحاد و نفاق و التقاط به این چشممه پاک و ناب هجوم آورده اند . اوست که باید دامن همت بالا زدند و در برابر این توفان مهیب و سیل بنیان کن مقاومت کند .

کمتر کسی جز او ، این روشی بینی و دور اندیشی را داشت . او بود که به موقع تشخیص داد ، پای پیش نهاد و با تمام وجود از دیانت پاسداری کرد ، چه خون دل ها که از برخی دوستان نخورد و چه رنج ها که به جان و دل نخربید ، ولی چنین گرد و غبارهایی ملالی بر خاطر پاکش نشاند . (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه علوم پزشکی رفسنجان ۱۳۸۰/۲/۱۲

شهید مطهری در راه ترویج دین از هیچ چیز نهراستید : « لا یخافون لومة لائم » و از خطرها استقبال کرد . زمانی انسان به فعالیت های فرهنگی و فکری دست می زند و دشمنان سنگ اندازی می کنند .

این امری طبیعی است ، زیرا مخالف کار دشمن است ، ولی زمانی دوستان و آشنایان به سرزنش انسان می پردازند و می گویند : " این چه کاری است که می کنی ؟ چرا خودت را در چنین وادی مخوفی می افکنی ؟ سختی کار مضاعف می شود !

مطهری گرفتار این واقعیت های تلخ بود . او در شرایطی قرار گرفت که تک و تنها بود و نه تنها کسی وی را همراهی نمی کرد ، بلکه بر سر راهش موانعی قرار می دادند . امام خمینی دلیل راهش بود و علامه طباطبایی تشویقیش می کرد . شهید مطهری با اخلاص و وارستگی چنین مسیری را پیمود و سنگلاخ ها را پشت سر نهاد تا به قله رستگاری رسید .

این هم یکی از رازهای موفقیت چنین انسان دانشور و متعهدی است که باید چراغ راه فعالیت های پژوهشی ، آموزشی و تبلیغی قرار گیرد . باید فرهنگ مطهر را در مؤسسات خود کاربردی سازیم و راهبردها را از او بیاموزیم .

شعار دادن و احترام تنها به شهید مطهری ، اگر چه مطلوب است ، نمی تواند کافی باشد ، باید شعارها را با درک و بینشی ناشی از ایمان و خلوص بیاموزیم و مانند شهید مطهری باشیم تا موفق شویم . این روش می تواند ما را در راهی که برگزیده ایم ، موفق کند . (۱)

۱. سخنرانی در مدرسه مروی تهران ، ۱۳۶۸/۲/۱۲

• فرازهای اخلاص :

مطلوبی که می خواهم مطرح کنم ، نکته ای نیست که از یک سخنرانی یا عبارتی در کتاب های شهید مطهری به دست آید ، این حقیقتی است که از تأمل و تحلل رفتار و کردار وی آشکار می شود .

شهید مطهری از همان اوان جوانی ، دارای نبوغی ویژه بود و استعدادی خارق العاده و قدرت ابتکار و نوآوری شگفت انگیزی داشت ، البته او برای پیشرفت علمی و معرفتی ، خدمات بسیاری کشید ، مهاجرت کرد و سختی های جانکاهی را به جان خرید .

در آن زمان او یکی از کسانی بود که در حوزه های فقه ، اصول ، منطق ، فلسفه ، تفسیر و دیگر رشته های علوم الهی ، اسلامی و انسانی ، برجستگی ویژه ای در حوزه داشت . وی از استادان موفق حوزه به شمار می رفت که جوانان پرشور ، بانشاط و جستجوگر همواره در محضرش می رسیدند و به گرد او پروانه وار ، پرواز می کردند .

او اگر می خواست مرجع تقلید شیعیان شود و در جهان اسلام و دنیا تشویع آوازه ای به دست آورد ، کاملاً برایش میسر بود و اگر می خواست نویسنده ای توانا ، حرفه ای و مشهور باشد و از این راه ، منافعی کلان به دست آورد ، شرایط برایش هموار بود ، ولی او هیچ یک از این کارها را انجام نداد .

ولی تدریس در رشته ای را پذیرفت که خواستاران زیادی نداشت ، او اگر کلاس فقه و اصول تشکیل می داد به یقین می توانست حوزه ای پر رونق را اداره کند و سرانجام به عالیترین مقامات یعنی اجتهد و مرجعیت برسد .

در زمینه نویسنده نیز به دنبال نام و نشان نبود ، نوشته هایش بر حسب نیازهای جامعه و ضرورت های فرهنگی و اجتماعی ، شکل می گرفت . در نوشته هایش پیچیده ترین مباحث فلسفی ، عمیق ترین مضامین کلامی ، ناب ترین موضوعات عرفانی و ساده ترین نکته های ادبی و تاریخی به چشم می خورد .

سخنرانی هایش در مساجد ، انجمن پژوهشکان ، انجمن مهندسان و در جمع استادان دانشگاه چندان فraigیر نبود و گروهی اندک از این برنامه های تبلیغی استقبال می کردند ، او در کنار پرورش شاگرد در حوزه در دانشگاه نیز تدریس می کرد .

راستی چرا مطهری به دنبال یک رشته نبود تا در آن موضوع خاص ، صاحب نظری برجسته شود ، شهرتی به دست آورد ، القاب حوزوی یا دانشگاهی به خود اختصاص دهد و در جامعه به مثابه متخصص یک دانش معروف شود ؟ چرا در مسجد پاچنار تهران سخنرانی می کرد یا در جمع کوچک چند جوان شرکت می کرد یا قصه می نوشت ؟

او می توانست فقه و اصول را در عالیترین سطح تدریس کند ، بر منابع فقهی حاشیه بنویسد ، شاگردان تقریراتش را بنویسند ، تأییفات بسیار در این رشته از علوم اسلامی بر جای گذارد ، ژرف ترین پژوهش های فلسفی را انجام دهد ، حکیمی نامدار گردد و نامش در زمرة فیلسوفان برجسته جهان درج شود .

البته او این عنایین را به دست آورد ، او هم فیلسوف بود ، هم مجتهد و فقیه و هم متكلم و مفسری با بصیرت به شمار می رفت . مطهری تشخیص می داد که چه کاری در آن شرایط آشفته ضرورت دارد .

وی مجموعه مسائل فرهنگی و اجتماعی را به بررسی می گذاشت و برنامه ریزی می کرد که اکنون چه باید کرد تا برای اسلام مفیدتر باشد ، خداوند از چه تلاشی خشنودتر می شود و مردم با چه کوششی از اعوچاگ های فکری و کلامی رها می شوند .

او به دنبال شناخت دردها بود و پس از بررسی معضلات ، برحسب اوضاع موجود فکر می کرد چه کاری انجام دهد که نزد خداوند سرافرازتر باشد و اگر به خدمت امام زمان (عج) برسد ، آن ذخیره الهی و خاتم اوصیای خداوند به وی آفرین بگوید !

شهید مطهری در پی انجام وظیفه بود ، به همان اندازه ای که تشخیص می داد . برای نمونه وقتی در فعالیت های سیاسی مشارکت می کرد یا به کوشش های علمی روی می آورد ، هیچ عاملی نمی توانست سد راهش شود . حتی برخی فعالیت های او موفقیت علمی اش را زیر سؤال می برد و گاهی جانش را در معرض خطر قرار می داد .

موضوع گیری ها ، سخنرانی های ، نگارش های متعهدانه و بحث های حکیمانه اش بازتاب های گوناگون داشت . چنین نبود که همگان موافق کارهایش باشند . این روحیه بر حسب تحلیل های مختلف ، می توانند دلیل های گوناگونی داشته باشد ، ولی همه اینها به این بر

می گردد که مطهری صادقانه در پی جلب رضایت حق تعالی بود و می کوشید برای خدا کار کند .

یکی از رازهای موفقیت او این است که این دانشمند شهید ، مظہر اخلاص بود . بیان این مسئله آسان است ، ولی در عمل بسیار دشوار است که یک انسان خلاق ، توانمند ، متفکر ، مجتهد ، فیلسوف و ... از همه شهرت های علمی و اجتماعی و القاب گوناگونی که برای یک دانشمند متصور است بگریزد ، تنها خواستار خشنودی حضرت حق تعالی باشد و روی کتاب هایش تنها بنویسد مرتضی مطهری و از عناوین متدائل چشم بپوشد .

این رمز موفقیت برای مطهری ارمغانی ارزنده فراهم آورد و آثار همت و کوشش او خیلی زود آشکار شد و برکت و گسترش یافت . طالبان نوشته هایش هر روز افزایش می یابد ، کتاب هایش به طور مکرر چاپ می شوند و جاذبه سخنانش دلها و جان ها را تصرف کرده است . برادران عزیز ، در پی کسب اخلاص باشید ، نه کسب مدرک و القاب . گاه مقام های دنیاگیری ، دفترها ، میزها و امکاناتی که برایمان فراهم می گردد ، اگر چه ظاهری جذاب دارد ، دام شیطان است .

شیطان به ذهن ما القا می کند در رشته ای درس بخوانیم که نان و آب بیشتری دارد ، تا زودتر به ثروت برسیم ، پست های حساس را اشغال کنیم ، به ما بیش از دیگران احترام بگذارند ، صدا و سیما با ما مصاحبه کند و القاب ما را مدام به شنوندگان و بینندگان یادآور شوندن و هر که ما را در کوچه و بازار می بیند زبان به تحسین بگشاید . نفس اماره حیله های شگفتی دارد .

امیرالمؤمنین (ع) در کتاب شریف نهج البلاغه می فرماید : « وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَصِحُّ

وَلَا يَمْسِي إِلَّا وَتَفْسَهُ طَنُونٌ عِنْدَهُ ، بندگان خدا ! بدانید ک انسان با ایمان شب را به روز و روز

با به شب نمی رساند ، جز آن که نفس خویش را متهم می داند . » (۱)

۱. نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۶

یعنی به نفس خویش اعتماد نمی کند و می گوید این نفس دارد مرا فریب می دهد . اگر انسان اینگونه باشد به یاری خدا می تواند بر حیله های نفسانی پیروز گردد ، ولی اگر خیلی به خودش حسن ظن داشته باشد ، شکست می خورد و شیطان بر او پیروز خواهد شد . باید ذهن و نیت خویش را بررسی کنیم و ببینیم چه اندازه اخلاص داریم . آیا درسی که می خوانیم و مباحثه ای که می کنیم برای رضای حق است یا نه ؟ وقتی در جلسه درس اشکاری به نظرمان می رسید ، آیا می خواهیم استاد را زیر سؤال ببریم و او را در میان جمع شرمنده کنیم ؟

آیا قصد خودنمایی داریم ؟ آیا ادب معلم را رعایت می کنیم ؟ آیا وقت دیگران را نمی گیریم ؟ آیا می خواهیم توجه دیگران را به سوی خود جلب کنیم ؟ گاهی رشته ای را بر می گزینیم تا

شهرتی به دست آوریم یا این که به صرف ذوق شخصی و علاقه درونی ، به شاخه ای از علوم روی می آوریم ؟ البته این تمایل ذاتی از آن شهرت طلبی بهتر است ، ولی با اخلاص فاصله ها دارد .

اما شهید مطهری استعدادهای خود را سنجید و اندیشید که درس خواندنیش چقدر برای تقرب به خدا و خدمت به جامعه است ، آنگاه بر توکل خود بر خدا افزود ، زیرا در مسیر پذیرش مسئولیت ها ، خطرها و تنگناهایی وجود داشت ، ولی آن باور ژرف درونی او را پیش برد .
وی دشواری ها را به جان خرید و خون دلها خورد ، اما اشتیاق به معنویت ، خستگی ها و مراحت ها را از تن و روحش می زدود . او در کارها پایدار بود و با جدیت و رعایت همه جوانب ، تصمیم می گرفت . در دشواری ها شکیبا بود و با تزکیه ، خودسازی ، نماز شب ، نوافل ، اعمال مستحبی و اذکار ، ظرفیت روحی خویش را ارتقا داده بود و تقوا و ایمان قوی ، تحمیش را در مشکلات بالا برده بود .

او در علم و عمل نمونه بود و به توانایی ها و دانسته های خویش مغروف نبود و اگر می دید در جایی دور افتاده ، شخصی سخنی درست و قابل شنیدن دارد که بر بصیرت انسان می افزاید ، بار سفر می بست و در برابر زانو می زد تا از کمالات معنوی او برخوردار شود ، روش مردان خدا این است . (۱)

۱. سخنرانی در مدرسه شهید صدوqi ، ۱۳۷۹/۲/۱۲

• دین باوری :

نمی توان عاملی واحد را رمز و راز موفقیت امثال مطهری دانست ، زیرا شخصیت وی یک بعدی نیست تا احیاناً یک عامل برای تکامل شخصیت و نبوغ او مطرح شود . لیکن نخستین و مهمترین عامل ایمان واقعی به اسلام و دین باوری است .

همه ما مسلمانیم و به دین علاقه مندیم ، ولی ایمان بسیاری از ما سطحی و تقلیدی است و در عمق وجودمان وارد نشده و با گوشت و پوست مان آمیخته نشده است . از این رو وقتی در شرایطی ویژه یا دشوار قرار می گیریم ، این باور به بوته فراموشی سپرده می شود و اثر خود را از دست می دهد ، آنگاه خودمان در می یابیم که ایمان مان به بسیاری از باورهای پیشین کمنگ است و آن باورها تأثیر خود را بروز نمی دهند .

اینگونه افراد در همه قشرها دیده می شوند . مراتب و درجات ایمان در همگان برابر نیست ، در میان روحانیان نیز چنین نیست که رتبه ایمانی همه در حد اعلا باشد ، ولی شهید مطهری از کسانی بود که واقعاً دین را باور داشت و مسائل دینی با گوشت و پوست او عجین شده بود .

این از عواملی بود که او را تا پایان عاشق شهادت و پایدار در میدان و بدون کمترین تزلزلی باقی نگاه داشت و اگر این شرایط برای دیگران پیش می آمد ، زود خود را می باختند و توان پایداری نداشتند .

منشأ این پایداری ها ایمان قوی و دین باوری بود که در ذره ذره وجود و اعضا و جوارح شهید مطهری ، مانند خون جاری بود . عامل دوم این است که بر پایه این دین باوری او در صدد انجام وظیفه بود ، اگر درس می خواند ، سخنرانی و تدریس می کرد ، یا کتاب می نوشت ، از روی هوس نبود .

چنین نبود که دلش خوش باشد به چیزی و هر وقت ذوقش گل کند ، به دنبال آن کار برود . چنان که یک هنرمند دارای ذوق هنری و جوشش درونی است و آن مسیر را دنبال می کند تا به پیشرفت هایی برسد . یا نویسنده ای که به نوشتمن علاقمند است و می خواهد مقاله بنویسد ، همت خود را صرف این تمایل می کند و نویسنده خوب و معروفی می شود ، ولی مطهری اینگونه نبود .

تلاش های او در اشتیاق و علاقه شخصی خلاصه نمی شد ، البته او ذوق و استعداد ادبیات ، شعر ، عرفان و حکمت را نیز داشت ، ولی راهش را درست بر می گزید و درباره این گزینش می اندیشید ، برنامه ریزی می کرد ، ابعاد و جوانب آن را در نظر می گرفت و بر حسب وظیفه شرعی به تشخیص خویش عمل می کرد ، آنگاه وقتی کاری را آغاز می کرد ، خود را در حاشیه قرار نمی داد ، بلکه با تمام وجود می کوشید آن را بگونه ای درست و شایسته به ثمر برساند .

ورود او به صحنه های سیاس و اجتماعی ، تدریس در دانشگاه و حوزه و قرار گرفتن در زمرة واعظان ، خطیبیان ، مبلغان و نویسنندگان ، برای پیگیری ذوق و علاقه شخصی خودش نبود ، بلکه به دلیل احساس مسئولیت در برابر جامعه بود .

طبیعی است کسی که دارای چنان ایمان قوی ، راسخ و ریشه دار به مبدأ هستی و معاد باشد ، ارادتی ویژه به پیامبران و اولیای الهی و بزرگان دین بروز می دهد و روح ایثار و فداکاری را در خویش تقویت می کند .

شهید مطهری عاشق مکتب و مشتاق معارف و مبانی قرآن و عترت بود ، ارزش های ناپایدار مادی ، شهرت های علمی و اجتماعی ، حتی از نوع مثبت آن ، برایش جلوه ای نداشت و در دو راهی منافع شخصی و مصالح دینی ، ارزش های الهی را بر آن امور موقت و زود گذر ترجیح می داد .

استاد مطهری با آن ایمان قوی ، کمال عقل ، کیاست و نبوغی که داشت و دانشی که اندوخته بود ، در مقام عالمی ربانی ، برای جامعه خویش مؤثر بود . جلوی بسیاری از انحرافات را گرفت و تا پای جان در راه هدف ایستادگی کرد .

او عاشقانه مشتاق شهادت و لقای حق بود ، ممکن است کسانی بر حسب اقتضای محیط و شرایط زمان ، ادعاهایی بر زبان جاری سازند و برای مثال بگویند : خدایا شهادت را روزی ما کن ، ولی دلشان به زبانشان گواهی ندهد ، شهید مطهری اینگونه نبود .

او به فداکاری در راه اعتلای مکتب باور داشت و این حقیقت مسلم را دریافته بود که ایثار و از جان گذشتگی موجب تقرب به خدا و لقای الهی است ، او آرزو می کرد در راه احیای مکتب کشته شود و به این هدف مقدس خویش رسید . (۱) مطهری در زندگی اش جز حق به چیزی نمی اندیشید .

۱. مصاحبه با آیت الله مصباح در سالروز دهمین سالگرد شهادت آیت الله مطهری

• عطش عملی و معنوی :

یکی از رموز موفقیت شهید مطهری این است که در دامن پدری پارسا تربیت شد و در خانواده ای نشو و نما یافت که جویبار فضیلت در آن جاری بود ، این ویژگی در شکوفایی او به مثابه انسانی مؤمن ، پرهیزگار و خوش نیت ، تأثیر به سزاگی داشت .

شهید مطهری در دوران جوانی ، هنگامی که تحصیل را آغاز کرد ، دارای عطش و شوقی شگفت برای رسیدن به کمال انسانی بود ، کمال در دو عرصه معرفت و فضیلت . وی عاشق دانش و معرفت بود ، بگونه ای که در جوانی ، کاری جز فرا گرفتن علوم و معارف نداشت . او حاضر بود از هر گونه لذت زندگی ، انس با خانواده و همه آنچه هر انسانی در زندگی اش به ویژه در روزگار جوانی دارد ، چشم پوشد تا در تحصیل دانش پیشرفت کند .

مهاجرت او از مشهد به قم و سفرهایش برای تحصیل علم ، به ویژه به اصفهان ، ناشنگر عطشی سیری ناپذیر و شوقی بی مانند است که از همان اوان نوجوانی و جوانی به آموختن دانش و معرفت داشت .

ولی این تنها یک بعد قضیه است ، وی تنها به فرا گرفتن دانش اهتمام نمی ورزید ، بلکه همدوش معرفت ، خواهان فضیلت و معنویت بود . او هر جای که می رفت در پی شناسایی استادان اخلاق و عرفان بود ، تا با آنان ارتباط برقرار کند و از محضرشان بهره گیرد ، خدای متعالی نیز او را از افاضات استادانی بهره مند ساخت که اگر نگوییم بی نظیر ، کم نظری بودند . (۱)

۱. سخنرانی به مناسبت فرا رسیدن سالروز شهادت مطهری ، در جمع طلاب مدرسه معصومیه ، ۱۴۷۹/۱۲/۱۰

یکی از این استادان امام خمینی (ره) بود که شهید مطهری موفق شد در محفل درسی و اخلاقی او حضور یابد . این استاد در کنار مقامات علمی ، نوآوری و پژوهش در فقه و اصول ، فضیلت های معنوی برجسته ای داشت .

او (امام خمینی) در مدرسه فیضیه به تدریس اخلاق می پرداخت و اهل دل و جویندگان مقامات معنوی ، با اشتیاقی شگفت در آن حضور می یافتند و حتی برخی از آنان در پای درس اخلاق ، آن قدر گریه می کردند که از هوش می رفتند .

شهید مطهری از این فیوضات پربار تربیتی و اخلاقی بهره برد و میان امام و او پیوند عاطفی و انسی ویژه برقرار بود . (۱) به همین دلیل مطهری در سخنان و نوشته هایش ، وقتی به نام این بزرگوار می رسید ، لفظ روحی فداح را به کار می برد .

۱. همان سخنرانی

مطهری در قم از محضر علامه طباطبائی نیز بهره گرفت و افزون بر جنبه های علمی و فلسفی ، در جهات معنوی ، از این مفسر بر جسته و فیلسوف عالی مقام تأثیر پذیرفت . او به علامه علاقه بسیار داشت و این به دلیل امتیازات ملکوتی و اخلاقی استادیش بود . (۱) شهید مطهری در برخی سخنرانی ها و یادداشت های خود به این ارتباط علمی و عاطفی اشاره می کند .

۱. همان سخنرانی

استاد مطهری به استادان ، با وجود توانایی های بسیار آنان ، بسنده نکرد و کوشید با هر کسی که از کمالات ملکوتی بهره ای داشت ارتباط برقرار کند . یکی از آنان مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی است که در اصفهان ساکن بود . بنده توفیق دیدار با این مرد خدا را داشتم ، گرچه موفق نشدم از حوزه درسی وی بهره ببرم .

او انسان وارسته ای بود که رفتار ، حرکات ، سکنات و حتی سیمای نورانی اش دارای جاذبه و آموزندگی ویژه ای بود . وی در اصفهان نهج البلاغه تدریس می کرد و شهید مطهری در اثر انس با این معلم مذهب ، در اقیانوس نهج البلاغه به غواصی پرداخت و کوشید مطالعاتی درباره این کتاب شریف انجام دهد .

حاج میرزا علی آقا روحانی ، بزرگواری بود که در اصفهان به منبر می رفت و می کوشید با استناد به قرآن ، حدیث و نهج البلاغه موعظه کند . سخنان وی چون از اعماق دلی پاک و نفسی مزکی برگشته بود ، بر دلها می نشست و بسیار اثر بخش بود . وقتی او مضامین نهج البلاغه را با بیانی شیوا می خواند ، اشک از دیدگانش سرازیر می گردید و شنوندگان نیز به شدت منقلب می شدند .

شهید مطهری از چنین وارستگانی بهره می گرفت ، او برای استفاده از محضر میرزا علی آقا ، بار سفر می بست ، به اصفهان می رفت و مدت ها در این شهر اقامت می گزید ، تا از پرتو افشاری های وی بهره مند شود . (۱)

۱. درباره این شخصیت بنگرید به کتاب ناصح صالح ، با مقدمه علامه حسن حسن زاده عاملی .

شهید مطهری با اشخاص دیگری که در عتبات عالیات یا شهرهای ایران بودند ارتباط برقرار می کرد ، تا از مصاحب و معاشرت با آنان برخوردار شود . جوانان باید عطش علمی و اشتیاق به معارف و همچنین عشق به خودسازی و معنویت را از این دانشمند شهید بیاموزند .

اگر مطهری به مقاماتی والا و شایسته دست یافت و خداوند این همه به عمر او برکت داد ، به این دلیل بود که وی در علم و عمل ، با تحمل زحمت و رنج بسیار پیشرفت کرد و به موازات آن از فضیلت های اخلاقی و خصلت های معنوی غافل نبود .

جوانان امروز باید قدر امکانات و شرایط خویش را بدانند و این بخش از زندگی استاد مطهری برایشان سرمشق خوبی باشد ، در فراغیری دانش های دینی و دیگر علوم سودمند برای جامعه کوتاهی نکنند و در تقوا و رشد معنوی نیز از هیچ کوششی دریغ نورزند .

این بخش از زندگی آن متفکر شهید ، ثمراتی ارزشمند داشت و در پرتو پرورش های خانوادگی ، تحصیلات در علوم نقلی و عقلی و تربیت های پرمایه استادان ، خداوند عمری با برکت به وی بخشید . او دارای توانی شگفت انگیز در اظهار نظر و شناخت دردها و معضلات بود و چون این بعد علمی و آموزشی را با خودسازی قرین ساخته بود ، به مرتبه بالایی از یقین و اطمینان قلبی دست یافته بود .

میان این باور عمیق قلبی و اعتقادات امثال ما ، فاصله بسیار است . اگر انسان بخواهد کامل شود ، نباید تنها به تحصیلات و برخی آموزش ها بسته کند . عمل به دستورات الهی بسیار مهم است ، چه در مسائل فردی و چه اجتماعی .

طبیعی است که وقتی یقین و توکل به خداوند با مهارت های علمی و قدرت تحلیل های فکری و فلسفی ترکیب شود ، می تواند محصولات ارزنده ای به ارمغان آورد . کیمیای معنوی ناشی از این تلاش های علمی و عملی ، انسان های بسیاری را به سوی حق و دیانت هدایت کرده است . (۱)

۱. همان سخنرانی

• عمر با برکت :

زندگی در این جهان نوعی داد و ستد است ، آدمی به طور مداوم سرمایه هایی را می دهد و در برابر آن چیزهایی می گیرد و حز این ، زیستن در دنیا امکان پذیر نیست . گران بهترین سرمایه ای که در دست داریم عمر ماست که با آن می توان مصالح دنیا و آخرت را به دست آورد . ما دائم این ثروت مهم را هزینه می کنیم ، ولی در مقابل چه به دست می آوریم ؟ بسته به این که برای چه چیزهایی ارزش قائل هستیم ، می توانیم این گوهر گرانها را برای اموری ارزنده تر و پایدارتر هزینه کنیم .

برخی افراد این هدیه ارزشمند الهی را صرف لذت های زودگذر و امور فناپذیر می کنند که نه تنها نتیجه ای مثبت به همراه نخواهد داشت ، بلکه به دلیل بیهودگی و گاهی خلافکاری ، دچار خسارت های معنوی و اخروی نیز می شوند . این افراد همانهایی هستند که به تعبیر قرآن در غفلت به سر می برند .

بخاری نیز دل خود را به این خوش کرده اند که در برابر عمری که تلف کرده اند ، مال و منال یا جاه و مقامی به دست آورده اند ، آنان گمان می کنند موفق هستند ، در حالی که با واقعیت فاصله دارند ، چنین اشخاصی دچار توهمندی هستند . قرآن درباره اینگونه انسان ها می فرماید :

« قُلْ هَلْ تُبْيَكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا × الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ

صُنُعًا × أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلَقَاءِهِ فَحَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقْيِمُ لَهُمْ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَزَّانَ ، بگو آیا

شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیان شان بود ؟ آنان که تلاش شان در

زندگی دنیا تباہ گردید و می پنداشتند کاری نیکو می کردند ، آنان به آیات پروردگارشان ایمان نیاوردند ، پس اعمال شان ناچیز شد و ما در روز قیامت برای این افراد منزلتی قائل نیستیم . ” (کهف/ ۱۰۵ - ۱۰۳)

افزون بر این افراد ، گروهی نیز هستند که برای عمر خویش ارزش هایی پایدار قائل اند ، در این زمینه باید گفت : هر کسی به اندازه شناخت و بینشی که به آفریدگار هستی وجود خویش دارد ، برای عمر خودش اعتباری در نظر می گیرد و می کوشد آن را در جاهایی هزینه کند که زیانکار نشود .

روی آوردن به دانش ، فنون ، اختراعات ، ابتکارات ، هنرها و اینگونه تلاش ها و مهارت ها ، نخستین چیزهایی است که در این راستا توجه بشر را به خود جلب می کند و او تصمیم می گیرد عمر خویش را در تحصیل ، کسب مهارت و فراغیری این معارف علمی و ذوقی به کار برد .

آنگاه به اختراعی دست می یابد ، هنری می آفیند ، آثاری بر جای می نهاد ، نوشته هایی برای استفاده دیگران تدوین می کند ، در پدیده های فیزیکی و زیستی جهان می کاود و دستاورد پژوهش ها ، دقت ها و زحمت های خود را در اختیار دیگران می گذارد .

در واقع ژرف کاوی ها و کوشش های این مشاهیر است که میراث علمی ، فرهنگی و هنری استان را پدید می آورد . این کارها سودمند و ماندنی است و نشانگر این که آدمی برای عمر خود ارزش قائل بوده که آن را در راه این امور هزینه کرده است .

دانشمندان ، حکیمان ، هنرمندان و ... از دیر باز به این واقعیت پی برده اند و جان و هستی خویش را برای رسیدن به آن فدا کرده اند و انرژی و توان خویش را به کار برده اند ، ولی در واقع این تلاش ها نیز نارساست .

به لحاظ منطق و برهان ، درست نیست که انسان عمر خود را بدهد تا به خیال خودش ، آثار علمی بر جای گذارد و نام نیک و شهرت به دست آورد ، زیرا دیگر خودش زنده نیست تا محصول کوشش خویش را ببیند .

انبیاء و اولیای الهی به ما نوید داده اند که انسان می تواند در دوران عمرش آثاری ابدی و زوال ناپذیر بر جای گذارد و در سرای جاوید و عالم بزرخ از بهره ها و محصولات آنها برخوردار شود و به سعادت ابدی و حیاط طیبه دست یابد ، قرآن کریم از این داد و ستد مفید و با برکت چنین خبر داده است :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيٍ تِجَارَةٌ تُنْجِيْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ × وَمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُثُّمْ يَعْلَمُونَ × يَعْفُرُ لَكُمْ ذُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ

تَجْرِي مِنْ تَحْمِلَهَا الْأَئْمَارُ وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ × وَأُخْرَى يُتَبَّعُوهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ

وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ ، ای کسانی که ایمان آورده اید ، آیا شما را به تجارتم رهایی بخش

از عذابی دردناک راهنمایی کنم ؟ به خدا و فرستاده اش ایمان بیاورید و در راه خدا با مال و جان خوبیش جهاد کنید . این برای شما بهتر است اگر دانا باشید . او گناهان شما را می آمرزد و به باغ هایی که در آن نهرها جاری است و نیز خانه هایی خوش و پاکیزه در بهشتی جاوید داخل می کند و این پیروزی بزرگی است . نعمتی دیگر که دوستش دارد نصرتی است از جانب خداوند و فتحی بزرگ ، پس مؤمنان را به این امور بشارت ده . « (صف/۱۲-۱۰)

اکنون که باید در این بازار دنیا به داد و ستد بپردازیم و کالایمان را از ما خواهند گرفت ، چه بهتر که در برابر آن کالایی ابدی به دست آوریم . شرط آن این است که عمر خوبیش را در راه خدا بگذرانیم و آن را در راه خشنودی خدا هرزینه کنیم .

جهاد با مال و جان در راه خدا سعادت جاویدان را به ارمغان می آورد ، کسانی که چنین عمل می کنند ، دستورات خدا را در جهان اجرا کرده ، برای خدا به پا می خیزند ، برای او گام بر می دارند ، زیستن آنان برای خشنودی حق است و برای او ، از جان خوبیش دست می شویند . البته همگان یکسان نیستند و پایه معرفت و ایمان افرادی که این راه را بر می گزینند اند ، متفاوت است .

نازل ترین مرتبه ایمان این است که انسان تکالیف واجب را انجام دهد و از گناهان بزرگ دوری جوید تا در روز قیامت آمرزیده شود و به بهشت رود ، ولی این مرتبه با درجات اولیای خدا بسیار فاصله دارد و عقل بشری نمی تواند اختلافش را درک کند . در این میان کسانی که به قله ها رسیده اند ، معرفتی کامل به دست آورده اند و عمرشان را به درستی ارزیابی کرده اند .

البته شمار این افراد اندک است ، ولی به هر روی در هر امتی اشخاصی بوده اند که همتی بس بلند داشته اند و در راه رسیدن به قله های فضیلت کوشیده اند . انسان وقتی وارد این عرصه از معرفت می شود ، به جهانی دیگر گام می نهد و افقی دیگر به رویش گشوده می شود و با پیمودن هر مرحله ای از کمال وارد حیاتی دیگر گونه می شود :

« أَوَ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأُحْيِيَنَا وَجَعَلْنَا لَهُ تُورًا يَمْسِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا

كَذَلِكَ زِينَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ، آیا آن کسی که مرده بود و ما زنده اش ساختیم و نوری

فرا راهش داشتیم تا بدان در میان مردم راه خود را بیابد ، همانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه رهایی را نمی داند ؟ کردار کافران اینگونه در نظرشان آراسته شده است . « (اعلام/۱۲۲)

این نورانیت و معنویت حیاتی دیگر به انسان می بخشد ، تا آنجا که چشم دل به نور الهی باز می شود و جلال و شکوه پروردگار را می نگرد . چنین انسانی به دستاوردهای دنیایی بی اعتنایست و حتی از لذت های دنیوی دل خوشی ندارد ، بلکه همواره مشتاق پرواز از این

قفس است ، زیرا جهانی را شناخته و دیده است که سرشار از بهجهت و سرور و لذت وصف ناپذیر است ، دنیای فانی برای او بسیار تنگ است .

شهید آیت الله مطهری این مسیر را شناخت و دل به آن سپرد و وقتی این معرفت را به دست آورد با خدای خویش پیمان بست و از او خواست که مرگش را شهادت در راه خودش قرار دهد . او از آغاز جوانی خواهان شهادت بود ، فرق شهید مطهری با دیگر شهدای راه خدا این است که او برای رهایی دل های مؤمنان از گزند ملحدان و زندیقان شهید شد .

او عمر خویش را در راهی هزینه کرد که اسلام بماند و مردم در طریق قرار گیرند و آثاری بر جای نهاد که مردم با استفاده از آنها بر معرفت و معنویت خود بیفزایند ، وی با خدا پیمان بست که لحظات زندگی و تمام هم و غم خود را برای احیای حقایق قرآنی صرف کند . اینها نیز از رازهای موفقیت شهید مطهری است که خداوند به او توفیق داد وارد این عرصه شود .^(۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه شریف ، ۱۱/۲/۱۳۷۱

« فصل سوم »

مدرس و/orسته

- نماد تکریم معلم :

روز معلم نماد احترامی است که اسلام ، پیشوایان دین و انقلاب اسلامی برای دانش آموز و معلم قائل اند . این سنت اجتماعی _ فرهنگی پسندیده ای است که دست کم در یک روز از سال و گاه در یک هفته ، توجه آحاد جامعه و مراکز علمی و نهادهای کشور را به سوی این موضوع جلب می کند .

انسان به طور طبیعی در معرض فراموشی است و این نامگذاری ها عنوانی را در اندیشه ها زنده می کند و مردم از آثار و برکات آن بهره مند می شوند . در فرهنگ اسلامی نام معلم جایگاهی بس والا دارد و در درجه نخست خدای متعال این ویژگی را به خویش اختصاص داده است ، آنجا که می فرماید :

« أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ × الَّذِي عَلَمَ بِالْقَلْمِ × عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ، بخوان و پروردگارت ارجمندترین

است ، خدایی که با قلم آموزش داد و به آدمی آنچه را نمی دانست ، بیاموخت . » (علق ۵-۴)

یا « الرَّحْمَنُ × عَلَمَ الْقُرْآنَ ، (اعل علم خدادست) ، پروردگاری که به انسان آموخت آنچه را

نمی دانست » (رحمن ۲-۱)

یعنی منشاء همه دانسته های ما حق تعالی است . اوست که زمینه دانش و معرفت را برایمان فراهم کرده و برخی امور را بگونه مستقیم و بدون واسطه به ما آموخته است .

همه می دانیم که روزی ما دست خدادست « إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَاقُ » ولی این روزی ها از راه اسباب

و ادواتی به ما می رسد ، خورشید می تابد ، آب دریا گرم می شود ، بخار می گردد ، ابر

تشکیل می شود و سپس باران می بارد و موجب رویش دانه ها می شود و بدین سان ، غلات ، حبوبات و میوه ها به دست ما می رسد :

/بر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ناخوری تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

کسی که می خواهد نانی به کف آورد ، باید زحمت بکشد تا بهای آن را به دست آورد . اینها یک جور روزی است که از راههای گوناگون و پس از پیمودن مراحلی طبیعی و اکتسابی ، به ما اختصاص می یابد ، اما یک بار خداوند برای مریم ، وقتی در اتاقش سرگرم عبادت بود روزی فرستاد ، همچنین حضرت عیسی به تقاضای حواریون از خدا خواست یک سفره آسمانی نازل کند تا آنها از آن برکت تناول کنند و دعایش برآورده شد .

در زمینه علم و معرفت نیز اینگونه است ، انسان با استاد یا کتاب مطالعی را می آموزد که شخصی دیگر آن را تدوین یا ابداع کرده است . البته چگونگی فراگیری به ظاهر وابسته به استاد و دانشمندان علوم و معارف است ، ولی خداوند این ظرفیت ، توانایی و خلاقیت را در ذهن و نهاد آنان به ودیعه نهاده تا در اختیار تشنگان دانش قرار دهند ، ولی گاه خداوند بدون واسطه برخی را دانشور و صاحب معلومات می سازد .

پامبر اکرم (ص) نه درسی خواند و نه چیزی می نوشت ، قرآن می فرماید : « وَمَا كُنْتَ شَلُو

مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُلْهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأْرَى كِتَابَ الْمُبْطَلِّونَ ، تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی خواندی و به دست خویش کتابی نمی نوشتی ، اگر چنان بود ، اهل باطل به شک می افتدند . » (عنکبوت/۴۸)

بنابراین دانش دو گونه است و معلم هر دو خدادست ، ولی یکی با چندین واسطه و دیگری بدون واسطه ، برخی دانش ها بدون واسطه موجب سعادت انسان می گردد و برخی دیگر با واسطه . سعادت ها گاه موقت اند و حداقل تا زمان مرگ آدمی پایدارند ، مانند تشکیل خانواده ای خوب ، زندگی راحت و محبوبیت اجتماعی .

اما سعادتی ارزشمند است که در روح انسان باقی بماند . ایمان به خدا ، اعتقاد درست ، اندیشه عالی و معرفت و بصیرت عمیق ، بدون واسطه سعادت آفرین اند . البته همه آنان که برای پیشرفت دانش می کوشند ، شایسته احترام اند ، ولی دانشی که با راه حق و مسیر توحید ، نبوت و امامت فاصله دارد و واسطه های زیادی را می پیماید ، آسیب زا می شود و ممکن است به جای آن که جامعه ای را از سعادت ، آرامش و امنیت برخوردار سازد ، هزاران انسان بی گناه را از بین ببرد ، مانند اختراع بمب اتم .

این مقدمات بیان شد تا به مسئله اصلی پردازیم ، چرا سالروز شهادت مطهری روز معلم نامیده شد ؟ برای این که دانش او با دیگران تفاوت داشت ، معارفی که او از راه تدریس ،

سخنرانی و نوشتار به آگاهی مردم می رسانید ، به طور مستقیم در سعادت انسان ها مؤثر بود ، او دانسته های خوبیش را از قرآن و سنت و فرهنگ اهل بیت (ع) آموخته بود . دانشی که مطهری به ما آموخت و با کتاب هایش همچنان به ما می آموزد در روح تحول ایجاد می کند ، انسان را دین شناس ، خدا باور و حق جو می گرداند و به او یادآور می شود که خوبیش را برای یک زندگی جاوید مهیا سازد ، حیاتی بس مهمتر و پایدارتر از زندگی دنیوی . کسی که می خواهد به آن سرای گام نهد، نباید دست خالی باشد و خدای ناکرده پرونده ای تباہ برای خوبیش تنظیم کند ، استاد مطهری به علاقمندان آموخت که سعادت ابدی آرامش دنیوی را نیز تأمین می کند .

بدین سان چنین شخصیتی که افکار و معارفیش تا عمق روح و دل و وجودان ما نفوذ کرده و برایمان سعادتی پایدار و همه جانبیه به ارمغان آورده است ، حقش بیشتر از معلمان علوم و فنون دنیایی است ، دانش هایی که به کمک آنها حداکثر می توانیم در دنیا راحت تر و با آسایش بیشتری زندگی کنیم .

امروزه حتی دانشمندان غربی اعتراف کرده اند که فناوری ها و محصولات تمدن جدید ، چون با ایمان ، عاطفه و عدالت فاصله دارد ، پیامدهایی ناگوار به دنبال آورده است و خانواده ها در کشورهای توسعه یافته صنعتی و مدرن به لحاظ کم رنگ شدن روابط عاطفی دچار مشکلات بسیاری شده اند . البته اگر این دانش ها با ایمان و خدا باوری همراه شوند ، رشد بهتری خواهند کرد و از چنین آفت هایی در امان خواهند بود .

به هر روی ، دانش در اسلام به خودی خود ارزشمند و شایسته احترام است ، ولی ارزش تمام علوم و معلمان رشته های علمی ، با هم یکسان نیست . شهید مطهری افزون بر معلمی ، مربی هم بود . او در روح و جان انسان ها تأثیر می گذاشت و ایمان آنان را تقویت می کرد و در معاشرت ها و رفت و آمدتها ، افراد را به حیاتی الهی و معنوی فرا می خواند . افراد بسیاری در اثر ارتباط با او مسیر زندگی خود را دگرگون کرده اند و در راه تعالی و پیشرفت معنوی گام نهاده اند .

بنابراین باید بر پایه فرهنگ اسلامی در ارزش گذاری برای علوم و معلمان دقت کنیم و آفرین بگوییم به کسانی که سالروز شهادت استاد مطهری را روز معلم نامیده اند تا همگان را با نماد معلمی آشنا کنند که نخست محور معلوماتش دانش خدادادی بی واسطه ، یعنی قرآن و سنت است ، دوم تأثیر دانشش در سعادت انسان ، بی واسطه و موجب آسایش و آرامش روحی و روانی و خوشبختی ابدی انساه هاست و سوم مربی افراد است . مطلبی که اینگونه معلمان می آموزند ، تنها انتقال یک مفهوم به ذهن نیست ، بلکه در روح و روان تأثیر می گذارد به زندگی انسان جهت می دهد .

با مطالعه کتاب ها و مقالات ایشان صفا و نورانیتی در وجود خواننده هویدا می شود که دلش می خواهد همنشین خوبیان و پاکان شود و کاری کند که ذخیره ای برای آخرتش باشد و به جامعه و مردم خیر برساند . آموزه های اینان تنها انتقال مفاهیم نیست ، بلکه اثری آموزنده ، ارزنده و مؤثر بر روح و روان انسان می نهد و مسیر زندگی خواننده را به سوی خیر ، سعادت و قرب الهی سوق می دهد . (۱)

۱. سخنرانی در جمع گروهی از کادر نیروی دریابی سپاه ، ۱۲/۱۲/۱۳۸۵

• یک درس آموزنده :

شهید مطهری در یکی از سفرهایش به عتبات ، با یکی از بندگان شایسته خدا ملاقاتی داشت و درباره نماز ، حضور قب و خشوع و خضوع در حال نماز سخن به میان آورده بود و از آن مرد بزرگ یک توصیه اخلاقی یا دستورالعمل برای افزایش حضور قلب در نماز درخواست کرده بود ، آن مرد بزرگ از ایشان پرسیده بود : " شما برای حضور قلب در نماز چه می کنید ؟ " مرحوم آقای مطهری پاسخ داده بودند : " عالمان و بزرگان توصیه می کنند برای افزایش توجه و حضور قلب در نماز ، هر آیه ای که می خوانید یا هر ذکری که بر زبان حاری می سازید ، در آغاز معنایش را تصور کنید و همراه این توجه آیه را بخوانید یا ذکر را بگویید . "

آن بزرگ فرموده بود : " شما در نماز به مفاهیم توجه دارید ، یعنی به معانی که در ذهن شما شکل می گیرد ، پس چه وقت به خداوند توجه می کنید ؟ ! " (ما که توفیق همین را هم نداریم) ولی شهید مطهری که این توفیق را داشت از آن سؤال دریافت که چقدر عقب است ، عمری رحمت کشیده و تمریم کرده بود تا بتواند به معانی و مفاهیم توجه کند ، اما توجه به مفاهیم ذهنی تا توجه به خدای متعال خیلی فوق دارد !

شهید مطهری در زمرة استادانی بود که همت والایی داشتند ، او به لحاظ قیافه فیزیکی با امثال من و شما تفاوت چندانی نداشت ، ولی به لحاظ مراتب ایمان ، معرفت و قرب خدا ، بسیار با ما متفاوت بود .

اگر بخواهیم به راستی مبلغ دین ، مروج قرآن و نشر دهنده فرهنگ اهل بیت (ع) باشیم ، باید محکمات قرآن را که همه می فهمند و نیازی به تفسیر ، تبیین ، تأویلات متون و ... ندارند ، درست به کار گیریم . (۱)

۱. سخنرانی در جمع طلاب سپاه و بسیج کرمانشاه

• در حوزه و دانشگاه :

وقتی در سال ۱۳۳۱ شمسی به قم آمدم ، سطوح عالی کفایه و مانند آن را می خواندم و استاد مطهری همان سال از قم به تهران رفته بود . آشنایی بندگان با شهید مطهری بیشتر در زمینه کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و حواشی او بر آن شکل گرفته بود ، این اثر نازه به چاپ رسیده و مورد توجه طلاب جوان قرار گرفته بود .

علاقه ما به استاد از همین جا آغاز شد و پس از آشنایی و رفت و آمد با علامه طباطبائی ، استاد مطهری را نیز در آنجا ملاقات می کردیم . وی گاه در مباحثه های گوناگون یا جلسات شب های پنج شنبه و جمیعه شرکت می کرد . در سال های نخست الیه ارتباط زیادی برقرار نشد ، به دلیل این که بیشتر فرصت آن شهید در دانشگاه سپری می شد و ما نیز سرگرم تحصیل در حوزه بودیم .

از هنگام آغاز نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی (ره) که حرکت‌های اجتماعی و سیاسی در حوزه و دانشگاه و سایر قشرهای مردم شکل گرفت، ارتباط ما با شهید مطهری بیشتر شد. گاه در زمینه مسائل سیاسی، اجتماعی و موضوعات دینی، نشست‌هایی داشتیم و از رهنمودها و تجربیات آن اندیشمند وارسته بهره می‌گرفتیم و این تا زمان شهادت وی ادامه داشت.

شهید مطهری به اقتضای روحانی بودنش، علاقمندان را در حوزه، دانشگاه و جامعه با مسائل دینی و پرورش‌های مذهبی آگاه می‌ساخت، معارف دینی را تبیین می‌کرد و به موازات این حرکت اعتقادی – تربیتی، از فرهنگ اسلامی در برابر یورش‌های فرهنگی دفاع می‌کرد.

وی در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز حضوری فعال داشت، ولی در درجه نخست، کارشناس دین بود، سخنرانی در مجتمع دینی و نشست‌های خصوصی، تدریس در دانشگاه و حوزه (۱)، همه و همه به دلیل اهتمام بسیار او به نشر فرهنگ اسلام و دفاع از مبانی آن بود. به حق باید گفت مطهری از محدود افرادی است که ضرورت این موضوع را به خوبی دریافت و با تمام وجود برای پیشرفت آن کوشید. (۲)

۱. در سال ۱۳۳۱ شمسی شهید مطهری در حالی که مدرسی مشهور به حساب می‌آمد، به تهران هجرت کرد و به محض ورود به این شهر در مدرسه مروی آموزش فلسفه اسلامی را به شکل تطبیقی و مقایسه‌ای برای جویندگان حکمت و حقیقت آغاز کرد. در سال ۱۳۳۲ از طرف دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) یک فراخوانی برای استخدام دانشیار در رشته معقول صورت گرفت که مطهری آمادگی خود را برای این وظیفه اعلام داشت و مدتی به صورت آزمایشی مشغول کار شد که به دلیل قدرت علمی و تسلط بر روش‌های آموزشی و تربیتی و بیان جذاب، تلاش وی مورد توجه دانشگاه قرار گرفت. از بیستم آبان ۱۳۳۴ این فعالیت را به طور رسمی ادامه داد و حدود بیست سال به نور افشاری در این سنگر علمی و آموزشی پرداخت.

یادآور می‌شود شهید مطهری در دانشکده الهیات و معارف اسلامی در دوره‌های کارشناسی و دکترا، کلیات علوم انسانی (منطق، فلسفه، کلام، عرفان، اصول فقه، فقه و حکمت عملی) فلسفه (شرح منظومه، الهیات شفا، مقاصد الفلاسفه غزالی، تاریخ فلسفه، تاریخ مجادلات اسلامی و روابط فلسفه و عرفان) تدریس می‌نمود. همچنین ایشان جلسات هفتگی تفسیر قرآن در سال ۱۳۵۲ در دانشگاه صنعتی شریف داشت. در دانشگاه تبریز، مشهد، ارومیه، شیراز، کرمان و آبادان هم به نور افشاری پرداخت و سخنرانی‌های جذابش در این مراکز مورد استقبال دانشجویان و استادان قرار گرفت. همچنین ایشان از بازدهم آذر ۱۳۵۰ به سمت مدیریت گروه آموزشی فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه تهران منصوب شد که تا دو سال این مسئولیت را عهده دار بود.

استاد مطهری علاوه بر آن که دروس اصولی، فقهی و فلسفی را در حوزه با دیگر طلاب مباحثه می‌کرد، خود در حوزه تدریس داشت و مطول، شرح مطالع، کشف المراد، رسایل، کفایه، مکاسب، شرح منظومه و اسفار را به علاقمندان درس می‌داد. مطهری بنا به توصیه امام خمینی (ره) از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ هفته‌ای دو روز به قم می‌رفت و در حوزه علمیه این شهر دروسی چون شناخت اصل علیت، فلسفه هگل، معارف قرآن، مارکس و مارکسیسم، منظومه، نجات و اسفار تدریس می‌نمود.

در این ایام عشق، صفا، بی‌پیرایگی و بی‌تلکفی ایشان برای همه شاگردان درس بود، در همان زمانی که استادان با سابقه دانشگاه، با التماس در کلاس درس وی شرکت می‌کردند، او به حکم وظیفه به قم می‌رفت، خودروی شخصی نداشت و کسی هم وی را به مقصد نمی‌رسانید، یعنی راننده ویژه نداشت، خود تا میدان شوش می‌رفت و از آنجا با اتوبوس به قم عزیمت می‌کرد و این ویژگی وقت زیادی را از ایشان صرف می‌نمود. (گلی زواره)

۲. مصاحبه با استاد مصباح به مناسبت فرا رسیدن دهمین سالگرد شهادت آیت الله مطهری، اردیبهشت ۱۳۶۹

• استاد فلسفه :

برای بررسی نقش استاد شهید مرتضی مطهری ، در فلسفه نوین اسلامی ، باید به وضع فلسفه در کشورهای اسلامی و به ویژه ایران پیش از فعالیت های علمی ایشان و پس از آن ، نگاهی اجمالی بیفکیم تا تفاوت حاصل شده و تأثیر او در این تحول ، روشن گردد . با تأسف باید گفت ، فلسفه در جوامع اسلامی چنان که باید رشد نکرده بود و نزدیک سه قرن پیاپی ، یعنی از زمان ملاصدرا به بعد ، حکمت اسلامی راه رکود می پیمود . اکنون در پی آن نیستیم که عوامل این تنزل فکری و علمی را توضیح دهیم ، ولی به دلیل این واقعیت اسف بار ، نیازهای فلسفی معاصر پاسخ داده نمی شد .

از آغاز پیدایش فلسفه در میان مسلمانان ، باروری این شاخه از دانش به دست مشاهیر اسلامی صورت گرفت که از سر چشمه های قرآن و عترت بهره گرفته بودند و مباحث اعتقادی ، همواره به کمک این براهین فلسفی تبیین و اشکالات پاسخ داده می شد . شهید مطهری در برخی نوشته های خویش به این نکته اشاره کرده است که متكلمان مسلمان چه نقش مهمی در پیشبرد فلسفه اسلامی ایفا کرده اند . حق نیز همین است ، زیرا مردمی که به باورهای خویش اهمیت می دهند و می دانند همه چیز در پرتو اعتقاد شکل می گیرد ، باید می کوشیدند فلسفه را در خدمت به بنیان های عقیدتی به کار گیرند .

متأسفانه در قرون اخیر این کار انجام نشد ، با تشریف فرمایی علامه طباطبائی (ره) به قم ، ایشان به این خلاء در حوزه علمیه پی برد و با ژرف نگری و دور اندیشی ، وظیفه الهی خویش دانست که مباحث فلسفی را برای بیان مباحث کلامی و اعتقادی به کار گیرد ، وی به دفاع از عقاید اسلامی و جهان بینی الهی و پاسخگویی به شباهات مکتب های بشری همت گماشت و افرادی چون شهید مطهری را برای این برنامه تربیت کرد .

به راستی آن شهید ژرف نگر بهترین بهره ها را در این شاخه از علوم اسلامی از محضر علامه برد و حتی در همان قدم های نخستین ، مددکار علامه بود و در شکوفایی این نهال پربار ، سهم به سزاوی داشت .

نمونه این فعالیت و نتیجه اش کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم " است (۱) که پاورقی های محققانه و روشنگرانه مطهری که بسیار بیشتر از حجم متن کتاب است ، درک مطالب آن را آسان ساخته است .

۱. نخستین جلد از این مجموعه در سال ۱۳۲۲ چاپ شد که مورد استقبال علاقمندان قرار گرفت . سال بعد جلد دوم به حليه طبع آراسته شد و جلد سوم در سال ۱۳۲۵ شمسی به طبع رسید . در سال ۱۳۵۰ جلد پنجم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم (مقاله چهاردهم) با عنوان خدای جهان و جهان ، با مقدمه و پاورقی های شهید مطهری در اختیار علاقمندان قرار گرفت . علت تأخیر در انتشار جلد چهارم را باید در دقت های هوشیارانه مطهری جستجو کرد .

آن معلم بزرگ زمانی مطلبی را به نگارش در می آورد که همه ابعاد و جوانب قضیه را بارها ارزیابی کرده باشد و ابهامی در کار نباشد . علامه طباطبائی می گوید : " در رساله ای به نام قوه و فعل (از جلد چهارم) آنقدر ایشان

شوق داشت که بندۀ را وادار کرد به تهران بروم و یک هفته در منزل شان ماندم تا این موضوع را حل کردیم ، در عین حال اخیراً خودش هم صاحب نظر بود ."

مطهری اشتیاق بسیار به پیشرفت این کار ، یعنی تحول فلسفه اسلامی برای پاسخگویی به مشکلات فکری و کلامی داشت و در این زمینه احساس مسئولیت می کرد و از هیچ تلاشی رویگردان نبود ، زیرا می خواست این مباحثه ژرف و پیچیده آنچنان روشن شود که طبقات میانه جامعه بتوانند از آنها بهره گیرند .

این کتاب که نگارش متن و پاورقی های آن از سال ۱۳۳۱ شمسی آغاز شد ، همچنان از بهترین آثار برای پاسخگویی به شبهه های مادی گرایان است . البته این نخستین اثر بود و آنان که صلاحیت کار را داشتند ، محصول خوبی عرضه کردند .

اکنون لازم است افرادی توانا و مسلط بکوشند این کتاب را تکمیل کنند . هر وقت احساس کنیم کاری پایان یافته و نیاز بر طرف شده ، ابتدای رکود ، جمود و خمودی است . هیچگاه نباید مسائل فلسفه اسلامی به ویژه در زمینه پاسخگویی به شبهه های افراد و مکاتب گوناگون را پایان یافته بدانیم ، بلکه همواره باید در این اندیشه باشیم که این کار را بارورتر کنیم و قدم های بلندتر و استوارتری در این راستا برداریم . (۱)

۱. مصاحبه حجت الاسلام محمدی عراقی با دکتر احمدی و مصباح یزدی درباره شخصیت مطهری

• پیشگام احیای حکمت اسلامی :

آری ، مهمترین بعد شخصیت استاد مطهری ، بعد فلسفی ایشان بود و در این راه زحماتی بسیار کشید . او هم از جهت تحصیل و هم به لحاظ تدریس و تحقیق در پیدایش ، احیاء ، شکوفایی و گسترش این رشته از معارف اسلامی در سطوح گوناگون نقش ارزشی ای را عهده دار بود . برای این که ارزش تلاش این متفکر را در این راستا درک کنیم ، باید توضیحی دهیم :

اصلًا فلسفه در همه جوامع دانشی دشوار شناخته شده است ، یعنی دارای مفاهیم دقیق و ظریفی است که تمامی افراد به آسانی نمی توانند درک کنند و فهم درست آن به ذوق و استعدادی ویژه نیاز دارد .

همین جهت کافی است تا جویندگان فلسفه کم شوند و شماری اندک در پی فراگیری آن باشند . در بین همین افراد نیز شمار افرادی که می خواهند مباحثت آن را ژرف یابی کنند ، بسیار ناچیز است .

نکته دیگر این که بیش از هر علم دیگر واژه های مشترک و مشابه در فلسفه وجود دارد ، به طوری که امکان دارد یک لفظ با معانی مختلفی به کار رود که حتی در ظاهر امر بین آنها تضاد باشد و در نقطه مقابل هم قرار گیرد .

این مطالب که هر مفهومی حکم ویژه ای دارد برای کسانی که از مباحثت حکمت آگاهی درستی ندارند ، چنین توهمندی را به وجود می آورد که بین کلمات فیلسوفان تناقض وجود دارد

و در جایی برای اثبات مفهومی از اصطلاحی استفاده می کنند ، اما در عرصه ای دیگر آن را نقض می نمایند .

انفاقاً این توهم از قرون پیش ، برای اشخاص بزرگی چون غزالی به وجود آمده بود ، او حتی کتابی به نام تهافتة الفلسفه^(۱) را به نگارش در آورده ، که به زعم خودش تناقض گفته های فیلسوفان را در آن تدوین کرده است .

۱. تهافتة الفلسفه یعنی تناقض گویی فیلسوفان و معنای تشویش در ادعاهای را هم می رساند ، این کتاب شامل چهار مقدمه ، بیست مسئله و یک خاتمه است . غزالی در کتاب المتقذ من الصلال و الموصل الى ذى العزة و الجلال ، اعتراف کرده است که از شک شروع کرده و به شناخت رسیده است .

از سوی دیگر ، این تشابه اصطلاحات موجب می شود کسانی که به معنای دقیق فلسفی این مفاهیم آشنای نیستند ، آنها را بر مبنای عرفی اش حمل و خیال کنند این کلمات همان معنای رایج عرفی را در فلسفه دارد و آن وقت نتیجه بگیرند فلان مطلب فلسفی با دیانت و مباحث اعتقادی و کلامی مخالفت دارد .

این اشتراک اصطلاحات موجب می شود بسیاری از افراد متوجه نیز چنین برداشت نمایند که مطالب فلسفی با مبانی دینی در تباین است و با یک تردید و حتی بدینی به فلسفه بنگرند و اینگونه نگرش از رویکرد عده ای دیگر به فلسفه می کاهد .

به علاوه این علم همچون دانش های دیگر مراحل مختلفی را گذرانیده است و مكتب های گوناگونی داشته و دارد . بنابراین مسائل فلسفی از دیدگاه مکانی مختلف ، راههای گوناگون و پاسخ های متفاوت خواهد داشت و تعدد نظریات به طور طبیعی در نظر عده ای برخی را غیر صحیح و نادرست جلوه می دهد .

البته آرای باطل هم در بین دیدگاه های گوناگون دیده می شود ، این روند و وجود اختلاف نظرهای بسیار ، برای عده ای این نتیجه گیری را به وجود می آورد که اصولاً مسائل فلسفی به طور یقینی قابل حل نخواهند بود ، پس چرا ما مایهوده و بی جهت وقت خودمان را صرف این مسائل لایتحل کنیم . این هم وجه دیگری است که مشتریان معلومات فلسفی را کاهش می دهد .

نکته دیگر این که در اروپا پس از رنسانس ، علوم تجربی کم کم رواج بیشتری یافت و باعث پیدایش اختراعات ، فناوری و صنایعی شد که در زندگی انسان ها تحولی چشمگیر به وجود آورد و برای بهبود رفاه فردی و اجتماعی مؤثر بود .

این مسئله موجب شد که توجه دانشمندان به علوم طبیعی معطوف شود و چنین استنتاجی شکل گیرد که علوم فلسفی به اصطلاح تجربی و انتزاعی هستند و قابل تجربه و محک زنی نمی باشند . بنابراین در اثر گسترش علوم طبیعی ، بسیاری از آثار فیلسوفان سابق باطل شد .

برای نمونه وقتی نظریه افلاک نه گانه در فلکیات قدیم مطرح بود که زمین مرکز عالم است و خوشید به دور آن می چرخد ، باطل شد ، افرادی فکر کردند دیگر آرای فلسفی هم به همین نحو و غیر قابل اعتماد است . این عامل نیز از گرایش به فلسفه کاست .

در دوران اخیر مکتب های مادی که مایه های فلسفی محکم و استواری نداشتند و بیشتر در زمینه های سیاسی و اجتماعی کار می کردند ، برای آن که حریف خود را خلع سلاح کنند و حریف در میدان نبرد ایدئولوژیک دست خالی باشد ، تبلیغاتی به راه انداختند که اساساً فلسفه یک عامل رکود و بی تحرکی است و با تلاش های مبارزاتی و قیام های مردمی و جنبش های خودجوش مناسبتی نداردو کسانی که می خواهند در عرصه های سیاسی و مبارزه با استکبار و استبداد گام بردارند باید فلسفه را به کناری نهند .

متأسفانه این تبلیغات در قشر وسیعی از جامعه ما اثر گذاشت و حتی گویندگان و نویسندهای دلسوز و متعهدی که واقعاً می خواستند برای اسلام و تقویت نهضت اسلامی کار کنند ، ناآگاهانه در گفته ها و نوشته های خوبیش گاه و بیگاه به فلسفه حمله کردند .

ولی کسانی در این میان بودند که چون صخره های استواری در برابر این توفان ها ایستادند و باور کردند که فلسفه برای تبیین مباحث کلامی و اثبات بینان های اعتقادی و دفاع از باورهای دینی و الهی ضرورت دارد . با توجه به این مشکلات بسیار اهمیت نقش آن کسانی که در این شرایط آشفته و طافت فرسا اقدام به احیای فلسفه اسلامی کردند ، روشن می شود .

اینها اتهامات و حتی ملامت ها و سرزنش های دوستان و آشنايان را به جان و دل پذیرا شدند (۱) و فلسفه را از سقوط و ویرانی نجات دادند . از جمله این افراد که در خط مقدم قرار گرفت و به چنین عرصه آشفته ای گام نهاد تا ابهام ها را بزداید و اوضاع را در این جهت مهیا سازد و برهان های فلسفی را برای تقویت مبانی دینی به کار گیرد ، شهید آیت الله مطهری بود .

۱. امام خمینی با چنین تنگناهایی موافق بودند ، چنانچه اشاره کرده اند : " خون دلی که پدر بیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی های دیگران نخورده است . در مدرسه فیضیه فرزند خرد سالم مصطفی از کوزه ای آب نوشید ، کوزه را آب کشیدند ، چرا که من فلسفه می گفتم . تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می یافت وضع روحانیت ، حوزه ها ، وضع کلیساها و قرون وسطا می شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه ها را حفظ نمود ."

علامه طباطبائی در چنین فضای آشفته ای وقتی نیاز را تشخیص داد ، ابتدا در منزل خود برای شماری از فاضلان تدریس فلسفه را آغاز کرد و کم کم آن را به داخل حوزه آورد . آن مفسر عالیقدر در مسجد سلاماسی درس فلسفه (اسفار) تدریس می کرد که بر مذاق برخی خوش نیامد و برای تعطیل کردن درسیش تلاش های بسیاری صورت گرفت .

رشک ورزان ، آتش حسد و بدینی را شعله ور ساختند و برای حلوگیری از این حرکت از مرجع عالیقدر وقت ، آیت الله بروجردی خواستند درس علامه را تعطیل کند . آن فقیه فرزانه به علامه پیغمار داد درس را محدود نماید و این تقاضا به دلیل فشارهای شدید گروهی سطحی نگر و اهل جمود صورت گرفت .

علامه برای زعیم حوزه نوشت : " این درس را وظیفه شرعی می دانم و برای تأمین نیازهای ضروری جامعه می گویم ، ولی مخالفت با شما را که رهبر شیعیان هستید جایز نمی دانم . " آیت الله بروجردی توسط خادم خود به علامه رسانید : " هرگونه می دانید عمل کنید ، ما هم در زمان جوانی در حوزه اصفهان نزد جهانگیرخان قشقاوی اسفار می خواندیم ، ولی مخفیانه به درس ایشان می رفتیم ."

با این برنامه آن مرجع بزرگ درس فلسفه علامه را تأیید کرد ، ولی به دلیل برخی مسائل از وی خواست چنین درس هایی را همگانی نکند . علامه پذیرفت و با تشکیل جلسات ویژه با شاگردانی بر حسته چون علامه شهید مطهری به احیاء فلسفه اسلامی پرداخت و نقد و بررسی فلسفه های غربی و مادی گری را به طور جدی پی گرفت و موفق شد با اخلاص ، اهتمام فوق العاده و توانایی علمی ، تحولی شگرف در این عرصه به وجود آورد .

شهید مطهری در این حرکت با برکت ، پریار و ماندگار سهمی وافر داشت و از این رهگذر راه صحیح استدلال عقلی و دفاع از جهان بینی و اعتقادات اسلامی را به فراگیران آموزش داد . (گلی زواره)

ایشان مطالعات وسیع ، دقت فکری ، ریزبینی و موشکافی در حل مسائل فلسفی و به کارگیری این دانش در گره گشایی از معضلات کلامی و پاسخ به پرسش های فکری و اعتقادی داشت . در واقع می توان او را پیشگام پرتللاش احیای فلسفه اسلامی نامید.

شهید مطهری به خوبی درک کرده بود که اگر مسائل فلسفی و به طو کلی معارف دینی در فضای حوزه ها محدود بماند ، دیر یا زود جامعه با یک خلاء فکری و ایدئولوژیک رویرو می شود و به همین دلیل کوشید دانشجویان ، به ویژه آنها ای را که در آینده نقش مهمی عهده دار خواهند بود ، با این مسائل آشنا کند و نسل تحصیل کرده را با تشویق و برخوردهای صمیمی به سوی تفکر اسلامی راغب سازد . (۱)

۱. سخنرانی درباره شخصیت استاد فرزانه ، مرتضی مطهری

• فهم پذیر کردن فلسفه :

شهید مطهری علاوه بر آن که برای احیای فلسفه اسلامی در حوزه و دانشگاه کوشش فراوانی کرد ، کوشید در چگونگی مباحث تحولاتی پدید آورد و با بیانی قابل فهم پیچیدگی های مباحث را بر طرف کند و فلسفه را از آن شیوه های قدیمی به قالب های بدیع و ابتکاری منتقل سازد .

یعنی محتوا همان بود که علمای سلف و مشاهیر گذشته مطرح کرده اند ، ولی وی و استادش علامه طباطبائی به تدریس فلسفه سنتی بسته نکردند ، بلکه با همکاری عده ای دیگر از اهل فضل ، حکمت اسلامی را در یک قالب جدید و طرحی تو عرضه کردند که متناسب با نیازهای عصر و پاسخگوی شبهات مادی گرایان و اهل الحاد بود .

باید اعتراف کرد که شهید مطهری فلسفه اسلامی را وارد مرحله نوینی کرد ، این تلاش در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و سایر دروس و نوشته های مطهری که به حکمت و فلسفه اختصاص دارد ، قابل مشاهده است .

در آثار وی شکل و شیوه عرضه مطالب با آن روش های سنتی تفاوتی آشکار دارد ، بگونه ای که برای خواننده قابل استفاده است و به خوبی می تواند از محتويات آنها سر در بیاورد . البته خواننده ای که زمینه ای در این باره داشته و ظرفیت های لازم برای فهم مباحث فکری و حکمی را به دست آورده باشد .

علاوه بر شیوه نوین و تلاش برای ساده نویسی و قابل فهم کردن مضامین ، برخی مسائل در آثار این شهید مطرح شده که قبلاً در کتاب های فلسفی مطرح نبوده است ، برای نمونه مفاهیم اعتباری برای نخستین بار در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم طرح شده است . از اینها که بگذریم شهید مطهری بر خلاف سبک قدما ، موضوعات فلسفی را به زبان عربی تدوین نکرده که تنها عده ای خاص از آن استفاده کنند ، یعنی حتی المقدور کوشیده برای

طرح مطالع از زبان فارسی سلیس و روان بهره گیرد تا شمار بیشتری از خوانندگان بتوانند از آن بهره ببرند.

این نیز گامی است برای بیرون آوردن فلسفه از حوزه محدود و محصور متخصصین و فیلسوفان و گسترش این بخش از علوم اسلامی در سطح جامعه، و به همین دلیل نسل جوان علاقمند به موضوعات فلسفی به راحتی می تواند به این نوشته ها مراجعه و نیاز خوبیش را با مطالعه آنها برآورده کند.

هر چقدر که زمان می گذرد، اهمیت نوشته های شهید مطهری برای دانش پژوهان حوزه و دانشگاه روشی تر می شود و بیشتر و بهتر از این کتاب ها استقبال می کنند و برای بهتر شناختن حقایق اسلام و مجھز شدن به سلاح های فکری و مهیا شدن برای دفاع از اعتقادات، محصولات استاد مطهری را مأخذ و مرجع آگاهی های خود قرار می دهند. (۱)

۱. مصاحبه رادیویی به مناسبت سالگرد شهادت استاد آیت الله مطهری

«فصل چهارم»

پاسخگوی نیازهای زمان

• باغبان بوسستان معارف، باغبان اندیشه ها، پرورش جوانان :

شهید آیت الله مطهری در قلمرو تدریس ویژگی های خاصی داشت (۱) که بسیار کم نظری بود، هم در کیفیت تدریس و هم در چگونگی برخوردهایش با دانشجویان، شیوه بحث با صاحب نظران، روش گزینش درس، تبیین مباحث و نکته های بسیار دیگر.

۱. کتاب جلوه های معلمی استاد مطهری که از سوی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی به طبع رسیده است، کوشیده این جنبه از زندگی و شخصیت استاد را با استناد به آثارش، گفته های شاگردان وی و مباحثی از این قبیل بررسی کند.

این یک دلیل برای انتخاب شهید مطهری به عنوان معلم نمونه و الگو بود، اما مطلب از این بالاتر است، زیرا او به جز این که معلمی شایسته و کامل بود، امتیازات روحی و اخلاقی فراوانی را به دست آورده و ویژه خود ساخته بود.

یکی از مهمترین ویژگی های این معلم مطهر این بود که به خوبی شناخته بود جامعه اسلامی، نسل جوان، قشرهای روحانی و دانشگاهی چه نیازهایی دارند که باید برآورده گردد.

در رژیم ستم شاهی پهلوی که مسائل دینی و ارزش های معنوی و اسلامی به دست فراموشی سپرده شده بود، نه تنها دین داری و پیروی از موازین اسلامی افتخاری نبود، بلکه گونه ای حقارت و سرشکستگی را به دنبال داشت.

اگر دانشجوی مسلمانی در محیط دانشگاه می خواست نماز بخواند از هم کلاسی ها و استادان خجالت می کشد ، باید می رفت در گوشه ای دور از چشم دیگران ، مکانی بباید و در خلوت و پنهانی فریضه اش را انجام دهد .

اگر کسی از دیانت و عقاید اسلامی سخن می گفت او را متهم می کردند به این که متحجر و عقب افتداده است ! و مدافعان دین در نظر آنان کسانی بودند که از ترقی و تمدن و توسعه علمی بهره ای نداشتند ، مرتعج و واپسگرا بودند .

البته در آن موقع متأسفانه افرادی بین دانشگاهیان نفوذ کرده بودند که به منزله عمله دستگاه سistem و مزدور بیگانگان ، بی دینی را در محافل علمی ترویج می کردند و اساتید متدين و اهل بصیرت از این گونه وابستگان به طاغوت و اجانب نفرت داشتند .

این اوضاع آشفته چنان فضای مراکز علمی و آموزشی را تیره ساخته بود که آشکارا با حقایق و باورهای اصیل اسلامی و مردمان مؤمن و مسلمان مبارزه می کردند ، دین و ارزش های قرآنی را به باد تمسخر می گرفتند و رسماً سر کلاس ها با افکار مذهبی و عقاید دینی مخالفت می نمودند .

در چنین موقعیت ناگوار و نگران کننده ای ، استاد شهید مرتضی مطهری پای خوبیش را از حوزه علمیه بیرون نهاد ، وارد دانشگاه شد و دشواری های زیادی را در این مسیر متحمل گردید ، تا توانست کرسی استادی را احراز کند و در این مقام بود که بهترین خدمات را در ان دوران به کشور و جامعه مسلمانان ارائه داد .

اگر امروزه مشاهده می کنیم در نهادهای حقوقی ، قانونی ، اجرایی و سایر پست های مهم کشور افراد متدينی دیده می شوند که صادقانه و خالصانه برای احیای فرهنگ اسلامی و حفظ هویت مذهبی و ترویج فضیلت ها می کوشند ، اگر نگوییم تمامی آنها ، بیشترشان دست پروردۀ شهید مطهری بوده اند ، یا از سفره علمی و معرفتی او بهره گرفته اند . البته همین جا باید قدردان دیگران هم باشیم ، شهیدان بزرگوار دکتر بهشتی ، مفتح و باهنر هم در این زمینه سهمی داشتند ، ولی پیشگام همه استاد مطهری بود .

شهید مطهری با رفخار و درس های خود و بیانی متقن و برهانی نسل جوانی را پرورش داد که امروز کارهای مهم کشور را در کف با کفايت خود دارند ، کسانی را تربیت کرد که با عقاید و اندیشه های اسلامی آشنا شدند ، ایمان خود را تقویت کنند و ارزش های اسلامی را پاس دارند .

اگر تعلیمات مطهری و امثال او نبود ، ما افرادی را که بتوانند نظام اسلامی را بر پایه موازین و معارف محمدی اداره کنند نداشتمیم ، یا دست کم در این زمینه بسیار در تنگنا بودیم . هر جای کشور کاری مفید صورت گرفته و فعالیت هایی شایسته برای رفع مشکلات مردم برنامه ریزی و اجرا شده است ، از آن جهت بوده که مجری و پیگیر این طرح ها مؤمن ، دلسوز و شایسته بوده است .

خلاصت ویژه شهید مطهری این بود که در زمان مناسب ، کمبودها و خلاء های فرهنگی ، اجتماعی و تبلیغی را به خوبی درک و شناسایی کرده بود . او وقتی با دقت و همه جانبه نگری مشکلات را بررسی می کرد ، با علم و توانمندی خود راه چاره ای را هم تشخیص

می داد و با تمام وجود و با شجاعت ، فداکاری ، گذشتن از مزايا و امور رفاهی و تحمل زخم زبان ها ، قدم به راهی می گذاشت که آن را وظیفه خود می دانست و این مسیر پر خطر و دشوار را بگونه ای شایسته می پیمود و این وظیفه حساس را به بهترین شکل ، توأم با برکات و ثمرات بسیار انجام می داد .

نظایر شهید مطهری جانشینان انبیاء هستند که عمر خود را در مسیری صرف کردند که جامعه از محصولات آن به طور اساسی بهره برد . او علاوه بر دانش فوق العاده ، افکار عالی و نیت خالص به این واقعیت رسید که چنین سرمایه های معرفتی و معنوی را در چه جهتی به کار ببرد .

وی به خوبی درک کرده بود که دردهای جامعه کدام است و برای هر کدام از آلام مردم داروی مناسب و اثر بخش تجویز می کرد ، او نسل جوان را با نوشته ها ، سخنرانی ها ، دروس و مواضع متقن و در عین حال ساده ، رسا و آموزنده تغذیه کرد ، خیلی خوب نیازها را شناخت ، روش هایی نو در افکند و مطالبی جدید که حاجت های جامعه را روا می ساخت ، مطرح کرد . (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه تربیت معلم اراک ، ۱۴۷۲/۱۲/۱۴

روش بدیع ، جذاب و اقناع کننده ای در تفهیم و تبیین مبانی دینی به کار گرفت و آن قدر مداوم ، عمیق و همه جانبه خدمت کرد که در همان زمان محدود عمر نسبتاً کوتاهش موفق شد همچون با غبانی آگاه و با بصیرت ، بوستانی از معارف ناب را به رویش و شکوفایی برساند ، بگونه ای که امروز پس از یک ربع قرن ، هنوز جامعه کاملاً نیازمند و تشننه آموزه های اوست .

اکنون هم مردم از این بستان ، گل های فضیلت می چینند و با رایحه آن مشام ذهن و دل خود را نوازش می دهند ، این نشانه آن است که او راه را بسیار خوب شناخته بود که موفق شد این سرمایه های گرانبها را در اختیارمان قرار دهد و ما همچنان باید به دنبالش بردویم و به گرد راه او نرسیم . (۱)

۱. سخنرانی در لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) قم ، ۱۴۸۳/۲/۱۲

• جویباری در کویر :

ویژگی های مطهری از آن جهت ممتاز بود که در زمینه های معنوی و علمی رشد متوازن داشت . ایشان پس از آن که تحصیلات خود را به پایان رسانید و نزد استادان اخلاق ، عرفان و سیر و سلوک به درجه ای عالی رسید ، احساس کرد که حالا باید از این منابع ارزشمند ، معادن غنی و توانایی های روحانی استفاده کند .

او بی گدار به آب نزد ، خواست انجام وظیفه کند ، اما متوجه شد جامعه به بینشی نیاز دارد که سعادت آنها را در همه عرصه های فردی و اجتماعی تأمین کند ، پس چنین نتیجه گرفت

که بهترین خدمت اجتماعی این است که اسلام به درستی و بدون تحریف و افراط و تفریط شناخته شود و به مرحله اجرایی برسد .

بصیرت درست و باور عمیق ، یقین ایجاد می کند و به نوبه خود ، امنیت روانی ، سلامت اجتماعی و رشد فرهنگی جامعه را تضمین می نماید .

ولی اسلام گسترده‌گی فراوانی در ابعاد گوناگون دارد و با توجهت به شرایط مختلف جامعه ، امکان دارد در برده و قلمروی بینش ما نسبت به اسلام ، جامع و هم سو باشد ، اما این وضع عمومیت ندارد و در یک موقعیت اقتضای شرایط چنین است که در بخشی از ابعاد اسلامی بیشتر فعالیت کنیم . این تأکید حالت دو سویه دارد ، یکی توانایی و امکانات ما و دیگر نیاز جامعه .

شهید مطهری زمانی که می خواست وارد فعالیت های اجتماعی شود ، در حدود سال های ۱۳۲۰ مطالعه و بررسی کرد ، که جامعه اسلامی به چه چیزی بیشتر نیاز دارد ، فکر کرد ، مطالعه نمود و پس از بررسی های مداوم و همه جانبی به این واقعیت رسید که باید از سنگرهای اعتقادی و ایدئولوژیک دفاع کرد . در آن عصر یعنی پس از شهریور ۱۳۲۰ دولتی مقدتر وجود نداشت ، نظام سیاسی دچار تزلزل بود (۱) و هر کس در هر گوشه ای برای خود دسته و حزبی راه می انداخت .

۱. در زمان سلطنت رضاخان به دلیل اختناق شدید ، محیط برای فعالیت های اجتماعی و سیاسی و بحث آزاد فراهم نبود و هرگونه حرکتی با سرکوبی دستگاه پلیس مواجه می شد . رضاخان با نیرنگ و فشار شدید سیاسی در ایران یک نوع سکوت و آرامش اجباری برقرار کرد . احزاب ، سازمان های سیاسی و اتحادیه های صنفی و کارگری در نتیجه ضعف داخلی و فشار خرد کننده استبداد و استعمار به تدریج متلاشی شد . ولی ترورها ، اعدام ها ، زندان ها ، تبعیدها ، شکنجه ها ، آزارها ، تهمت ها و افتراهها هرگز نتوانست فریاد اعتراض علماء و مردم را خاموش سازد .

با سقوط رضاخان و هجوم ناگهانی ارتش متفقین به خاک ایران ، نگرانی های دیگری در سراسر این سرزمین پدید آمد ، نالمنی ، هرج و مرج ، وضع نابسامان اقتصادی و مسئله نان و مواد غذایی به دلیل این تهاجم از مشکلات بزرگ مردم بود . در واقع ابرقدرت ها می خواستند یک شرایط آشفته پدید آورند تا مردم ناگزیر شوند خود را برای پذیرش یک دیکتاتور دیگر که فرزند رضاخان بود مهیا سازند .

در این شرایط ما ناظر تشکل حزب ، گروه و انجمن های بسیاری هستیم و در مدتی کوتاه تشکل های سیاسی که در طول سلطنت رضاخان نام و نشانی نداشتند چون قارچ روییدند و شتابان وارد معركه شدند . اینک بدين ترتیب فرصت طلبان ، جاه طلبان و جویندگان نام و مقام از فرصت استفاده کردند و بدینگونه در سال ۱۳۲۳ شمسی بالغ بر ساخت حزب ، گروه ، دسته و سازمان سیاسی به وجود آمد که به طور کلی بیشترشان گرایش چپ داشتند و این گرایش ناشی از جو جهانی بود نه از اعتقاد واقعی و سیاسی خودشان و صرفاً گروهی اندک از این ویژگی مستثنی بودند . (گلی زواره)

حزب توده از همان وقت ها جزء نخستین حزب هایی بود که مثل قارچ در ایران رویید ، کتاب هایی بسیار با افکار الحادی و مادی گرایی و گرایش های غربی انتشار می یافت و عناصر نفوذی در دستگاه حاکمه هم از این جریان استقبال می کردند . (۱)

۱. سخنرانی به مناسبت سالگرد شهادت استاد مطهری در جمع طلاب مدرسه معمومیه ، ۱۳۷۹/۲/۱۰

شهید مطهری می توانست در حوزه بماند و مقام بر جسته ای در فقه یا علوم دیگر اسلامی به دست آورد . به راستی نیز همگان به شایستگی علمی او اعتراف داشتند ، ولی او به دلیل احساس وظیفه ، وقتی را در جهت نیاز جامعه اسلامی صرف کرد . اگر کارهای ایشان نبود ، افکار و مکاتب بشری و مادی چون سیلاب هایی ، ارزش ها را در معرض تهدید قرار می داد و نسل جوان را به سوی دره ای خطرناک و هلاک کننده می کشید .

او این نیاز را درک کرد که باید با دانشگاه رابطه برقرار کند . آن وقت ها ارتباط یک روحانی با نسل دانشگاهی غیر ممکن یا خواب و خیال می نمود . نمی توانید تصور کنید چه جوی در دانگشاها حاکم بود ، با چه چشمی به حوزه نگاه می کردند و چقدر طلاب را تحقیر کرده بودند .

در این اوضاع و احوال پریشان ایشان کوشید به عنوان یک استاد بر جسته در دانشگاه مطرح شود و در پرتو این حضور مؤثر و بابرگت توانست افکار الهی و اسلامی را در این محیط آشوب زده گسترش دهد . با شباهت مبارزه کند ، تردیدها را بر طرف و انگیزه های دینی را تقویت کند .

این بخشی از فعالیت های شهید مطهری بود ، درسی که ما از آن نامدار عرصه معرفت می گیریم همین است که در هر زمانی باید بینیم نیاز جامعه به چه چیزی است . دردهای بدنی و عضوی انسان ها هم باید درمان شود ، معالجه سرطان هم ارزشمند و در جای خود لازم است ، اما جامعه به بیماری های دیگری هم مبتلاست . امراض مسری در میان مردم رواج می یابد که با واکسن ها ، داروها و تشخیص های طبی نمی توان آنها را علاج کرد .

مشکلات فکری و فرهنگی ، امواج تردید و هجوم شبیه ها مردم را دچار ناراحتی هایی می کند که طبیعت معنوی و روحانی باید برای ریشه کن سازی آنها فکری کنند . شهید مطهری اینگونه ناراحتی ها را دید ، موقع شناس شد ، دردها را تشخیص داد و مصمم گردید دانشگاه را از اینگونه بیماری ها و آفت های خطرناک نجات دهد . (۱)

۱. سخنرانی در لشکر مکانیزه کرمان ، ۱۳۸۰/۲/۱۲

آری ، یکی از ویژگی هایی که همه در آن اتفاق دارند و به این مرتبه در هیچ کدام از اقران و همگنان استاد یافت نمی شد ، توجه به نیازهای علمی و فرهنگی جامعه بود . نیازهایی که در همان عصر برای نسل معاصر و جوان جامعه وجود داشت و پرسش هایی که در اذهان پدید می آمد یا شکوکی که القا می شد ، درصد پاسخگویی آنها بر می آمد . سخنرانی می کرد ، مقاله و کتاب می نوشت و بالاتر از اینها ، آن که با فراست خدادادی خود آینده را پیش بینی می کرد که در دهه های بعدی ، جامعه تشنی چه معرفتی است .

او برای جلوگیری از ابتذال فرهنگی و فسادهای اخلاقی ، برنامه های فراوانی را تعقیب می نمود . این ویژگی زمان آگاهی و احساس مسئولیت نسبت به نیازهای اعتقادی ، اخلاقی و فرهنگی جامعه نظریش در کمتر کسی یافت می شد . خدای متعال به او فراستی

عمیق ، صفاتی قلبی کم نظیر ، عشق و عاطفه ای نسبت به حقیقت دین و ارزش های دینی عطا کرده بود که او را شخصیت استثنایی و ممتاز ساخته بود .

فهرست کتاب ها ، سخنرانی ها و درس های استاد را اگر درست بنگرید ، مشاهده می نمایید هر جا احساس نیاز می کرد ، فوری آستین ها را بالا می زد و مشغول کار می شد و به تحسین ها یا ملامت های دیگری کاری نداشت . (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه امام صادق (ع) تهران ، با عنوان تبیین اندیشه های استاد

• آسیب شناسی آگاهانه :

شهید مطهری همتش را صرف این جهت کرد که مبارزه ای معقول و منطقی را با امواج انحراف پیش گیرد و انصافاً در این راه فعالیت هایی مفید انجام داد . اگر در فقه بحث و مطالعه می کرد ، موضوعاتی را مورد تحقیق قرار می داد که جامعه به آن مبتلا بود .

در آن موقع در زمینه احکام اسلامی از سوی افراد یا گروه هایی مطالبی پیرامون حقوق بانوان و مسائل مربوط به زنان مطرح می شد ، می خواستند از این راه به احکام دین مبین اسلام خدشه هایی وارد کنند . شهید مطهری این معضل را احساس کرد و بحث ها و مقالاتی را در این زمینه به نگارش در آورد که نتیجه اش کتاب " حقوق زن " (۱) و " مسئله حجاب " (۲) و امثال اینها می باشد .

۱. کتاب نظام حقوق زن در اسلام ۲۲ مقاله دارد که شهید مطهری در سال های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ در مجله زن روز ، با عنوان زن در حقوق اسلامی انتشار داد . ماجراهای نشرش به این شکل است که در سال ۱۳۴۵ تب تعویض قوانین مدنی درباره حقوق خانوادگی در سطح مجلات زنانه سخت بالا گرفت و چون بسیاری از پیشنهادهایی که می شد بر ضد نصوص مسلم قرآن بود ، ناراحتی هایی را در میان مسلمانان به وجود آورد . در این میان یک نفر قاضی به نام ابراهیم مهدوی زنجانی بیش از همه حرارت و هیجان نشان داده و لایحه ای در چهل ماده به همین منظور تنظیم و در مجله زن روز چاپ کرد .

به پیشنهاد یکی از روحانیون تهران و پس از قبول هیئت تحریریه این نشریه ، مقرر گردید مقالات شهید مطهری و مهدوی در برابر یکدیگر در هر شماره مجله درج شود . اگر چه شیش هفته بیشتر طول نکشید که مهدوی بر اثر عارضه قلبی درگذشت و برای همیشه از پاسخگویی راحت شد ، ولی علاقمندان از شهید مطهری خواستند این سلسله مقالات را به طور مستقل ادامه دهد . او با این تقاضا موافقت کرد و تا سی و سه مقاله ادامه داد که در سال ۱۳۵۲ در قالب کتاب مزبور چاپ شد .

۲. کتاب مسئله حجاب محصول سخنرانی های شهید مطهری در انجام اسلامی پژوهشکان می باشد که البته مطالب کتاب برگزیده مختصر این بحث هاست . پس از نشر این کتاب توسط انجام مزبور ، صاحب نظران و سایر علاقمندان به آن اقبال نشان دادند ، به طوری که در همان ماههای اول نسخ آن نایاب شد و بلاfaciale انجمن از شهید مطهری درخواست که با در نظر گرفتن نظریات اعلام شده توسط اعضای انجمن و دیگر مشتاقان ، چنانچه لازم می دانند در این اثر تجدید نظر کنند تا برای طبع دوم آماده شود .

در نتیجه چاپ دوم به صورتی کامل تر و با رجحان بیشتری نسبت به طبع نخست مهیا شد که تقدیم علاقمندان گردید و از طرف انتشارات صدرا نزدیک به شصت بار چاپ شده است . لازم به ذکر است پس از پیروزی انقلاب اسلامی شهید مطهری قصد داشت مقاله ای با عنوان نقش بانوان در تاریخ معاصر ایران ، به منزله مقدمه کتاب مسئله حجاب بنگارد و چند صفحه ای از آن را هم به رشتہ تحریر در آورد ، ولی متأسفانه منافقان کوردل به آن متفکر گرانقدر فرصت ندادند و ایشان را به شهادت رسانیدند . آن مقاله نیمه کاره در جلد نوزدهم مجموعه آثار

شهید مطهری درج شده است . همچنین آن شهید یادداشت های متعددی درباره حجاب و عفاف دارد که در جلد سوم کتاب یادداشت های استاد مطهری (ص ۸۲ تا ۱۹۳) آمده است .

اگر این کوشش های علمی و پژوهشی ایشان نبود ، حتماً گروه هایی از جوانان اعم از پسر و دختر منحرف می شدند و باورشان نسبت به موازین شرعی و دینی تضعیف می گردید . در زمینه های دیگر هم وقتی تحقیق می کرد ، ناظر به نیارهای موجود بود ، یا در جهت تبیین و اثبات مسائل اسلامی و یا برای رفع شباهات و دفاع از عقاید و اندیشه های اسلامی .

پژشک در این جهان زیاد است ، اما فرض کنید روزی یک بیماری واگیردار رد جامعه پیدا شده و مردم را مبتلا کرده است ، مثلًا مردم دچار بیماری وبا شده اند ، اما در حالی که بیماران دارند از تأثیر این بیماری هلاک می شوند ، یک متخصص بیماری های عفونی در چنین زمان حساسی ، درباره یک بیماری کمیاب که در جزایر میکرونزی^(۱) پیدا شده ، تحقیق کند .

۱. میکرونزی مجموعه جزایر بسیار کوچک و متعدد است که در غرب اقیانوس آرام (کبیر) در شمال خط استوا واقع شده اند ، از مهمترین آنها جزایر ماریان ، کارولین ، پالائوی ، مارشال و ژیلبرت می باشند .

این نیز تحقیق و تلاش علمی و دارای ارزش است ، اما این جامعه را وبا تهدید کرده است و بیماران باید دارویی را مصرف کنند تا از این ویروس خطرناک رهایی یابند . پژوهشکانی داریم که تحقیقات خوبی در ریشه یابی بیماری ها کرده اند ، داروهایی را هم شناخته اند ، اما کمتر کسی است که دردها را درست شناسایی کند ؛

در جهت درمان آنها برآید ، به فکر چاره باشد و بداند این بیمار چه دارویی باید بخورد ، از چه راههایی این داروها در اختیار بیماران قرار گیرد ، تزریق کنند یا راه خوراکی بهتر است ، کدام روش زودتر اثر می بخشد و سلامتی را به ارمغان می آورد .

این مثال برای آشنایی با ویژگی بارز شهید مطهری بسیار سودمند است . او کسی بود که آسیب های اجتماعی و آفت های فرهنگی را نسبت به دیگر علما و روحانیان بسیار زودتر درک کرد . وی افسوس می خورد که چرا این گرفتاری ها وجود دارد و چرا دیگران از او نمی پذیرند که این بیماری ها وجود دارد .

آری او دل می سوزانید که این مردم چنین ناگواری هایی دارند . اما حتی نزدیکانش می گفتند تو در اشتباهی و بدین هستی ، او اعتنایی به این بازدارنده ها نداشت ، درد را که می شناخت ، دارویش را نیز با بهترین بیان و زیباترین قلم در اختیار مردم می نهاد .

آن شهید با سخنرانی های متعدد به هر جا که میسر بود می رفت ، حقایق را روشن و چاره را مطرح می ساخت . یاهم هست در ایام محروم ، شهید مطهری در نقاط مرکزی تهران به منبر می رفت و گاهی تعداد مستمعین او به یکصد نفر هم نمی رسید ، در حالی که در مسجدی مجاور یا در محله ای دیگر سخنرانانی با طمطمراه مشغول سخنرانی بودند .

او در مسجدی در محله پاچنار تهران برای عده ای اندک وعظ می نمود و از این کار خسته و افسرده نمی شد و وانمی خورد ، زیرا تشخیص داده بود وظیفه اش همین است و باید داروی

دردهای اجتماعی را به آنها معرفی کند ، اگر چه عده ای زبان به مذمت بگشایند و شنوندگان سخن حق کم باشند .

دوسنایش چنین سیکی را بر نمی تاییدند ، به او انتقاد می کردند چه لزومی دارد این حرف ها را مطرح کنی ، کسی نمی پذیرد ، سخنانی مطرح کن که مشتری بیشتری دارد . عده ای دیگر تهدیدش کردند اگر از این حرکت دست برنداری تو را خواهیم کشت ، او پاسخ داد اگر انسان قرار است بمیرد ، چه بهتر که در راه حقایق و دفاع از دیانت از دنیا برود و بی تردید این تهدیدها مطهری را بیشتر تشجیع می کرد تا حقایق را بگوید .

اگر مطهری در قید حیات بود و در چنین مجالسی حضور داشت به وارثان نسل های انقلابی و خانواده های شهدا و ایثارگران قریب به این مضمون را می فرمود که ای عزیزان مراقب ارزش های دینی باشید ، زیرا آسان و رایگان به دست شما نرسیده است . این را از شما نگیرند ، وسوسه های شیطان ایمان شما را به یغما نبرد .

به هوش باشید ! دزدان سرگردنه در لباس های گوناگون آمده اند ، انسان های به ظاهر آدم و در باطن شیطان در میان من و شما وجود دارند ، فریب قیافه های آنها را نخورید ، درباره عمق افکارشان بیندیشید و درباره اهداف و انگیزه های آنان فکر کنید .

یک وقت کسی در یک محفل علمی با دانشمندانی همتای خودش می نشیند ، بحث علمی می کند ، شبیه ای را هم به منزله فرض بیان می نماید و از دیگران پاسخ می خواهد ، این اشکالی ندارد ، (۱) اما اگر کسی بباید در حضور عده ای جوان ، یک موضوع دقیق فلسفی ، یا یک شبیه را طرح کند و پاسخش را هم ندهد ، چه هدفی را تعقیب می کند ؟

۱. سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه تهران به مناسبت فرا رسیدن یازدهمین سالگرد شهادت استاد مطهری ۱۳۶۹/۲/۱۹ ،

• مسلمات دینی و مقتضیات اجتماعی :

مطلوبی که به صورت های گوناگون در فرمایش های شهید مطهری مطرح شده و امروزه با برخی نکته هایی که بدان افزوده شده ، آهنگی جدید یافته ، این است که در نظر برخی افراد سطحی نگر چنین می نماید که معارف ، ارزش ها و احکام اسلام با مقتضای عصر و فرهنگ حاکم بر دنیا سازگاری ندارد .

کسانی در صدد برآمدند از سر دلسوزی راهی برای آشتی دادن مبانی اسلام با فرهنگ مغرب زمین که امواجش به ویژه در سال های اخیر به سوی کشور ما سرایت کرده ، بیابند ؛ از جمله راهی که امروز بیشتر در جامعه رایج گردیده این است که آنچه ما تا به حال از دین شناختیم و پنداشتیم با علم ، با فلسفه های مدرن و نهایتاً با فرهنگ مهاجم نمی سازد ، این طبق قرائی این ویژه از دین بوده است ؛

اما برای این که ما بفهمیم دین با علم ، توسعه و ترقی تضادی ندارد ، باید قرائی دیگر از دین را مطرح سازیم . اینان در این راستا از پاره ای نظریه های فلسفی نیز بهره گرفتند ، از جمله نظریه معروفی که امروز به صورت یک شاخه ای از فلسفه درآمده و خود آن شاخه هایی

فرعی پیدا کرده است . یعنی نظریه هرمنوتیک . (۱) بدین صورت به سخن خودشان یک شکل علمی هم داده اند . این پیشنهاد چیز جدیدی هم نیست و دانشمندان غربی درباره اش کتاب هایی بسیار نوشته اند و بحث های فراوانی هم کرده اند .

۱. واژه هرمنوتیک در اصل از لغت هرمس مشتق شده است ، هرمس در اساطیر یونانی ، خدایی به شمار می رود که فرزند زئوس است . او پیام های خدا را گرفته و به انسان ها می رساند ، هرمس آنچه را که ورای شناخت و اندیشه بشر است ، به حوزه تفکر او منتقل می سازد . هرمنوتیک عنوانی است یونانی و به معنای خبر دادن ، ترجمه کردن و تعبیر کردن و بیشتر درباره تفسیر متون مقدس کاربرد دارد . این کلمه به اشکال گوناگون در بسیاری از متون دوران باستان چون آثار افلاطون ، ارسسطو ، اورپید ، گزفون ، اپیکور ، لوکرتیوس ، پلوتارک و ... به کار رفته است .

برغم استفاده این واژه و این که آدمیان همواره با فهم و تفسیر متون سر و کار داشته اند و در اندیشه های خود قواعدی برای تفسیر جستجو کرده اند تا به کمک آن تفسیر صحیح را از سقیم ممتاز گرداند ، بیش از یکی دو قرن نیست که هرمنوتیک جدید به منزله شاخه ای از علم مطرح شده است . در واقع از اواخر قرن هیجدم ، دو تحول اساسی در علم تفسیر متن به وجود آمد : یکی گذار از تفسیر خاص به عام و دیگری گذار از تفسیر معرفت شناسی به هستی شناسی . نخستین آن عمدتاً به دست فرید ریش شلایر ماخر و ویلهم دیلتای انجام گرفت و دومین آن بیشتر توسط هایدگر و گادام .

هرمنوتیک فلسفی با شیوه تفسیر رایج در میان پژوهشگران مسلمان تضادی آشکار دارد ، زیرا این مکتب عقیده دارد امکان دستیابی به فهم مطالب با واقع وجود ندارد ، زیرا ذهنیت و پیش داوری مفسر جزء شرایط حصول فهم است و در دریافت او از متن دخالت می کند . همچنین فهم متن علمی بی پایان است ، زیرا فهم آن امتزاج افق معنای تفسیر با متن است و به دلیل تفسیر مفسر و افق معنایی او ، قابلیت نامحدودی از امکان ترکیب فراهم می آید . به علاوه هیچ گونه فهم ثابت و غیر سیالی وجود ندارد و درک نهایی و غیر قابل دگرگونی نداریم . مفسر با متن در ارتباط است ، نه با پدیده آورنده اش و برایش اهمیتی ندارد که مؤلف و صاحب سخن قصد القای چه معنا و پیامی را داشته است . هرمنوتیک فلسفی سازگاری کامل با نسبیت گرایی تفسیری دارد و میدان وسیعی برای تفسیر افراطی متن می گشاید .

با این وصف پیامدهای آن بر حوزه دین آنچنان تناقض آمیز است که به هیچ روی امکانی برای قبول آن در این قلمرو وجود ندارد و اگر کسی بخواهد با چنین نگرشی کنار بباید ، دین را نفی کرده است . به ویژه درباره دیانت اسلام که آینین پیامبر خاتم است و صحت و درستی آن غیر قابل انکار ، برخلاف هرمنوتیک فلسفی ، نه تنها پیام دهنده باید بتواند پیام خود را منتقل کند ، باید نسبت به انتقال درست خود مطمئن باشد . اصل خدش ناپذیر عصمت پیامبران و ائمه نیز به این منظور در اسلام مطرح است . عصمت و مصوبیت پیامبران از هر گونه خطأ و خلاف چنین تضمینی را فراهم می سازد و اگر ما مجاز بدانیم که مخاطبین هرگونه که بخواهند پیام را درک و تفسیر کنند ، اقدام به انتقال پیام خداوند و حکمت الهی برای هدایت انسان ها از طریق ارسال رسول و انزال کتب بی معنا شده ، امری نامعقول به نظر می رسد .

نتیجه این مطلب آن است که وقتی ما در مقام تفاهم بر می آییم ، می خواهیم مطلبی را به دیگری منتقل کنیم یا از دیگری دریافت نماییم ، آنچه در عمق ذهن گوینده یا نویسنده وجود دارد نامعلوم است و افراد از یک متن مشخص برداشت های گوناگون می کنند . علت اختلاف برداشت ها ، اختلاف در ذهن هاست .

فرض ما در این موضوعی که چنین اشخاصی می گیرند این است که آنان با حسن نیت به این کار پرداخته اند ، ولی در کنارش کسانی هستند که از این رفتار دلسوزانه و آشتی جویانه بین

دین و فرهنگ های غربی و الحادی سوء استفاده کرده و به بھانه تأویل متون دینی به ریشه کن کردن دین پرداخته اند .

همه چیز دین را مورد تردید قرار داده اند و بعد هم نهایتاً همه را انکار کرده اند .
نمونه اش نیز موجود است ، برخی در گفتارها ، مقالات ، نشریات یا کتاب ها ابتدا به عنوان این که معرفت دینی شناور است ، نظریه هرمنوتیک را طرح می کنند و بعد کم کم می رسند به این که اصولاً دین پایه عقلانی ندارد . کم کم می رسند به این که اصلاً معلوم نیست قرآن کلام وحی باشد ، بنابراین نقد پذیر است و ما باید آن را به محک نقد بزنیم و مشخص کنیم کجایش درست و کجایش نادرست است .

وقتی پرسیده می شود آن محکی که درست و نادرست را مشخص می کند ، کدام است ؟
می گویند تجربه . آری چنین تردیدهایی در جامعه به وجود می آورند و مسلم ترین حقایق را زیر سؤال می بزنند و حتی ادعا می کنند که این حرکت ما اسلام را حفظ می کند . ما احیاگر اسلام هستیم و اگر اینها را نگوییم اسلام از بین می رود . منت دارند بر سر اسلام که ما با تفسیرهای هرمنوتیک آن را صیانت می نماییم و اگر بخواهیم دین در جامعه زنده بماند و استمرار یابد ، باید تفسیر نویی برای آن بنماییم ! (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه تهران ، ۱۴۸۰/۲/۱۰

اینان به تصور خودشان راهی جدید را مطرح کرده اند و می گویند تا به حال دینداری به روش درستی نبوده ، قرائتی از سوی عده ای بوده است ، اما ما قرائتی را بیان می کنیم که با همه فرهنگ های دیگر سازگاری دارد ، اسلامی را عرضه می کنیم که حتی کفار ، مخالفان و دشمنان هم قبول دارند ، چرا اسلام را باید در یک تفسیر تنگ متحجرانه نگاه داشت ؟ چرا کهنه هایی را مطرح کنیم که دیگران نپذیرند ؟ یک خورده بازتر بنگریم و تفسیری مقبول تر از اسلام ارائه دهیم تا همه عالم قبول کنند !

اصولاً بررسی این مسائل یک بحث فلسفی است که در جای خودش باید انجام شود و علما در این باره کتاب هایی فراوان نوشته اند و جواب قضیه را بررسی کرده اند ، اما نکته مهمتر این استکه با افرادی که این سخنان را مطرح می کنند ، چگونه برخورد کنیم .

اولاً حرف های آنان تناقض است ، یعنی یکسان حرف نمی زنند ، در آغاز می گویند ما دین را قبول داریم ، اسلام را می پذیریم ، اما قبلی ها بد فهمیده اند ، قرائت بهتر از دین چنین است . ثانیاً طبق ادعای خودشان این ادعاهای هم می تواند مورد نقد قرار گیرد و رد شود ، چون یک قرائت است . چه معلوم که فهم این افراد ، برداشت آنان و تصورشان غلط نباشد !

اسف انگیزتر آن که این مدعیان دروغین و منادیان اصلاحات ادعا دارند ما راه شهید مطهری را ادامه می دهیم ، زیرا او کوشید اسلام را با مقتضیات زمان تطبیق دهد و ما نیز می خواهیم همین کار را انجام دهیم . اینان می گویند اسلام باید همگام با زمان پیشرفت کند و با این طرح جدید ، جاذبه آن افزایش می یابد و مخالفانش کم می شود !

اما این راه که چنین افراد معلوم الحالی می‌روند از ترکستان سر در می‌آورد ، شهید مطهری دو ضرورت را مطرح ساخت : یکی شناخت صحیح اسلام واقعی به منزله یک دستگاه سازنده فکری و اعتقادی همه جانبه و سعادت بخش و دیگری ضرورت شناخت شرایط و مقتضیات زمان و تفکیک واقعیت‌های ناشی از علم و فناوری از پدیده‌های انحرافی و فاسد .

برای یک کشتی که می‌خواهد اقیانوس‌ها را طی کند و از سرزمینی به ناحیه‌ای دیگر برود ، هم قطب نما برای جهت یابی لازم است و هم لنگر محکم برای محفوظ ماندن از غرق شدن و زیر پا گذاشتن طوفان‌ها و جزر و مدها ، اسلام هم یک راهنمای استوار و هم یک لنگر محکم و نگهدارنده است .

اسلام راه است نه توقف گاه و خود قرآن هم از آن به منزله صراط مستقیم یاد می‌کند . این غلط است که ما بگوییم چون منزل‌ها عوض می‌شوند ، باید مسیرها هم دگرگون گردند . بنابراین بنیان‌های اصیل و مبانی دین جاویدان است و کهنه نمی‌گردد و از امور قطعی و ضروریات اسلام می‌باشد .

اما این آیین در زمان و مکان خاصی توقف نمی‌کند و می‌توان از دل حقایق زوال ناپذیر آن ، برای هر زمان و هر جامعه‌ای قوانینی استخراج کرد که حیات فردی و اجتماعی آنان را از رشد و شکوفایی برخوردار سازد و سعادت و آرامش ارمغان آن باشد .

این ویژگی مورد تأکید مطهری بود ، نه آن که اصول و بنیان‌ها را فراموش کنیم ، تابع فرضیه‌هایی جدید شویم ، قرائت‌های خاص را به جای مسلمات اسلام قرار دهیم و اصل را فراموش کنیم . (۱)

۱. همان

• حکیم داستان نویس :

شهید مطهری در موضوعی وارد نمی‌شد ، مگر این که نوشتند آن کتاب یا مقاله یا سخنرانی در پیرامونش برای جامعه اثر بخش باشد . چنین مردی فقیه ، فیلسوف ، سخنور ، نویسنده و استاد دانشگاه ، با همه این خصوصیات برای نوجوانان کتاب داستان می‌نویسد . این نشانه کمال خلوص و تعهد ایشان است .

خودش می‌گوید من دیدم در زمان ما نسل جوان به طور طبیعی میل دارد قصه بخواند ، این گونه مطالب برایشان جاذبه دارد و چنین علاقه‌ای آنان را به سوی رمان‌های تخیلی ، کاذب ، مبتذل و شاید مضر می‌کشاند و از سوی دیگر ما کتاب‌هایی که حاوی داستان‌های آموزنده برای نسل جوان باشد ، در دسترس نداریم .

با وجود این که در منابع تاریخی ، فرهنگی و روایی ما در این باره زمینه‌های زیادی وجود دارد ، ولی کسی پا به میدان ننها دارد ، تا از این سرچشمه‌های ناب و مطمئن قصه‌ها و حکایاتی خواندنی استخراج کند .

اگر یک نوجوان از ما می‌خواست یک کتاب حاوی داستان‌های مذهبی برایش ارائه دهیم ، نداشتم . به همین دلیل من تصمیم گرفتم این کتاب " داستان راستان " را به نگارش در آورم .

اگر درست دقت کنیم ، اگر کسی در چنین مقام علمی و در موقعیت اجتماعی بسیار عالی ، خود را این چنان تنزل دهد و به این قصه نویسی روی آورد ، چیزی جز احساس مسئولیت او و پاسخگویی به نیازهای جامعه نیست .

آن شهید حتی در انتخاب قصه ها به آسیب های اجتماعی توجه داشته و کوشیده است در منابع روایی تاریخی جستجو کند و هر حکایتی که مناسب با اوضاع کنونی است با یک بازنویسی ادبی و زبانی ساده به نگارش در آورد .

راستی دیگران درباره چنین حرکتی از یک استاد برجسته حوزه و دانشگاه چه قضاوتی می کنند ؟ داستان نویسی شخصیت اجتماعی او را بالا نمی برد ، بلکه در نگاه ظاهر بینان شأن علمیش را کاهش می دهد . (۱) اگر او در پی چنین شهرتی بود و می خواست در این مسیرها قرار گیرد ، به چنین کاری دست نمی زد .

۱. شهید مطهری در مقدمه کتاب داستان راستان می نویسد : در مدتی که مشغول نگارش یا چاپ این داستان ها بودم ، بعضی از دوستان ضمن تحسین و اعتراف به سودمندی این کتاب از این که من کارهای به عقیده آنها مهمتر و لازم تر خود را موقعیاً کنار گذاشته ام ، اظهار تأسف می کردند و ملامتم می نمودند که چرا چندین تألیف علمی مهم را در رشته های مختلف به یک سو گذاشته ام و به چنین کار ساده ای پرداخته ام . حتی بعضی پیشنهاد کردند که حالا که زحمت این کار را کشیده ای ، پس لاقل به نام خودت منتشر نکن ! من گفتم چرا؟ مگر چه عیبی دارد ؟ گفتند : اثری که به نام تو منتشر می شود لاقل باید در ردیف همان اصول فلسفه باشد ، این کار برای تو کوچک است . گفتم : مقیاس کوچکی و بزرگی چیست ؟ معلوم شد مقیاس بزرگی و کوچکی کار در نظر این آقایان مشکلی و سادگی آن است و کاری به اهمیت و بزرگی و کوچکی نتیجه کار ندارند . هر کاری که مشکل است بزرگ است و هر کاری که ساده است کوچک می باشد !

اگر این منطق و این طرز تفکر مربوط به یک نفر یا چند نفر می بود من در اینجا از آن نام نمی بدم ، متأسفانه این طرز تفکر که جز یک بیماری اجتماعی و یک انحراف بزرگ از تعالیم عالیه اسلام چیز دیگری نیست ، در اجتماع ما زیاد شیوع پیدا کرده ، چه زبان ها را که این منطق بسته و چه قلم ها را که نشکسته و به گوشه ای نیفکنده است . به همین دلیل است که ما امروز از لحاظ کتب مفید علمی و مخصوصاً کتب دینی و مذهبی سودمند بیش از اندازه فقیریم . هر مدعی فضلی حاضر است ده سال یا بیشتر صرف وقت کند و یک رطب و یا پس به هم بیافد و به عنوان یک اثر علمی ، کتابی تأثیر کند و با کمال افتخار نام خود را پشت آن کتاب بنویسد ، بدون این که ذره ای به حال اجتماع مفید فایده ای باشد . اما از تألیف این کتاب مفید ، فقط به جرم این که ساده و کسر شأن است خودداری می کند .

نتیجه همین است که آنچه بایسته و لازم است نوشته نمی شود و چیزهایی که زاید و بی مصرف است پشت سر یکدیگر چاپ و تألیف می گرد . عاقبة الامر در جواب آن آقایان گفت : این پیشنهاد شما مرا متذکر یک بیماری اجتماعی کرد و نه تنها از تصمیم خود صرف نظر نمی کنم ، بلکه در مقدمه کتاب از این پیشنهاد شما به عنوان یک بیماری اجتماعی نام خواهم برد . بعد به این فکر افتادم که حتماً همان طور که عده ای کسر شأن خود می دانند که کتاب های ساده هر چند مفید باشد ، تألیف کنند ، عده ای هم خواهند بود که کسر شأن خود می دانند که دستورها و حکمت هایی که از کتاب های ساده درک می کنند به کار بینندند .

تنزل از مقام تدریس ، اجتهاد و استادی حکمت به مقام داستان نویسی ، آن هم نه به منزله هنر داستان نویسی و کار ادبی کلاسیک ، بلکه صرفاً برای احساس وظیفه ، اقناع جوانان و کنترل تمایل آنان به قصه خوانی که مبادا به رمان های گمراه کننده گرایش یابند ، نشانگر میزان خلوص نیت اوست .

شهید مطهری نمی گوید من فیلسوف هستم ، به قله اجتهاد رسیده ام ، مرا به اینها چه کار و به من چه ، بلکه می گوید مردم تشنگ هستند ، چرا باید آب شور و تلخ و آلوده بخورند ، بیاییم جرعه هایی از چشممه زلال اسلام را به این تشنگان بنوشانیم ، چرا باید جوانان ما داستان های منحرف کننده و زیان آور مطالعه کنند ؟ او خود وارد میدان شد ، قصه های اسلامی ناب نوشت و در اختیار جوانان گذاشت .

شهید مطهری تنها به این بسنده نکرد که بگوید : آی جوان ! به سوی خلاف نرو ، گناه نکن و مطالب اغوا کننده نخوان ، بلکه خوراک فکری سالم تحويل شان داد و گفت : این را بخوان ، این بهتر و آموزنده است .

این حرکت نمونه ای از اخلاص و تعهد این مرد میدان معرفت و معنویت است . استاد می دید عده ای دست به کار شده اند تا نسل نوجوان و جوان را بر پایه فرهنگ غربی تربیت کنند و به قربان گوی استکبار و استبداد باشند . بنابراین با وجود اشتغالات فراوان فکری ، اعتقادی ، چنین مجالی را به دست آورد و در این راه قلم زد . نگفته وقت ندارم ، گرفتارم و فرصت ندارم ، این بعد هم فروتنی او را ثابت و هم فداکاری و اخلاصش را تأیید می کند . (۱)

۱. سخنرانی در جمع دانشجویان ، معلمان و استادان دانشگاه تربیت معلم قم ، تحت عنوان " مقام شهید مطهری و معلم و وظایف معلمی " ، ۱۳۷۲/۲/۱۱

• تبیین مفهوم ولایت :

یکی دیگر از زمینه های جالب که استاد در آن روزگار تیره استبداد زده بدان پرداخت و کمتر کسی فکر می کرد این قدر نیاز باشد ، مفهوم ولایت بود . او چندین سخنرانی در این باره ایراد کرد که در کتابی با عنوان " ولاءها و ولایت ها " منتشر شد .

استاد در آن روزگار که هنوز صحبت از ولایت فقیه ، حکومت ولایی و این مسائل نبود ، نگارش مطالبی محققانه و عمیق را در این عرصه آغاز کرد . واژه ولایت ، کاربردهایش در قرآن ، فرهنگ اسلامی و انواع ولایت هایی را که در فرهنگ خود داریم مورد بحث قرار داد و حاصل سخنرانی هایش در قالب کتابی در اختیار علاقمندان قرار گرفت .

نزدیک چهل سال است که استاد این سخنرانی ها را ایراد کرده ، اما تا کنون کتابی که در حد رقابت با آن باشد ، نداشته ایم . اغلب بر عکس است ، گوهرها ناشناخته می مانند و خرمهره ها بازار فکر و اندیشه و پژوهش را تصرف می کنند .

لازم است به کتاب " ولاءها و ولایت ها " که در آن زمان چاپ شد ، اشاره ای شود . زیرا ما امروز هم به همان مباحث و استمرارشان نیازمندیم . ما مسلمانیم و معتقدیم خداوند انبیاء را برای هدایت بشر فرستاد تا او را به سوی سعادت دنیوی و اخروی راهنمای باشد .

ولایت یعنی عده ای با طوع و رغبت ، دعوت انبیاء را بپذیرند و آماده شوند حکومتی بر اساس آموزه های دینی به وجود آورند و مدیریت جامعه را عهده دار شوند . در پی این اعتقاد که تقریباً بین همه مسلمانان مورد نفاق است ، شیعه متممی دارد که چنانچه جامعه اسلامی

به رسول اکرم (ص) و جانشینان بر حق و معصوم او دسترسی نداشت ، به خود و انها ده نمی شود .

خدای متعال از شدت لطف و رحمتش و نیز پیامبر اکرم (ص) به دلیل مراقبتی که بر هدایت مردم داشت : « حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَوُوفٌ رَّحِيمٌ » ، (۱) برای این روزگار هم چاره ای

اندیشیده است ، یعنی در زمانی که به امام معصوم دسترسی ندارید ، چه امام حضور داشته باشد و چه غایب باشد . (که در این صورت نیاز بیشتری به راهنمایی هست) فقیه جامع الشرایط جانشین امام معصوم است . این ویژه مکتب شیعه است ، گرچه برخی بزرگان اهل سنت هم چیزی شبیه به این گفته اند ، ولی اصل آن از ویژگی های مکتب تشیع است .

۱. متن کامل آیه چنین است : « لَئَذْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا أَنْفُسُكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَوُوفٌ رَّحِيمٌ ، هر آینه پیامبری از خود شما بر شما مبعوث گردید ، هر آنچه شما را رنج می دهد برای او گران است ، سخت به شما دلستگی دارد و با مؤمنان رئوف و مهربان است . (توبه/ ۱۲۸)

به اعتقاد ما هر مردم قدرت باید به کسی که در مسائل اسلامی آگاه ترین مردم است ، منتهی شود . همان که به او می گوییم ولایت فقیه . پس این ولایت پرتوی است از ولایتی که خداوند به معصومین تفویض کرده و وقتی به مجتهد می رسد در حکم ولایت فقیه تبلور می یابد . در سراسر دنیا حکومت ایران را حکومت ولایی می شناسند .

دشمنان در صدد برآمدند این دستمایه انقلاب و سرمایه عظیم را که شهید مطهری و امثال او زمینه هایش را فراهم آوردند ، از مردم بگیرند . آنها دو حرکت آغاز کردند : از سویی کوشیدند در مبانی ولایت فقیه تشکیک کنند ، سیمایش را مشوش جلوه داده و آن را دیکتاتوری یا فاشیستی نشان دهند و از سوی دیگر کوشیدند ریشه این درخت را که میوه اش ولایت فقیه است قطع کنند . یعنی یک حرکت را از اصل و اساس آغاز کردند و یکی را هم از میوه ها و شاخه ها .

در جامعه ما با وجود تلاش های امام خمینی و بحث های ایشان در نجف با عنوان " ولایت فقیه " و نیز تلاش های شاگردانش مانند شهید مطهری در پیگیری این بحث ها ، در اثر نقشه های شوم دشمنان ، اصل مسئله برای نسل جوان کاملاً روشن نیست .

برای آنان چنین وانمود شده که معتقدان به این اصل ، دیکتاتوری را پذیرفته اند ، یعنی ولی فقیه هر چه خواست می کند و مردم موظف اند بدون چون و چرا اجرا کنند . این حرکت ناجوانمردانه ای است که نسبت به این برنامه درست و ضروری انجام می گیرد تا کسی به آن رغبت نکند و به دنبالش نرود .

امام خمینی (ره) و فرزندان معنوی او ، شهید مطهری ، دکتر بهشتی و دیگران توضیح دادند که ولایت فقیه نه تنها دیکتاتوری و فاشیستی نیست ، بلکه شایسته ترین ، عاقلانه ترین و حکیمانه ترین شکل حکومت است که تا به حال به فکر بشر رسیده است . ولی فقیه حق

ندارد به دلخواه خود دستور دهد و حکم صادر کند ، بلکه اگر عملاً در رفتار شخصی خود گناه یا عملی مخالف عدالت انجام دهد ، از مقام ولایت برکنار می شود .

این شرایط را مقایسه کنید با وضع حکومتی که در کشورهای به اصطلاح دموکرات وجود دارد ، که رئیس جمهور با تقلب یا تبلیغات کاذب به قدرت می رسد و در واقع کارتل های سرمایه دار ، زرسالاران ، آنها را سر کار می آورند . همچنین وقتی چنین شخصی به قدرت می رسد ، به فساد اخلاقی ، سوء استفاده مالی و استفاده نادرست از قدرت روی می آورد ، ولی متأسفانه نه تنها کسی به این روند پر آفت اشکال نمی گیرد ، بلکه آن را به منزله مصدق دموکراسی می پذیرند و بهترین شکل حکومت می دانند !!

اما در حکومت ولایت فقیه ، کسانی که می خواهند ولی فقیه را انتخاب کنند باید اهل تشخیص بوده ، شرایط رهبری را بهتر از دیگران بدانند . این افراد خودشان فقیه و مجتهد هستند و اگر در حوزه انتخابیه خود به دینداری ، تقوا ، توانایی علمی ، درستکاری و انصاف شناخته شده باشند ، بهترین فرد (خبره) از سوی مردم برگزیده می شوند تا به مجلس خبرگان بروند و رهبر را تعیین کنند .

بنابراین نظریه " ولایت فقیه " از لحاظ انسجام ، کامل ترین نظریه از لحاظ روش انتخاب ، اطمینان بخش ترین روش و از لحاظ ضمانت مشروعیت ، کامل ترین است ، زیرا با یک تخلف ولی فقیه از ولایت برکنار می شود و اطاعت ولی فقیه تا زمانی واجب است که در خط اسلام باشد و به دستورات اسلام عمل کند ، اگر جایی بخواهد تخلف کند ، دیگر اطاعت‌ش واجب نیست . آیا راهی بهتر از اینها هست ؟

این راهی است که ائمه اطهار (ع) برای ما بیان کردند و نیز در زمان غیبت علمای بزرگ و در دوران معاصر حضرت امام به صورت کامل تبیین کردند . البته نباید حق دیگران را نادیده گرفت ، از جمله کسانی که این مسئله را درست تبیین کرد ، مرحوم آیت اللہ بروجردی بود . در زمان طاغوت و اختناق رضاخان چه کسی جرأت داشت از این حرف ها بزند ؟ ایشان شجاعت و شهامتی خدادادی و قدرتی روحی داشت .

امام هم که در مکتب چنین کسی تربیت شده و از درس های ایشان استفاده کرده بود ، این نظریه را در کتاب " ولایت فقیه " تبیین کرد . سپس شاگردان امام به ویژه شاگرد برجسته اش شهید مطهری ، که به تعبیر خودش حاصل عمرش بود ، در این زمینه بحث هایی ریشه ای را آغاز کردند ، اما متأسفانه استاد مطهری پیش از پایان بحث ها به شهادت رسیدند ، بحمدالله شاگردان او این بحث ها را ادامه دادند .

• گسترش اندیشه ناب :

کاری که باید درباره آثار شهید مطهری انجام پذیرد و کمبودش احساس می شود ، مطرح کردن پرسش ها و نیازهای زمان و بازیابی پاسخ آنها از میان آثار ایشان است . در این راستا کمترین کار ممکن انجام شده و می شود . مجموع تلاش هایی که تا کنون صورت گرفته ، عرضه افکار استاد به علاقمندان با کمترین اصلاح و تغییر بوده است ، که البته حرکتی ارزشمند است و باید در جای خود ادامه یابد .

اما در کنار آنها ، یکی از اقدامات پژوهشی برای تکریم او و اندیشه هایش و نیز بهره وری و استفاده درست جامعه از افکارش این است که پاسخ نیازهای امروز ، داروی دردهای نسل جوان و مرهم زخم های فکری و فرهنگی ، از نوشته های آن شهید بزرگ استخراج شود . همچنین می توان آثار ایشان را اعم از بیانی و نوشتاری و ... در قالب لوح های فشرده و در شبکه بین المللی اینترنت ، برای علاقمندان جهانی عرضه کرد . البته هم در زمینه آثار نرم افزاری و هم کارهای بین المللی اقداماتی شده است ، اما با توجه به تأیید و توصیه امام نسبت به آثار او ، تأکید بر شخصیت مطهری و مطرح کردن وی یکی از ضرورت های بسیار جدی است .

نکته دیگر این که برای افراد متدين و کسانی که دغدغه و توان حمایت از کارهای فرهنگی دارند ، نشر آثار خوب یک گام بزرگ است ، گرچه آثار استاد در نشریات جایگاه خوبی داشته و توزیع مناسبی از آنها انجام گرفته است ، اما بسیاری از کتابخانه ها ، مدارس ، مساجد و ... از آثار استاد بی بهره اند ، یا تعداد آثار برای رفع نیاز کافی نیست . باید خیرین و افرادی متدين داوطلب باشند که برای خدمات ارزنده به ساحت فکری این نامور تاریخ معاصر شیعه ، آثار موجود و در دسترس را به شکل صحیح به جاهای نیازمند برسانند .

البته برای تکریم ایشان کارهایی دیگر هم می توان انجام داد ، یکی این که آثار نوشتاری و بیانی استاد ، بدون کوچکترین تصرفی حفظ شود . البته در یک نوشته تصرفی اندک برای تبدیل گفتار به نوشتار طبیعی است ، ولی این که عین فرمایش ها و آثار نوشتاری ایشان حفظ و منتقل شود ، مهمتر است .

دوم این که برای کاربردی کردن آثار ، می توان گونه ای دسته بندی موضوعی برای مطالب ایشان ترتیب داد تا در طرحی هرمه گونه مشخص شود این موضوعات در چند بخش است و بخش های کلی و زیر مجموعه های هر کدام چیست ، تا به موضوعات ریز برسد . آنگاه از هر موضوعی از مجموع آثار ایشان مطالبی جمع آوری شود تا روشن شود ایشان درباره آن نکته در هر کتابی چه گفته است .

ممکن است مطالب را در جایی مطذρح کرده و ادامه اش را جای دیگر نوشته باشد ، یا جایی دیگر مشروح تر بیان کرده باشد ، این یک نیاز است که اگر کسی خواست نظر استاد را در موضوعی خاص ببیند ، بدون اتلاف وقت و بررسی همه آثار شهید مطهری ، بتواند از دیدگاه ایشان آگاه شود .

سوم ، ادامه تحقیقات ایشان است ، آن شهید در مسیرهایی قدم های اولیه را برداشته و راهی را گشوده است ، ولی موفق نشده این راه را ادامه داده و یا کامل کند ، کسانی دیگر باید پا به میدان نهاده این کارها را تکمیل کنند .

برای مثال ، انتشار مطالبی که یادداشت کرده بود ، ولی هنوز به نگارش نهایی در نیامده است ، یا مبحثی را در جایی به طور تعلیقی بیان کرده ، ولی به صورت مقاله در نیامده است ، اینگونه چیزها در آثار ایشان بسیار است ، اهل فن و افراد توانا باید چنین اموری را پی گیرند .

چهارم ، تحلیل هایی است که باید بر گفتارها و رفتارهای ایشان انجام شود . بررسی موضع گیری سیاسی ایشان ، دلیل انتخاب چنان شیوه و موضوعاتی برای بحث ، تحقیق و نگارش ، این که در برابر اشخاص و گروه ها ، پیش و پس از انقلاب ، چه روشی پیش گرفتند و چرا آنگونه موضع گیری کردند ، کار چهارمی است که باید انجام شود و برای امور اجتماعی و فرهنگی سودمندتر است .

البته گاهی همه اینها لغزش هایی دارد ، امروز دیده می شود نص صریح کلام امام را تغییر داده و به صورتی دیگر تفسیر می کنند . امام خمینی (ره) در بین رهبران جهان از کسانی بود که شاید هیچ کس مثل ایشان صریح ، روشن و بی ابهام سخن نمی گفت ، اما مشاهده می شود کسانی که از آنان چنین انتظاری نمی رفت ، کلام امام را مسخ می کنند و با برداشت هایی از آن ، تحریف هایی عمدی انجام می دهند .

وقتی اینگونه با سخنان امام بازی می کنند ، ممکن است با بیانات شهید مطهری هم چنین کاری انجام شود . بدین سبب باید در این دو قسمت اخیر ، افرادی که از خودشان مایه می گذارند یا به تکمیل و تحلیل می پردازند ، کسانی باشند که با روح ، افکار ، اهداف و خط مشی های او آشنا باشند و با دقت بسیار و بدون اعمال غرض و سلیقه شخصی حقیقت را بازگو کنند تا گفتار و رفتار آن شهید درسی برای جامعه امروز ما باشد .

باید از رفتارهایی که با ایشان می شد ، واکنش هایی که گروه های مختلف ، حتی نزدیکان و دوستانش انجام می دادند ، برای امروزمان عبرت گیریم . شاید هنوز این نکته ها برای بسیاری از ارادتمندان شهید مطهری پنهان باشد . او در زمان حیات خود تا آخرین روزها مورد بی مهری و بی وفا ای دوستان و آشنایانش بود ، دشمنان که جای خود دارند .

اما او به این مسائل وقوعی نمی نهاد و برایش اهمیت نداشت چه کسی مخالف و چه کسی موافق است . اگر هم می کوشید موافقی برای خود بیابد ، همان طور که در مواردی برای این که وانمود کند تنها نیست و قدم هایی همراه اوست اینگونه عمل کرد ، به این دلیل بود که کارش بیشتر پیش برود . به هر حال اینها مسائلی است که باید بیشتر بر رویشان کار کنیم و به وسیله آنها نیازهای اجتماعی و دردهای جامعه را برطرف کنیم . (۱)

۱. سخنرانی در جمع ستاد نشر اندیشه های استاد مطهری ، قم ، ۷/۲/۱۳۷۹

« فصل پنجم »

آفت زدایی / از بوستان فرهنگ و عقیده

• خود باختگان غرب زده :

در هر جامعه ای قشرهایی وجود دارند که از حیث فکری و علمی توانا هستند ، ولی از نظر ایمان ، باور و درک دینی ضعیف اند . یعنی پرداختن به مسائلی همچون کارهای علمی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی برایشان مجال تعمق در دین و تعبد و تقدیم مذهبی نگذاشته است .

به هر روی ، گرایش های درونی ، شرایط زمانی و مکانی و یا علت های دیگر ، مانع از توجه جدی ، قوی و ژرف این قشر به دیانت شده است و به همین دلیل کمتر کوشیده اند پایه های اعتقادی خود را استوار کنند .

این افراد می توانند در برخی مسائل فکری ، سیاسی و علمی ، مطالب را به خوبی ارزیابی و مباحث را حلاجی کنند ، با طرف مقابل مجادله ای قوی داشته باشند و به قول عامه مردم مو را از ماست بکشند و نقد رد یا دفاع کنند ؟

ولی درباره مسائل دینی از آنجا که کاری عمیق و ریشه دار نکرده اند ، استاد کافی ندیده اند ، مطالعه جهت دار نداشته و شرایط محیطی و ویژگی های تربیتی و آموزشی برایشان مساعد نبوده ، یک نوع انحراف دینی پیدا کرده اند .

در زمان ما ، نمونه روش اینها همین روش‌نگرهای غرب زده اند . ممکن است این افراد در مسائل علمی مانند علوم دقیقه ، علوم تجربی یا علوم انسانی بسیار قوی باشند ، زیرا در این رشته ها بررسی های بسیاری داشته اند و کما بیش در این عرصه ها سخن ها ، نوشته ها و کتاب هایی هم از خود به یادگار نهاده اند ، می توانند خودی نشان دهند و بدرخشنند ؛

اما چون در برابر افکار غربی یک نوع شیفتگی افراطی داشته اند یا در فضایی زندگی کرده اند که اندیشه های وارداتی غربی چیره بوده است ، زرق و برق و ظواهر اروپایی را دیده اند ، توسعه و پیشرفت های علمی ، صنعتی و فناوری های آنان را مشاهده کرده و در برابر ایشان هویت خود را از دست داده اند ، نگرش دینی ، باورهای مذهبی و تعهد اخلاقی آنان اثر پذیرفته است .

آنان به علت ضعف بنیه دینی تصور کرده اند دین یک مانع و مزاحم برای رسیدن به موفقیت های علمی و به دست آوردن رفاه مادی و آسایش در زندگی فردی و اجتماعی است . به همین جهت فکر می کنند باید دیانت را به حاشیه رانده ، یا حتی آن را کنار بزنند ! شاید گوش و کنار هم این نگرش را ابراز کنند و اگر شرایط را مساعد دیده ، گوش شنوایی بیابند ، که البته چنین شرایطی کم هم نیست ، این تصورات غلط را رواج دهند .

اینها دین را یک دستی می گیرند ، یعنی آنچنان که باید دین را نشناخته اند و در مقابل ، دلباخته غرب ، استکبار و دنیا کفر شده ، پذیرفته اند که دستاوردهای جهان غرب و سلطه گران غربی منهای دیانت است .

از آنجا که شرایط در یک کشور اسلامی و انقلابی و سرزمینی که بیشتر مردمش به دین و باورهای خود معتقدند و عشق می ورزند ، برای آنان مساعد نیست و جامعه آنچه را مطرح می کنند ، بر نمی تابد ؛ افکار واقعی و نگرش های درونی خود را با صراحة بر زبان نمی آورند و می کوشند آرام آرام در گوش و کنار مطالبی را مطرح کنند ، تا کم کم زمینه ای برای سخنان اصلی شان فراهم شود .

آنان از جایی که آسیب پذیرتر است آغاز می کنند ، نقطه ضعف هایی را که در کلمات برخی سخنرانان ، نوشته ها و نشریات وجود دارد ، بزرگ نمایی می کنند و می کوشند نکته ای را که در حاشیه ها و پاورقی ها دیده اند و بسیار جزئی و قابل چشم پوشی است ، یک معضل

بزرگ و خطای نابخشودنی نشان دهنده اینگونه ابهت مروجان دیانت و کارشناسان مسائل اعتقادی را خرد کنند ، زیرا می دانند تا زمانی که مردم به علمای دین ، مراجع تقلید و ناشران فرهنگ اهل بیت معتقدند و سخن ، طرح و مباحث آنان را می پذیرند ، به آسانی فریب نمی خورند .

همانگونه که امام خمینی (ره) بارها فرموده اند : " اسلام منهای روحانیت یعنی ، اسلام منهای اسلام ". آنان چون به دین اعتقادی ندارند ، به مروجان دیانت یورش می برند . پس این سوی و آن سوی می کاوند تا دستگیره ای بیابند و مردم را نسبت به باورهای خود و رهبران دینی تضعیف کنند و به تدریج به سوی مقاصد خطرناک تر گام بردارند و جوی فراهم شود که بتوانند عقاید درونی خود را بر زبان آورند .

به همین دلیل این حرکت از آغاز انقلاب کنون ، بسیار آرام و حساب شده رو به فزونی است ، یعنی حرکتی تکاملی برای یک توطئه حساب شده ، از نقطه ای آغاز شد و بسیار آرام ، جهت دار ، و با نقشه پیش می رود و هر روز برگی را ورق می زند . کم کم کار به جایی می رسد که در حقانیت امام و اصل ولایت فقیه تردید روا می دارند و باید آماده بود که در اصل خدا ، دین و اعتقادات نیز خدشه وارد کنند .

البته این حادثه رخ داده است ، اما بسیار تدریجی و پنهان ، برخی حرکت ها بسیار روشن و همه فهم است ، ولی برخی هنوز درست آشکار نشده است . تردید روا داشتن در عقاید از دیدگاه آنان ، به معنای اصطلاح رایج در فرهنگ ما به معنای باطل شمردن چیزی است .

علمای مسئول ، رهبران شایسته و روحانیان آگاه باید مراقب این حرکت های فکری و فرهنگی باشند ، اجازه ندهند عده ای با نام روش‌نگر ، حساب شده با مبانی دین به مبارزه برخاسته ، باورهای استوار آین اسلام و موازین شرع مقدس را چیزی شبیه افسانه و افسون تلقی کنند و چنین به جامعه القا نمایند که دوران دین باوری به پایان رسیده و دیگر در اجتماع جایی برای مسائل اعتقادی و مقدس وجود ندارد و تنها علم یکه تاز میدان زندگی است . اینها بزرگ ترین خطرهایی هستند که اسلام و موازین آن را تهدید می کنند و عالمان دینی باید وظیفه خود را در برابر اینها تشخیص داده ، به صورت معقول ، شایسته و سنجیده با این حرکت های خطرناک برخورد کنند .

شهید آیت الله مطهری از نادر عالمانی بود که در بحث ها ، سخنرانی ها و نوشته های خویش ، اندیشه های چنین روش‌نگرانی را درباره مسائل اسلامی نقد کرد و لغزش های فکری آنان را که بیشتر ناشی از آگاهی اندک این قشرها از معارف اسلامی بود ، آشکار ساخت .

او به منزله کارشناس مسائل دینی و دیده بان دیانت ، با دلسوزی و احساس تعهد ، در واکنش به برداشت های نادرست عده ای ، نظراتش را به شکل سنجیده و منطقی بیان کرد (۱) و برداشت هایی را که با حقایق دینی و واقعیت های مسلم آین اسلام تباین داشت ، مردود اعلام کرد . (۲)

۱. شهید مطهری ضمن آن که در بسیاری از بیانات و یادداشت‌های خود از روشنفکر متدين و متعهد و گره گشای مسائل فکری و فرهنگی جامعه با تحسین یاد کرده است، روشنفکر غرب زده را مورد انتقاد و ملامت جدی قرار داده است. کتاب "استاد مطهری و روشنفکران" مشتمل بر مباحث منتخبی از آثار آن شهید است که وجه مشترک آنها ارزیابی تأمیل با نقد نظرات افراد منورالفکر در دیدگاه‌های اسلامی آنان می‌باشد و هفت بخش دارد:

بخش اول انتقاد از برداشت غلط برخی روشنفکران مسلمان از معجزه ختمیه است، در بخش دوم دو کتاب اسلام شناسی و از کجا آغاز کنیم دکتر علی شریعتی مورد نقد قرار گرفته است، از اشتباه‌های گروه فرقان این بود که شهید مطهری در صدد آن است که نام و یاد و آثار دکتر را از صحنه روزگار حذف کند، در حالی که از یادداشت‌های استاد برمی‌آید که وی می‌خواسته است با نشان دادن نقاط مثبت و منفی آثار دکتر شریعتی و جدا کردن اشتباهاتش آثار اش را برای عموم قابل استفاده کند.

در بخش سوم تأثیر پذیری برخی روشنفکران مسلمان از فلسفه حسی و مخالفت آنان با تفکر و تعمق در مسائل مأمور الطبیعی گوشزد شده و نظرات مهندس مهدی بازرگان در کتاب راه طی شده در اثبات توحید و معاد نقد و بررسی گردیده است. بخش چهارم نقد استاد شهید بر تفکرات غلط برخی افراد چون بنی صدر از رهبری نوه است اسلامی است. در پنجمین بخش نظرات استاد درباره اقبال لاهوری آمده است، بخش ششم بیانگر مبارزه آن متفکر متدين با تفسیر مادی قرآن توسط برخی روشنفکران و گروه‌های روشنفکری است و در آخرین بخش استاد به انتقاد از نظر برخی افراد روشنفکر مبنی بر مادیت تاریخ از نظر قرآن پرداخته است.

از نظرات و نقدهای استاد بر می‌آید که برخور迪ش با روشنفکران مسلمان بگونه حذفی و خصم‌مانه نبوده است، بلکه نقاط قوت و جنبه‌های مثبت کارشان را هم مد نظر قرار داده و درباره آنان و افکارشان منصفانه قضاوت کرده و در یادداشتی نوشته است: این طبقه (روشنفکران مؤمن و مسلمان) می‌تواند حلقه ارتباط فرهنگ غربی و فرهنگ اسلامی واقع شوند، مشروط بر این که برنامه‌هایی که به وسیله این طبقه اجرا می‌شود تحت نظر نظارت و کنترل دقیق افرادی باشد که در فرهنگ اسلامی پرورش یافته اند و در علوم اسلامی اعم از تفسیر، فقه، اصول، کلام، فلسفه و ادبیات تخصص یافته اند و اگر این نظارت به طور دقیق و جدی صورت نگیرد، زیان اینگونه افراد و برنامه‌هایی که اجرا می‌کنند از سودش بسی بیشتر است. (مقدمه کتاب)

۲. سخنرانی درباره استاد فرزانه شهید مرتضی مطهری، مصاحبه با استاد مصباح به مناسبت دهمین سالگرد شهادت استاد مطهری

• ملامت ملی گرایان و سکولارها :

یکی از ثمرات اعتقاد به توحید این است که مؤمن بینشی یکسان به همه انسان‌ها داشته باشد، زیرا همه بندۀ خدا هستند، تفاوت‌های نژادی، قومی و طایفه‌ای برای این است که زندگی اجتماعی در این دنیا بهتر اداره شود:

«إِيَّاَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَّأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَّقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ

أَنْتَقَائُكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْمٌ حَبِّيِّرٌ»، "ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را جماعت‌ها و

قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید، هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شمامست، خدا دانا و کارдан است". (حجرات/۱۲)

پوست سفید یا سیاه و تفاوت‌های خون و زبان در قرآن ملاک ارزش نیست، بلکه تنها وسیله شناخت جوامع است. ملاک ارزش، برخاسته از تفکر توحیدی و پرهیزگاری است. خدای

جهان یکی است و به همه بندگانش به طور یکسان می نگرد ، تا وضع خود را تغییر دهند ، هر کس تقوای بیشتری دارد ، نزد پروردگارش عزیزتر است .

اما عده ای آمدند و گفتند ملت هم یک ارزش مستقل است و گروهی نیز متوجه نیستند و می گویند : اهلاً و سهلاً ، باید به نژاد خود افتخار کنیم و به گذشته اجداد خود ببالیم . بدیهی است هنگامی که مسائل فرعی جزو اصول قلمداد شود ، رفته رفته مسائل اصلی و اساسی رنگ می بازند .

امام خمینی (ره) و شهید مطهری در سخنان خود بارها بر قرآن، اسلام و خدا تأکید می کردند ، اما ناگهان با افرادی روپرتو می شویم که در گفته های خود بر ملت ، فرهنگ باستانی و ... پای می فشارند ، دیگر نمی خواهند نام خدا را بر زبان جاری سازند ، اسلام را کمتر مطرح و رفته رفته اصلاً آن محوریت را فراموش می کنند و حرف های روشنفکر پسند می زنند .

توجهیه شان هم این است که فرهنگ جهانی امروز مسائل مذهبی و اعتقاد به عالم بزرخ و قیامت را بر نمی تابد و غربی ها از این حرف ها خوش شان نمی آید . در فرهنگ اسلامی گفته می شود : «**قُمِ اللَّى لِلَّٰهِ لَا نَصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلٌ لَا أَوْ زَدَ عَلَيْهِ وَ رَبِّلَ الْقُرْآنَ تَرَتِيلٌ لَا**

" شب را زنده بدار ، مگر اندکی را ، نیمه ای از آن را یا اندکی از نصف کم کن یا

اندکی بر نیمه بیفزای و قرآن را شمرده بخوان . " (مزمل/۲-۴)

سحرخیزی ، استغفار و عبادت ، سفارش های قرآن است ، نه دستورهای من . کسانی که عمر خود را نیمه شب ها در عشترکده ها ، تماشاخانه ها و بیهوده می گذرانند ، به هیچ روی اهل سحرخیزی نیستند ، نمی خواهند استغفار کنند ، اصلاً این برنامه های معنوی با طبع و میل آنان همخوانی ندارد ، تا صحبت از شب اول قبل و روز حساب می شود ، قیافه هایشان را در هم می کشند که چرا عیش ما را منغض می کنید ؟!

قرآن فراوان بر یاد مرگ تأکید می کند و پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) فردی را زیرک می دانند که بیشتر به یاد مرگ باشد . در حالی که این افراد تا اسم مرگ را می شوند عصبانی می شوند . این دو فرهنگ با هم سازگار نیستند ، هنگامی که یکی پرنگ شود ، دیگری رنگ می بازد .

امروز در بسیاری از نوشه ها و رسانه ها به این واژه ها و اندیشه های نهفته در معانی آنها بر می خوریم ، ناسیونالیسم ، سکولاریسم ، لیبرالیسم و و تلاش می شود که ملت گرایی ، آزادی خواهی ، بی بند و باری ، تفکیک دین از سیاست و ... عناصر اساسی فرهنگ ما را تشکیل دهند تا با فرهنگ الحادی جهان هماهنگ شویم !

و متأسفانه دیگر از آن عناصر حیات بخش ، رشد دهنده ، معنوی و پویای اسلام صحبتی نمی شود ، در حالی که لیبرالیسم با اسلام سازگاری ندارد ، سکولاریسم دین را بر نمی تابد ، اگر بناست دین از سیاست جدا باشد ، پس چرا با انگیزه مذهبی کار سیاسی کردیم ؟ چرا انقلاب کردیم و نامش را اسلامی نهادیم ؟ مگر این کار سیاسی نبود ؟ بنابراین فرض انقلاب اسلامی یک ترکیب ناهمانگ و متناقض نماست ، زیرا هم مذهبی است و هم سیاسی .

اسلام و سیاست تنها با جایگزینی عناصر فرهنگ غربی الحادی و التقاطی از هم تفکیک می شود و با این جدایی ، روزی فرا می رسد که دیگر خبری از آن اعتقادات و ارزش ها نیست و یا چنان رنگ می بازند که گویی وجود نداشته اند !

عناصر فعال در این جریان ، همان عناصر فرهنگ غربی هستند ، نه غرب به معنای جغرافیایی ، بلکه به معنای فرهنگ لائیک . در این فرهنگ افراد دین را از زندگی اجتماعی و مسائل جدی آن جدا کرده اند ، آنان مذهب را به صورت یک سلیقه شخصی از رابطه فردی انسان با خدا ، آن هم یک رابطه رومانتیکی تصور می کنند ، این روند با اسلام و انقلاب اسلامی هیچ سازگاری و تناسبی ندارد .

آیا باید از این که عناصر فرهنگ غربی را در اثر تعامل با آنان جذب کنیم و فرهنگ خود را به این صورت رشد دهیم ، و در واقع به سقوط بکشانیم ، خوشحال باشیم ؟! می گویند : عناصر جدیدی به دین افزودیم و این لازمه تعامل و ارتباط فرهنگ هاست و موجب تقویت می شود . این شادمانی مانند شادی کسی است که به بدنش ماده مسمومی تزریق کرده اند و چون حجمی بر بدنش افروده اند احساس بزرگی می کند ، اما نمی داند پس از اندکی این سم کشنده او را از پای در می آورد .

البته مقیاس زمان در زندگی اجتماعی با مقیاس زمان در زندگی فردی تفاوت دارد : « وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُحِلِّفَ اللَّهَ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَالْفَسَنَةِ مُّمَّا تَعْذُّونَ » ، " از تو ،

به شتاب عذاب می طلبند و خدا هرگز وعده خود را خلاف نمی کند و یک روز از روزهای پروردگار برابر هزار سال است از آن سال که می شمرید . " (حج ٤٧)

رسول اکرم (ص) که عمری خود دل خورد تا تعصب های قومی عرب ها را براندازد ، می فرماید : بین عرب و عجم فرقی نیست . از همان روزهای نخست ، بلال حبشی در جایگاه وزیر تبلیغات و ارشاد رسول اکرم (ص) قرار گرفت . او سیمایی سیاه داشت ، عربی را به خوبی نمی دانست ، حرف شین را به درستی تلفظ نمی کرد و اشهد را اسهد می خواند ، اما با این حال مؤذن پیامبر (ص) بود .

عرب ها می گفتند : با وجود این همه مؤذن فصیح و خوش لهجه عرب ، چرا باید چنین کسی اذان بگوید ؟ پیامبر اکرم (ص) با این رفتار ، می خواست به طور عملی به آنان ثابت کند که بین سیاه و سفید و نیز عرب و عجم تفاوتی نیست .

با تأکیدهای فراوان پیامبر (ص) بر لزوم تحقق این ارزش ها ، افتخار به ایرانی بودن و برتری نژادی روا نیست . در انقلاب اسلامی ، طوایف گوناگون فارس ، ترک ، کرد ، عرب ، بلوج و ترکمن شرکت داشته اند و نقش خود را ایفا کرده اند ، نژاد پرستی و هر تفکری که منجر به اختلاف و تفرقه شود در این نظام پذیرفته نیست .

اگر عناصر بیگانه به مجموعه مبانی فکری و ارزشی اسلام راه یابند ، کم کم به دلیل ناسازگاری ، عناصر اصلی بیرون خواهند رفت . زمانی خواهد رسید که از اسلام چیزی نمانده ، جز همان نامی که رسول اکرم (ص) ، امیرمؤمنان (ع) و ائمه اطهار (ع) پیش بینی کردند .

قال علی (ع) : « إِنَّمَا تَرَى عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِم مِّنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا إِسْمُهُ » ،

حضرت علی (ع) فرمودند : بر مردم روزگاری خواهد آمد که در بین آنان از قرآن چیزی جز خطوطش و از اسلام جز نامش باقی نماند .^(۱)

۱. نهج البلاغه ، کلمات قصار ، شماره ۳۶۹

قرآن به زیبایی چاپ و با آوای دلنشیں خوانده می شود ، در حالی که نہ به معنایش توجه می کنند و نہ به دستورهایش عمل ، زیرا بر این باورند که تاریخ مصرف چنین عقایدی به سر آمده است . اینجاست که فرمان های خداوند درباره اجرای حدود و کیفر تبهکاران ، مجازات فسادهای اخلاقی و تازیانه زدن به خلافکاران به دست فراموشی سپرده می شود .

قرآن تأکید می کند مبادا تحت تأثیر عواطف واقع شوید : « ... وَلَا تَأْخُذُكُم بِمَا رَأَفْتُمُ فِي دِينِ اللَّهِ

إِنْ كُنْتُمْ ثُؤْمُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ... » ، " و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید ، مباد که در حکم

خدا نیست به آن دو دستخوش ترحم گردید . " (نور/۲)

عواطف نباید مانع از اجرای حدود شود ، حتی اگر مجرمان آبرودار باشند ، کسانی که امنیت اخلاقی و هویت مذهبی جامعه را مورد تهدید قرار می دهند ، باید بسزای کارهای خلاف شان برسند ، زیرا این برای همه جامعه سلامتی روانی بیار می اورد و آنها را به اجرای عدالت امیدوار می کند . این حرکت به ظاهر خشن ، مانند جراحی بیماری است که از یک دمل چرکین و غده سرطانی رنج می برد و پزشک با برداشتن آن غده او را از یک خطر حتمی نجات می دهد .

فرهنگ غربی می گوید : اینها خشونت است ، اعلامیه حقوق بشر اجازه چنین مجازاتی را نمی دهد ، زیرا این کارها به کرامت انسانی لطمه می زند ، این رفتارهای تن دیگر تاریخ مصرف ندارد و برای ۱۴۰۰ سال پیش بوده است !

همان کسانی که از اسلام و انقلاب اسلامی با آب و تاب حرف می زند و قرآن را به خوبی می خوانند و شاید بگویند ما به این انقلاب مذهبی افتخار می کیم ، هنگامی که پای عمل به میان می آید ، می گویند : زمانه اجرای این احکام به سر آمده است .

شهید مطهری کسی بود که در برابر این افکار وارداتی ایستاد و به جای ملیت پرستی ، بر فرهنگ معنوی اسلام تکیه کرد . او در مقابل یورش های فرهنگی و تهاجم شدید به بنیان های اصیل شیعه و موازین قرآن و عترت ، همچون صخره ای استوار ایستاد و همه طوفان ها ، امواج سهمناک ، جزر و مدتها و فرسایش ها را به جان خرید ، مبادا دین و قوانین اسلامی به حاشیه رفته ، فراموش شود و تنها از آن پوسته ای بر جای ماند .

رسول اکرم (ص) درباره غربت اسلام و مدافعانش می فرماید : « إنَّ اسْلَامَ بَدَا غَرِيْبًا وَ سَعِيْدًا »

غَرِيْبًا كَمَا بَدَا فَطْوِيْلَ لِلْغَرَبَا » ، " اسلام در آغاز غریب بود و باز غریب خواهد شد ، خوشابه

حال غریبان . " (نهج الفصاحه ، ص ۱۲۵)

استاد مطهری نیز تنها و مظلوم در برابر این امواج بر ساحل قرآن و عترت ایستاد و مقاومت کرد . آن شهید والامقام فریاد برآورد که ما ایرانیان به لحاظ ریشه های طبیعی و نژادی به اقوام آریایی وابسته ایم ، ولی از لحاظ تفکر ، فرهنگ ، سنت و نهادهای اجتماعی به اسلام .

اگر اولی را اصل بگیریم با غرب خویشاوندیم و این وضع خسارت های ناگواری برای ما دارد ، زیرا با مسلمانان جهان بیگانه می شویم . به علاوه مشترکات نژادی به جای آن که مایه استحکام وجدان جمعی و همبستگی ملی شود ، یا جدایی و تنافر به وجود می آورد یا ملیتی ضعیف و ناپایدار می سازد .

مطهری فریاد زد اختلاف رنگ ها ، نژادها و زبان ها که عده ای آنها را ملاک برتری ، امتیاز و جدایی ملت ها از یکدیگر می دانستند اصالتشی ندارد . آن مردمی عزیز و شریف اند که به سوی هدایت ، رشد و تعالی ، که قرآن و سنت خطوط آن را ترسیم کرده اند ، گام بردارند . (۱)

۱. سخنرانی در جمع پاسداران لشکر کرمان ، ۱۶/۱۲/۱۳۷۸ . نیز ر.ک مرتضی مطهری ، خدمات متقابل اسلام و ایران

• آشتی میان علم و دین :

درباره رابطه علم و دین گرایشی وجود دارد که جدایی این دو را مطرح می کند . البته این گرایش تازگی ندارد ، ولی شکل ویژه اش جدید است . این جریان هم در کشور ما و هم در اروپا پیشینه ای کهن دارد و آغازش به رنسانس بر می گردد .

همان زمانی که دستگاه کشیش ها و پاپ ها در اروپا و به طور کلی مغرب زمین ، رویارویی داشمندان قرار رفت . آنان بر یافته های ذهنی و خیالی خود که نه پایه ای در علم و نه ریشه ای در وحی داشت ، پافشاری می کردند و تعصبات بیجا می ورزیدند .

به همین سبب کم کم چنین تفکری پدید آمد که اصولاً علم و دین با هم سازگار نیست و دین تنها در یک دوران خاص که هنوز علم به وجود نیامده یا رشد نکرده بود ، می توانسته نقشی کمابیش مؤثر در اجتماع ایفا کند ؛ ولی با رشد علم به ویژه علوم تجربی دیگر جایی برای دین باقی نمی ماند و دستگاه دین باید جمع شود !

البته در مواردی خاص چنین تصادی بین علم و آنچه دین نامیده می شد وجود داشت . یافته هایی که کلیسا به نام دین مطرح می کرد ، ولی هیچ اساسی در وحی الهی و عقل نداشت ، طبعاً با علم هم سازگار نبود ، پس به ناچار باید دست به گزینش زد ، یا باید علم را برگزید و آنچه به نام دین و مسیحیت نامیده می شود ، کنار گذاشت یا بر عکس .

متأسفانه آنچه در مسیحیت تحریف شده آن روز طرح می شد ، به گمان برخی در همه ادیان جاری بود ، یعنی کسانی پیدا شدند که مشترکاتی بین ادیان _ به جز اسلام ، که عقیده مسلمانان ، آن ادیان تحریف شده هستند _ یافتند و اینها را از مشخصات دین دانسته و گفتند اینها با علم نمی سازد ، بنابراین باید میان این دو یکی را برگزید . سرانجام کسانی که به هر دلیل مدافع دین بودند ، در صدد برآمدند که نوعی آشتی بین علم و دین برقرار کنند ، که این کار در شکل های مختلفی انجام شد .

از جمله این کارها تفسیر متون دینی بود و به جایی رسید که زبان دین را اسطوره ای و افسانه ای تلقی کردند . بعدها که زبان شناسی به ظاهر پیشرفت کرد ، زبان دین را زبانی ویژه دانستند که در برخورد با آن باید مفهوم واقعی اش را فهمید و باید گزاره های دینی را با گزاره های علمی و فلسفی اشتباه کرد و طبعاً این کار از دست زبان شناسان بر می آید . به هر روی کوشش های مختلفی برای آشتی دادن علم ، یعنی علوم تجربی و دین ، یعنی مسیحیت یا ادیان تحریف شده دیگر که جهاتی مشترک با این آیین داشتند ، انجام می گرفت و گهگاه نیز مؤثر واقع می شد ، ولی این تلاش ها اغلب سطحی و بی تأثیر بود .

برای حل این مسئله اصولاً می بایست دو نکته را در نظر داشت :

۱. در مسیحیت تحریف شده ، نقطه ضعف هایی وجود داشت که با حقایق اصیل دینی و کلام وحی منافات پیدا می کرد و در دین اسلام چنین چیزهایی وجود ندارد .
۲. آنچه علم نامیده می شود ، حقایق ثابت و تغییر ناپذیری است و اغلب مطالبی که به نام علم عرضه می شوند فرضیه هایی کم اعتبارند که بسا در آینده ای نه چندان دور باطل شوند .

بنابراین برای آشتی دادن اسلام با علم مشکلی در میان نیست ، یعنی در اصل بین آنها تضادی نیست که لازم باشد آن را از بین ببریم ، یا کم کنیم . البته اختلافاتی بین بعضی فرضیه های ظنی علوم و ظواهر برخی آیات و روایات دیده می شود که قابل حل است ؛ زیرا یا دلالت قطعی بر آن مطلب در دین وجود ندارد ، یا آن مطلب علمی به طور یقینی ثابت نشده ، بلکه تنها یک مطلب ظنی است که مدتی در محافل علمی رواج یافته ، طرفدارانی پیدا می کند و پس از چندی تاریخ مصرف آن پایان می یابد .

بنابراین اختلافات جزئی نباید ملاک سنجش دین و علم قرار گیرد ، هر گاه گزاره ای دینی و یقینی با یک مطلب قطعی علمی اختلاف پیدا کرد ، می توان از تضاد علم و دین سخن گفت ، در حالی که هیچ مطلب قطعی دینی در اسلام با مباحث یقینی علم تنافی نداشته و نخواهد داشت .

این حرکت که از دوره رنسانس در غرب آغاز شد ، امروز با پشتونه های سیاسی در پی تضعیف اسلام است . بدین سان برای جوانان و دانشجویان مسلمان چنین می نمایانند که یا باید دین اسلام را نپذیرفت ، یا علم را . وفاداری به این دو به طور هم زمان امکان ندارد . طبعاً چون دانشجو به دانسته های علمی و یافته های دانش های جدید گرایش دارد ، دست کم درباره دین دچار تردید و دو دلی می شود و این حالت در اعماق ذهنی رسوخ می کند و همین برای دشمنان اسلام کافی است تا ازان به نفع خود بهره برداری کنند .

اینان از آن فدایکاری ، شهادت طلبی و گذشت هایی که دین برای جوانان به ارمغان می آورد ، می هراسند . هنگامی که انسان با ایمان قوی ، خدا و روز رستاخیز را باور کرده و به یقین برسد ، این دنیا را ناپایدار دانسته ، برای آن جهان جاوید می کوشد . آن ایشاره ها هم محصول چنین نگرشی است ، بدیهی است وقتی جوانی به این مبانی مسلم شک کند دیگر جانش را برای یک فرض مشکوک نمی دهد و در عرصه های ایثار و دفاع حضور نمی یابد .

بی تردید دست هایی پشت پرده است که چنین حرکت هایی را تشدید می کند و چه بسا افرادی هم بدون آگاهی از نقشه های دشمنان ، در حال بازی در این میدان هستند . به هر حال مستکبران می کوشند حرکت مسلمانان را در جهت بیداری اسلامی ، احیای هویت معنوی و بازگشت به ایمان متوقف یا دست کم از دشت هیجان و فراگیری آن کم کنند . (۱)

۱. مصاحبه با استاد مصباح به مناسبت فرا رسیدن دهمین سالگرد شهادت آیت الله مطهری

شهید آیت الله مطهری برای این که چنین تردیدهایی را از ذهن ها بزداید و نقشه های مخالفان را درباره تعالیم حیات بخش اسلام کم رنگ و خنثی کند ، نخست ضرورت علم آموزی را در فرهنگ اسلامی مورد توجه قرار داد . سپس تقسیم علوم را به دو رشته دینی و غیر دینی نادرست خواند و افزود جامعیت اسلام اقتضا می کند هر علم سودمندی را که برای جامعه اسلامی ضروری است به دست آوریم .

او یادآوری کرد علوم قطعی که از حالت نظری ، فرضیه و نظریه های مقدماتی به مباحث کاربردی رسیده اند با اسلام هیچگونه تضادی ندارند ، ولی علم به تنها یعنی نمی تواند ضامن سعادت جامعه باشد ؛ جامعه هم زمان به این دو بال نیاز دارد و ایمان بدون علم وبال است .

آن شهید فریاد زد اگر می خواهیم دینی درست داشته باشیم و عدالت در میان ما حکم براند ، باید باعلم ، ایمان ، شناخت و آگاهی مردم را افزایش دهیم . مسلمانان باید همگی بیدار شده برای رهایی از نابودی ، نادانی و عقب ماندگی ، جهادی مقدس را آغاز کنند که هم نیازمند دانش آموزی و تولید علم است و هم محتاج رشد اخلاقی ، تربیتی و معنوی .

آن متفکر فرزانه تصريح کرد علم و ایمان دو رکن از ارکان انسانیت است ، ولی تعالیم تحریفی اربابان کلیسا ، علم و دین را در برابر هم قرار داد و همین برداشت سبب شد که تاریخ تمدن اروپا را در هزار و پانصد سال اخیر به عصر ایمان و علم تقسیم کنند . در صورتی که تاریخ تمدن اسلامی به دو دوره شکوفایی علم و ایمان و نابودی هم زمان این دو تقسیم شده است . او سفارش می کرد مسلمانان کورکورانه تضاد علم و ایمان را امری مسلم تلقی نکنند .

به اعتقاد شهید مطهری ، علم گرایی محض ویژه انسان ناتوان است و انسانی که با این شرایط تربیت می شود دچار کمبودهایی است و باید ایمانی در کار باشد که عشق ، امید و حرارت به وجود آورد و درون را به سوی هدفی عالی رهنمایی شود . پس علم و دین نه تنها نقض کننده یکدیگر نیستند ، بلکه مکمل و متمم هم می باشند .

جدایی این دو خسارت هایی جبران ناپذیر به بار می آورد ، ایمان بدون علم و شناخت از جهل ، خرافات و جمود به دست می آید و علم هم وقتی از ایمان و دیانت فاصله بگیرد ، تیغی است در کف زنگی مست و چراغ در دست دزد برای گزیده تر بردن کالا .

عالمند باشند ، کوشش های بشر دوستانه صرف اموری شده که نتایج خوبی به بار نیاورده و گاهی منشأ تعصب ها و کشمکش های زیان بار شده است . همچنین وقتی علم یکه تاز میدان باشد و برای ایمان و دیانت جایی نگذارد ، مانند بسیاری از جوامع امروز ، همه توانایی علوم ، فناوری ها و توسعه های صنعتی و تکنولوژی صرف خودخواهی ها ، فزون طلبی ها ، برتری جویی ها ، استثمارها ، اسارت مردم ، نیرنگ ها و توطنه ها می شود .

برخی از دانشمندان می گویند همه مشکلات بشر با سرانگشت علم باز می شود ، اما تجربه خلاف آن را ثابت کرده است . شهید مطهری با این توضیحات می افزاید امروز دیگر متوفکری نیست که نیاز انسان را به ایمان انکار کند . علم همیشه ثابت باقی نمی ماند و گاهی در بنیادهای خود شک می کند که البته همین باعث گسترش آن می شود ؛ اما در تعالیم دینی که از کانون وحی گرفته شده است امکان چنین تردید و خطاهایی وجود ندارد و بنیان های مذهبی ، حاودانه ، تغییر ناپذیر ، مقدس و یقینی هستند . به علاوه علم نتوانسته به بسیاری از پرسش ها پاسخ دهد و در زمینه پیدایش جهان هستی و غایت جهان به بن بست می رسد .

• بر نتافتن برداشت های سطحی :

تحلیل این که چه کسانی می توانند در برابر اسلام واقعی قد علم کنند و سنگی فرا راه پیوندگان اسلام واقعی باشند ، نیازمند بحث هایی گسترده است ، ولی به طور خلاصه باید دانست که مردم از نظر عمق تفکر با یکدیگر تفاوت دارند . این تفاوت کمابیش در قشرهای گوناگون ظهور می کند .

حتی در دانشگاه می توان کسانی را دید که با آن که دارای مدارک عالی علمی هستند یا سال هایی را با درس و بحث و تحقیق گذرانیده اند ، از نظر ژرفای فکری و تبیین برهانی مسائل در سطحی نازل جای دارند و با روحیه ای تقلیدی و طوطی وار ، هر چه اعم از کتاب ، نوشته ، سخنرانی و مطالب نشریات به آنها القا می شود یاد گرفته ، ارائه می دهند . در حالی که خودشان اهل تحقیق و تعمق نیستند .

بر عکس افرادی برجسته را می توان دید که خودشان اهل کاوش اند ، تحقیق می کنند ، صاحب نظرند ، تنها به خواندن کتاب یا تقلید از درس و مطالب استاد بسنده نمی کنند و این توانایی را در خود به وجود آورده اند که درباره مسائل مورد علاقه خویش پژوهش نمایند . البته این افراد بسیار نادرند .

گروهی هم در وضع متوسط و بینابین جای می گیرند ، بدین معنا که نه چندان اهل عمق نگری و کاوش اند و نه چندان سطحی نگر ، در میان قشرهای مردم و حتی در بین خواص و علماء نیز این سطوح گوناگون تعمق دیده می شود .

البته این مسئله تازگی ندارد ، از صدر اسلام افراد سطحی نگری بوده اند که اندیشه ژرفی نداشته اند . شاید در عرصه اخلاق ، رفتار و اعمال صالح بسیار جدی و با همت بوده ، ذوق و تعصّب داشته اند ، اما از نظر فکر و درک مسائل ضعیف بوده اند .

نمونه بارز چنین اشخاصی خوارج هستند ، آنان در عبادت اغلب بسیار قوی بودند ، شب زنده داری می کردند ، حافظ قرآن بودند و پیشانی و زانوهایشان از شدت برنامه های عبادی پنهان بسته بود ، ولی از نظر خرد و تفکر در سطحی پایین قرار داشتند .

شهید مطهری با توجه به منابع تاریخی و روایی ، سیمای آنان را به خوبی ترسیم کرده است و تأکید می کند اینان نه بصیرتی در دین داشتند و نه ژرفایی در عمل . آنان اساساً منکر بصیرت بودند و اعتقاد داشتند تکلیف شرعی امری کاملاً تعبدی است و باید آن را چشم بسته انجام داد .

جالب توجه آن ه این گروه اهل جمود ، از نظر خلافت و رهبری مانند متعددهای امروز ، اندیشه ای دموکرات مآبانه داشتند و می گفتند خلافت باید با انتخابات آزاد صورت گیرد و با این دیدگاه هم در برابر شیعه و هم در برابر اهل سنت قرار گرفتند .

به هر روی این انشعاب در اسلام از آنجا پدید آمد که چنین افرادی ظاهر را می دیدند ولی نگاه تیز بینی نداشتند و به هر واقعه ای بر می خوردند ، آن را درست می پنداشتند ، زیرا به عمق قضیه کاری نداشتند .

مردی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) در جنگ جمل سخت دچار تردید شد ، از سویی حضرت علی (ع) و شخصیت های برجسته ای را که در رکاب می جنگیدند ، مشاهده می کرد و از سوی دیگر طرف مقابل عایشه همسر رسول اکرم (ص) و طلحه و زبیر را می دید .

عایشه بر حسب آیه قرآن چون همسر پیامبر است ، مادر امت اسلامی محسوب می شود .
(۱) طلحه از پیشتازان خوش سابقه و سلحشور صدر اسلام در چندین غزوه بود ، زبیر نیز خدمات ارزنده ای داشت و حتی در روز سقیفه از جمله کسانی بود که به دلیل اعتراض به آن حرکت ، در خانه حضرت علی (ع) متحصن شد .

۱. « و ازوجة امهاتهم » ، احزاب/۶

آن مرد بصری با حیرتی بسیار به محض امیرمؤمنان (ع) شرفیاب شد و گفت : آیا امکان دارد این سه نفر بر باطل باشند ؟ علی (ع) در پاسخ سخنی استوار دارد ، (۱) آن حضرت فرمود : سرت کلاه رفته و حقیقت بر تو اشتباه شده است ، حق و باطل را نمی توان با میزان قدر و شخصیت افراد شناخت و درست نیست افراد را مقیاس سنجش حق و باطل قرار دهی ، بلکه این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و کارنامه آنان باشد . (۲)

۱. دکتر طه حسین دانشمند و مورخ مصری می گوید : پس از آن که وحی قطع شد و ندای آسمانی خاموش گشت ، سخنی محکم تر از این کلام شنیده نشده است . علی و بنوه ، ص ۴۰

۲. روضة الوعظین ، ص ۲۱

شهید مطهری پس از اشاره به این مقاطع تاریخی و نمونه های عبرت انگیز ، می افزاید : افرادی در جامعه هستند که شعار تشیع سر می دهند ، اما روح شان با این مذهب مغایرت دارد . اینان با این که شاید برجستگی ها و امتیازاتی روشن داشته باشند ، ولی جنبه های تاریک روح شان چنان فروان است که نه تنها از صفت شیعیان جدا می شوند ، بلکه در صفات مخالفان اهل بیت و پیروان آنان قرار می گیرند .

خوارج مبارز و فداکار بودند ، عبادت می کردند و به احکام اسلامی و ظواهر شرعی پایبند بودند ، اما یکی از شگفتی های سیره حضرت علی (ع) این است که با اقدامی شجاعانه با این مقدس مآب های مغorer و متحجر به نبرد برخاست و به روی این افراد ظاهر الصلاح و عبادت پیشه شمشیر کشید .

اگر ما آنجا بودیم و آن چهره های حق به جانب را می دیدیم ، بی شک احساسات مان بر می انگیخت و می گفتیم کشیدن تیغ بر این عابدان شب و شیران روز روا نیست ، اما امام شیعیان حضرت علی (ع) افتخار می کنید که این نبرد چشم فتنه را در آورد . در حالی که هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت ، زیرا موج تاریکی و تردید بالا گرفته بود . (۱)

۱. ر.ک ، نهج البلاغه ، فرازی از خطبه ۹۲

ایشان خوارج را همچون سگ هار ، خطرناک قلمداد می کند ، یعنی آنان همچون سگی هستند که حامل بیماری مسری است و از شدت دیوانگی به هر کس می رسد گارش می گیرد و همه را مبتلا می کند .

شهید مطهری پس از این تحلیل های ارزنده فریاد می زند و ای به حال مسلمانان اگر گروهی مقدس ، منجمد ، نادان و بی خبر پا را در یک کفش کرده ، به جان این و آن بیفتد و بگویند حق همان است که ما تشخیص داده ایم .

کدام روح نیرومندی است که آستین بالا زده در برابر اینان بایستد و به مردم ثابت کند چنین قشرهایی کج فهم هستند ؟ وقتی گروهی جهالت و عبادت را با هم همراه سازند ، جدا سازی اش بسیار سخت است ، از دیدگاه اسلام چنین زهد و تقوایی بی ارزش است و حتی این عابدان نادان آلت دست دشمنان زیرگ و مانعی بزرگ برای رشد جامعه اسلامی می شوند . (۱)

۱. ر.ک ، مرتضی مطهری ، جاذبه و دافعه حضرت علی (ع)

اسلام تنگ نظری و کوتاه فکری را بر نمی تابد و چقدر خطرناک است که این کوتاه اندیشه تبدیل به یک عقیده دینی شود . البته برخی نیز بسیار شگفت انگیز ، دور اندیشه و عمیق بوده اند . اما طبعاً بسیاری از مردم بین این دو حالت قرار دارند ، نه چندان ساده اندیشه ، سطحی نگر ، کج سلیقه و کج فهم اند و نه از آن ژرف نگری برخوردارند .

اگر تاریخ علمای اسلام و مشاهیر فرقه ها و مذاهب را بررسی کنیم ، همین اختلافات را بین آنان می بینیم . این ظاهر بینی و سطحی نگری در مسائل اعتقادی ، کلامی ، فقهی و نیز

دیدگاه های اجتماعی همواره وجود داشته است و پیش بینی می شود که در آینده نیز کمابیش وجود داشته باشد.

برای نمونه در مسائل کلامی عده ای ، بیشتر متكلمين اهل تسنن و به ندرت از شیعیان ، بودند که تنها به ظواهر آیات و روایت بسنده می کردند و به خودشان اجازه نمی دادند در آنها دقت کافی به خرج بدهند .

برای مثال اوصافی را بر حسب آنچه از ظاهر کلام استفاده می شد برای خداوند اثبات می کردند و دیگر به خود رحمت نمی دادند قرائی را یافته ، ببینند که آیا حقیقت این کلام در لفظ است یا در معنای تمجازی و کنایی اش ، این گروه را در علم کلام " حشویه " (۱) می نامند .

۱. حشویه به گروهی از اهل حدیث اطلاق می شود که به تشبیه و تحسیم گرایش داشتند . برخی گفته اند چون آنان به جسم قائل بوده اند ، ایشان را محشو (تو پر) گفته اند و عده ای پادآور شده اند چون اینها در مجلس درس حسن بصری سخنان نادرست می گفتند ، وی دستور داد به حاشیه مجلس بروند . آنان در نقل احادیث و عمل به آن هیچ ضابطه ای را شرط نمی دانستند و در نتیجه مطالب زائد را وارد کلام اسلامی می کردند .

طوابیف و فرق دیگری نیز در مسائل گوناگون از اینان پیروی می کردند ، مانند فرقه های مجسمهت و مشبه (۱) که بسیار سطحی نگر بودند . برای نمونه ایشان حرکت از آسمان به زمین و مانند آن را به پروردگار نسبت می دادند و به استناد برخی ظواهر که بی تردید معنای ظاهری شان مورد نظر نبوده و قرائی برای اثبات معنای تمجازی شان وجود داشت ، به اثبات نظریه سطحی نگرانه خودشان می پرداختند .

۱. برخی افراد از آیات قرآن که صفات خداوند را ترسیم نموده اند ، چنین برداشت کرده اند که نوعی تشبیه و تحسیم برای حق تعالی وجود دارد . این افراد به ظاهر آیات متشابه تمسک نموده و دچار چنین خطای شده اند ، حتی برخی از آنان به تشبیه در ذات خدا گرانیده و گرفتار تجسم آشکار گردیده اند ، آنگاه برای رهایی از بیامدهای عقیده باطل خود گفته که البته جسم بودن خداوند همچون سایر اجسام نمی باشد . علی ربانی گلپایگانی ، فرق و مذاهب کلامی ، ص ۲۸۵ - ۲۸۳

در مسائل فقهی در بین جوامع عامه (اهل تسنن) ، گرایش ظاهری وجود داشته که به ظاهر روایات فراوان استناد می کردند و نیز در میان شیعیان اخباری گری مطرح است ، اینها نمونه هایی از سطحی نگری در مسائل دینی و اعتقادی ، چه در زمینه کلام و چه در فقه و فروعات دینی است . طبعاً هنگامی که اینها با مباحث اجتماعی بیامیزد و در این قلمرو با دیدی سطحی و کم عمق همراه شود ، دید فقهی و کلامی خدشه دار شده ، آثاری بسیار نامطلوب بر جای می ماند .

به همین سبب علمای با بصیرت ، اهل فرات و ژرف نگر ، همچون دیده بانی برای اعتقادات و پاسداری برای سنگرهای نظری باید بکوشند با تدبیری نیکو جلوی این انحرافات ساده انگارانه را بگیرند . آنان باید بدون ایجاد تنش در جامعه ، با روشی مطلوب ، افکار را به سوی

مسیری درست جهت داده ، از افتادن مردم در چنین دره ها و دام های انحرافی عقیدتی ، فقهی و فکری جلوگیری کنند .

این طبیعی است که در هر مکتب فکری درست ، کسانی با مسائل اصلی ، ساده و سطحی برخورد کرده ، به عمق مطالب نرسند ، ولی اینان می توانند برای کسانی که می خواهند به حقیقت مکتب برسند ، زحماتی بیافرینند . در این روزگار نیز کما بیش این مسائل بوده و هست . امام راحل (ره) بارها از چنین افرادی نالیده و آنان را به صورت هایی مناسب با ویژگی هایشان برای مردم معرفی کرده اند تا مردم چنین کسانی را بشناسند و آگاه باشند که در دام نیفتند . (۱)

۱. امام خمینی (ره) درباره افراد مقدس نما و اهل جمود چنین فرموده است : امروز جامعه مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می گیرند و به اسم اسلام به اسلام صدمه می زند ... اینها هستند که اگر یک نفر پیدا بشود ، بگوید باید زنده باشید ، بباید نگذارید ما زیر پرچم دیگران زندگی کنیم ... مخالفت می کنند ... این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد ، هر گاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحت های مکرر بیدار نشده و به انجام وظایف برخاستند ، معلوم می شود تصورشان از غفلت نیست ، بلکه درد دیگری دارند ، آن وقت حساب شان طور دیگری است . امام خمینی ، ولایت فقیه ، ص ۱۳۲ - ۱۳۳

شهید آیت الله مطهری نیز با چنین افرادی برخورد داشت ، زیرا هر کس بخواهد به منزله مصلح اجتماعی ، رهبر دینی و دیده بان اعتقادی به عرصه های فرهنگی ، تبلیغی و اجتماعی گام نهد ، خواه ناخواه با این گونه افراد رویرو می شود . البته این قشرهای منجمد و متحجر ، گروهی منحرف اند و برای رشد و بالندگی جامعه اسلامی و اسلام واقعی و راستین بسیار خطرناک .

شهید مطهری این خطرها را یادآور شده و هشدار می دهد ، اگر چه علی (ع) را عبدالرحمن بن ملجم مرادی به شهادت رسانید ، ولی عامل این حادثه ناگوار ، جمود و خشک مغزی بود . خطر جمود را نباید دست کم گرفت ، زیرا کسی که عقیده ای متحجر دارد ، از آن دفاع و به طرف مقابل بگونه ای غیر اصولی حمله می کند . این روش برای اسلام بسیار آسیب زاست و بدینی و نفرت به وجود می آورد .

با نگاهی به اندیشه های استاد مطهری می توان فهمید ، قشری گری ، ویژگی هایی دارد که با آنها افراد اهل انجام افکاری و کلامی را می شناسیم . از جمله این ویژگی ها می توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱. گذشته گرایی ، مخالفت با نوآوری و پویایی ، تعصب خشک و انعطاف ناپذیری .
۲. بی اعتمایی یا نداشتن تحمل در برابر افکار دیگران ، به رسمیت نشناختن تفاوت های فکری قشرهای جامعه و انتقاد ناپذیری .
۳. شکل گرایی ، ظاهر بینی و برداشت سطحی .
۴. بی اعتمایی به بینان های عقلی و پرهیز از تعقل و تدبیر .
۵. دوری جستن از دستاوردهای علمی و رشد معرفتی جامعه و تبلی فکری .

۶. راحت طلبی در داوری ها ، متهم ساختن بیجا و قضاوت های کلیشه ای ، تخیلی و موهوم .
۷. عوام زدگی ، نداشتن شناخت عمیق و روحیه علمی ، شخصیت زدگی ، ستیزه جویی در بحث ها و دوری از جدال احسن .
۸. خشونت به جای قاطعیت ، مغالطه گری ، غلو ، افراط گری و اعتقاد به خرافات ، امور خیالی و غیر واقعی . (۱)

۱. ر. ک ، مرتضی مطهری ، تعلیم و تربیت اسلامی ، ص ۵۱ و ۵۴ و ۲۸۴ . ده گفتار ، ص ۲۰۲ و ۲۰۶ . امدادهای غیبی در زندگی بشر ، ص ۷۰ ، مجموعه آثار ، ج ۲ ، ص ۲۲۵ - ۲۳۴

• ظاهر گرایی دینی ، آفت جامعه اسلامی :

آبا کافی است ما نیز مانند برخی بگوییم : چون صرفیین چنین کردند ، ما هم چنین می کنیم؟ آبا با این نوع رفتار پاسخ خدا را داده ایم ؟ باید با هوشیاری بیشتر ، خطرهایی را که در کمین عقاید ، ارزش ها ، احکام و نظام اسلامی است شناسایی کنیم . بالاترین خطرها کدام است ؟ دقت کنید ! این جمله را یادداشت کنید ! اگر باور کردید ، پیگیری و گرنه روی آن فکر کنید .

" شدیدترین خطرهایی که دین و جامعه اسلامی را تهدید می کند ، انحرافاتی است که به نام دین انجام می شود و کسانی با لباس دیانت آنها را مطرح می کنند ". اگر یک کافر ملحدی سخنی علیه دین بگوید ، تأثیر چندانی ندارد ، زیرا مردم می دانند چنین کسی دشمن دیانت و مخالف اسلام است .

اما اگر کسی با عنوان طرفدار دین ، به ویژه اگر لباس دینی بر تنش باشد ، علیه مبانی فکری ، اعتقادی و ارزشی کار کند ، سخنی بگوید یا رفتاری نشان دهد ، خطرش هزاران بار بیشتر از خطر کفار است . این همان آفت کشنده ای است که مولا امیر مؤمنان (ع) در سراسر نهج البلاغه از آن نالیده است .

ما باید هوشیار باشیم و آن روزنه هایی که شیطان از آنها وارد می شود و ایمان جوانان ما را هدف قرار می دهد بشناسیم و بدانیم این روزنه ها را چه کسانی می گشایند . انحرافات دینی را دشمنان آغاز نمی کنند و اگر هم بخواهند انحرافی در دیانت پدید آورند ، کسی به حرف شان گوش نمی دهد .

طبق نص قرآن کریم ، انحرافات دینی را اغلب علماء آغاز می کنند :

• « ... وَمَا احْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءُهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْيًا يَيْئَنُهُمْ ... » ، " ولی جز

کسانی که کتاب بر آنها نازل شده و حجت ها آشکار گشته بود ، از روی حسدی که نسبت به هم می ورزیدند ، در آن اختلاف نکردند . " (بقره/۲۱۲)

• « إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا يَبْيَهُمْ »

، " هر آینه دین در نزد خدا اسلام است و اهل کتاب راه خلاف نرفتند ، مگر از آن پس که به حقانیت دین آگاه شدند و نیز از روی حسد (این مسیر را پیش گرفتند) . " (آل عمران/ ۱۹)

• « وَمَا تَرَقُّوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا يَبْيَهُمْ » ، " از روی حسد و عداوت فرقه نشدند ، مگر از آن پس که به دانش دست یافتند . " (شوری/ ۱۴)

• « وَآتَيْنَاهُمْ بَيْنَاتٍ مِّنَ الْأُمُرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا يَبْيَهُمْ » ، " و آنها را درباره آن دلایلی روش دادیم و در آن از روی حسد و کیه اختلاف نکردند ، مگر آنگاه که دانش یافتند . " (جائیه/ ۱۷)

باید از این خطرها آگاه باشیم و خود را برای پاسخگویی به هر قیمت ممکن آماده کنیم . حد پایانی این کار شهادت و آن نیز افتخار ماست . امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ای که نوف بکالی نقل کرده ، می فرماید :

« مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِي نَ سُفِّكَتْ دِمَائِهِمْ وَ هُمْ بِصَفَّى نَ ، أَلَا كَوْنُوا إِلَى سُومِ أَحَى سَيِّئَاتِنَا

الْعُصَصِ وَ إِلَى شَرَبَوْنَ الرِّتْقِ ! قَدْ وَالله لَقَوَالِهَ فَوَفَّاهُمْ أُجُورَهُمْ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ حَوْفِهِمْ . أَىْ نَ

أَخْوَانِي الَّذِي نَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَ تَضَوَّا عَلَى الْحَقِّ ؟ أَىْ نَ عَمَّارَ وَ أَىْ نَ ابْنَ التَّهْيَانَ وَ أَىْ نَ

ذَوَالشَّهَادَتَيْنِ ؟ وَ أَىْ نَ نَظَرَاهُمْ مِنْ أَخْوَانِهِمْ الَّذِي نَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنَىِهِ وَ أَبْرَدَ بِرْؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرِهِ

، »

" آری ! آن دسته از برادرانی که در جنگ صفين خونشان ریخت هیچ زیانی نکرده اند ، که امروز وجود ندارند تا خوراک شان غم و غصه و نوشیدنی آنان خونابه دل باشد . به خدا سوگند آنها خدا را ملاقات کردند و پاداش آنها را داد و پس از دوران خوف آنان را در سرای امن خویش جایگزین فرمود . کجايند برادرانی که به راه حق رفتند و با حق در گذشتند ؟ کجاست عمار ؟ کجاست پسر تیهان ؟ و کجاست ذوالشهادتین ؟ و کجايند همانند آنان از برادران شان که بیمان جانبازی بستند و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند . " (۱)

سپس امام دست به محاسن مبارک خویش گرفته ، مدتی گریست و به بیانات خود ادامه داد.

۱. نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۲ ، بند هفتم ، تذکر الشهداء من الاصحاب

شهید آیت الله مطهری نه تنها زیان نکرد ، بلکه با شهادت به آرزوی دیرینه خود رسید . زیان برای ماست که این شخصیت ارزشمند را از دست دادیم و تا مدت ها جانشینی برای او

نخواهیم یافت . باید گوشه هایی از کارهایی که ایشان یا امثالش انجام دادند ، دنبال کرده ، خطرش را به جان بخیریم و در راه ترویج دین نه از دشمنان بترسیم نه از ظاهر سازان . کسانی که به ظواهر و مسائل سطحی بستنده می کردند نمی توانستند حرکت عمیق و ریشه ای مطهری را تحمل کنند و بدین جهت او را با سرزنش های خود می آزدند . مطهری نیز تاب ظاهر گرایی آنان را نداشت و بدین سبب تنها بود .

اما او از راهش دست برنداشت و هنگامی که وظیفه اش را باز شناخت ، پیش رفت تا در تاریکی هایی که این خودی های نادان به وجود آورده بودند ، چراغ هایی را روشن کند . او تنها به دادن شعار بستنده نکرد و به میدان عمل گام نهاد .

مطهری از این که محافل و مراسمی گسترش می یابد که در آنها دوستی بدون شناخت نسبت به دین و معمومین ترویج می شود ، ناراحت بود . وی نوحه خوانان غوغایگری را که در این مجالس فریاد می زند و گهگاه تحریفات ، بدعت ها ، خرافات و مسائل متضاد با سیره و سخن ائمه (ع) مطرح می کردند ، نمونه کسانی می دانست که در سوره حجرات از آنها یاد شده است .

همانان که با فریاد و نعره رسول خدا را مخاطب قرار داده ، جملاتی عوامانه بر زبان جاری می ساختند . خداوند این افراد را از چنین روشی نهی کرده ، زیرا بی ادبی مقدمه ای برای از بین بردن اعمال است . قرآن اعتراض می کند که چرا اینان با عباراتی سخیف ، لحنی نامناسب و نامأнос به گفتگو با رسول اکرم (ص) می پردازند .

نیاید فراموش کرد ، همین ظاهر گرایی و پرهیز از ژرفابخشی به فرهنگ مذهبی و معنوی است که برخی جوامع را به انحراف کشانده است . ظاهر گرایی بنی اسرائیل موجب شد آنان گوساله سامری را هم سنگ معجزات نبی خدا تلقی کنند و همانگونه که با ازدوا شدن عصایی به موسی ایمان آوردند ، با در آمدن صدایی از حلقوم گوساله به طریقه سامری دل بستند .

جنبه مهم خیانت اهل کوفه به حضرت علی (ع) و بهانه جویی در یاری آن حضرت و فرزندانش امام حسین (ع) و امام حسین (ع) همین سطحی نگری ها ، توجه به احساسات و ترویج مسائلی به دور از معرفت بود .

در تبیین شخصیت ها باید کوشید انگیزه ها ، اهداف ، جهت گیری های دینی و سیاسی اصل قرار گیرد ، نه شکل کارها . شهید مطهری به این امور توجه داشت و می کوشید جامعه را از انجماد فکری و کلامی بپیراید و در این راه وظیفه اش را انجام داد و از هیچ چیز نهراستید . اگر چه احترام کردن و شعار دادن نیکوست و ثواب دارد ، ولی این کجا و آن کجا . (۱)

۱. اقتباس از سخنرانی در مدرسه مروی تهران ۱۲/۲/۱۳۸۶ . سخنرانی در جمع اساتید مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، ۱۳۸۶/۲/۱۲ . سخنرانی به مناسبت فرا رسیدن بیستمین سالگرد شهادت آیت الله مطهری ، کرمان ، ۱۳۷۸/۲/۱۶ . سخنرانی در دانشکده تربیت معلم قم ، ۱۳۷۲/۲/۱۱

« فصل ششم »

سدی در برابر سیل تحریفات و شباهات

• اهمیت شباهه زدایی :

گرچه مردم مسلمان با مفهوم جهاد شهادت آشنا هستند و ارزش آنها را می دانند ، اما درباره مراتب آن کمتر بحث شده است . باید دانست جایگاه شهیدان با هم تفاوت دارد . برای شناخت دیدگاه اسلامی درباره رتبه های شهدا می توان به حدیثی از امام یازدهم اشاره کرد .

شخصی نزد امام حسن عسکری (ع) آمد و گفت : ای آقای ما ، اگر یکی از برادران شیعه ما در دست کفار اسیر شده ، جانش در خطر باشد ؛ از سویی دیگر شخصی از شیعیان گرفتار یک بداندیش و گمراه شده که البته نمی خواهد او را بکشد ، ولی شباهی هایی القاء می کند که ایمانش ضعیف شود ، نجات دادن کدام یک ارزش بیشتری دارد ؟

گرچه شاید برای رهایی شخص اول خود به خطر افتاده ، کشته شوم ؛ رهایی شخص دوم تنها نیازمند فرصت و نیرویی است که نگذارم عقیده اش دگرگون و ایمانش زایل شود ، با آن که خودش سالم و حتی به دور از زیان مالی و جانی است .

امام در پاسخ فرمودند : آیا می دانی این دو قلمرو چقدر با هم تفاوت دارند ؟ آن مرد گفت : آمده ام از شما بپرسم در میان این دو راه تکلیفم چیست . امام (ع) فرمودند : در کنار دریایی ایستاده ای ، گنجشکی در دریا افتاده و در حال غرق شدن است ، در کنارش هم مؤمنی شریف و ارزشمند در آب غوطه می خورد و هر لحظه امکان دارد در آب غرق شود ، باید کدام را نجات دهی ؟

ثواب کدام بیشتر و نجات کدام مقدم است ؟ اگر آن پرنده را برهانی ، آن دیگری که انسانی شریف است خفه می شود . مرد پاسخ داد : بسیار روشن است ، البته باید آن شخص را نجات دهم ، زیرا آن پرنده در برابر چنین انسانی ارزشی اندک دارد .

امام فرمودند : به همان اندازه که نجات آن مؤمن بر نجات آن پرنده کوچک برتری دارد ، حفظ ایمان یک انسان از امواج شباهه ها بر نجات مسلمانی که تنها از نظر بدنی و جانی در دست کفار اسیر است و هر لحظه امکان دارد کشته شود ، برتری دارد .

حضرت نفرمودند : چون امام هستم و چنین می گویم ، باید تعبدآ و بدون چون و چرا بپذیری ! بلکه با استدلال ، ذکر مثال و مقایسه کاری کردند که آن شخص با فکر و خرد خود اهمیت موضوع را درک کند .

امام فرمودند : شخصی که در دست کفار یا مشرکان اسیر است و تو نتوانستی نجاتش دهی و سرانجام به شهادت رسید ، یا با شکنجه و آزار از پای در آمد ، طبعاً به بهشت می رود . پس چه چیزی را از دست داده است ؟ چند روزی زندگی در این دنیا و لحظاتی نفس کشیدن را . او نه تنها چندان زیانی نکرده ، مقامی ارجمند را هم به دست آورده است .

اما شخصی که در باتلاق شیوه ها گرفتار شده است و هر لحظه بیم آن می رود که ایمانش از دست برود ، اگر یک قرن هم در این دنیا زندگی کند ، سرانجام چون از نظر اعتقادات دچار مشکل شده ، بدیخت می شود و شاید به جهنم برود .

این فرد اگر چه چند روز از زندگی دنیوی را به دست بیاورد ، ولی خوشبختی جاویدان او در سرای دیگر دچار خطر می شود . از دست دادن چند روز از این ایام فناپذیر بهتر است یا باختن آن زندگی طبیه جاوید ؟ به همان اندازه که سعادت ابدی ارزشیش بیش از زندگی چند روزه این دنیای ناپایدار است ، رهایی آن مؤمن از دست شیاطین و شبهه افکنان ، ثواب بیشتری دارد .

اگر از بزرگی نام و مقام گوینده این سخنان بگذریم و وجوب احترام و فرمان برداری در برابر امام یازدهم را هم فراموش کنیم ، خود ماجرا بسیار واضح ، دارای استدلالی قوی و مقایسه ای جالب توجه است و با تأمل در آن می توان اهمیت شبهه زدایی از دل های مؤمنان را دریافت .

تفاوت شهید مطهری با دیگر شهدای گرانقدر این است که او در راه نجات دلهای انسان های مؤمن از شر زندیقان و ملحدان به شهادت رسید . او در خون خویش غلطید تا مردم مسلمان در مرداد انحراف غوطه نخورند . او رفت تا اسلام بماند و تا زمانی که انسان ها از آثار فکری شهید مطهری بهره می گیرند و خط ، نوشته یا سخنی از او باقی است ، همواره برایش ثواب شهادت می نویسند .

او با خدا پیمان بست که جان ، فکر و عمرش را در راه حق تقدیم کند و به پیمانش وفا کرد . برخی به او گفتند : دست از این کارها بردار به بهای جانت تمام می شود ، اما او در پاسخ گفت : آیا مرا از چیزی که آرزویش را دارم بیم می دهید ؟ ! (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه علوم پزشکی مشهد ، ۱۱/۲/۱۹۷۰ . سخنرانی در دانشگاه تهران ، ۱۹/۲/۱۳۶۹

• چراغ هدایت :

اگر چه عده ای مانند مطهری طبق منطق قرآن پیش رفته ، کوشیده اند به مردم شناختی بدهند تا آنها خودشان حق را از باطل تشخیص دهند ، گروهی می کوشند به مردم بقولانند شما قدرت تمیز ندارید و هیچ نمی فهمید . کلام وحی مهمترین مسائل را پیش روی تعلق و خرد مردم قرار می دهد و می گوید در اینها تأمل کنید ، مگر عاقل نیستید ؟

• « فَذِلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأُئَيْ تُصْرَفُونَ ، » این الله پروردگار حقیقی

شماست ، بعد از حقیقت جز گمراهی چیست ؟ پس به کجا می روید ؟ " (یونس/۳۲)

• « ... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيْ الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ » ،

" آیا آن که به حق راه می نماید به متابعت سزاوارتر است ، یا آن که به حق راه می نماید و خود نیز نیازمند هدایت است . شما را چه می شود ؟ چگونه حکم (قضاؤت = ارزشیابی) می کنید ؟ " (یونس/ ۲۵)

• « أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ × مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ × أُمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَةُ إِلَيْ يَوْمٍ

الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ × سَلْهُمْ أُتْهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمُ » ،

" آیا با تسليم شدگان چون مجرمان رفتار می کنیم ؟ شما را چه می شود ؟ چه سان داوری می کنید ، یا با ما پیمانی که به روز قیامت کشد بسته اید ، به هر کدام حکم کنید حق با شما باشد ؟ از ایشان بپرس کدام شان ضامن چنین پیمانی است . " (قلم/ ۴۰-۳۵)

مگر پس از راه حق جز گمراهی وجود دارد ؟ راه حق یکی و جز آن هر چه هست گمراهی است . این بیان قرآن است ، اما برخی می گویند : نه ! راهها چندان تفاوتی ندارند ، یکی می خواهد از این سمت برود و دیگری از آن سوی ، نباید حساس بود . (۱) اما این منطق درست نیست ، وقتی چراغ های هدایت و نورافکن ها را روشن کردند و می توان آن را به وضوح تشخیص داد ، اکنون اگر کسی بگوید نشناختم ، از او پذیرفته نیست .

۱. در منابع غرب کثرت باوری به پلورالیسم موسوم است . این نظریه لزوم کثرت عناصر و عوامل در جامعه و مشروعیت آنها را باور دارد و عقیده اش بر این است که تنوع آراء و عقاید در جهت مصالح عموم مفید است . راه درست یکی نمی باشد ، مسیر صحیح بسیار زیاد است و از هر طریقی می توان به حقیقت رسید . پلورالیسم می گوید : باید عقاید و آرای دیگران را اگر چه به نظرتان باطل باشد ، پذیرید . خاستگاه اصلی نظریه کثرت باوری آمریکاست و لیبرال های این کشور بیش از همه بر آن تأکید می کنند .

آیا در راه شناخت حق می توانیم آزادانه تلاش کنیم ، تا حق را بشناسیم ؟ بی تردید کسی برای درک این حقیقت جلوی شما را نمی گیرد ، اما آن تلاشی ارزش دارد که در راه درست قرار گیرد . اگر کسی در یک مسیر بیابانی ، وسط صحراء حرکت کند و در حالی که به کویر و نمکزار خیره شده است ، بکوشید تا به مشهد برسد ، تلاشش ثمری ندارد ، زیرا هر چه تندتر برود ، از مقصد دورتر می شود . گرچه انگیزه اش درست بوده ، اما شرطش را رعایت نکرده است .

انسان آزاد است برای شناخت حق تحقیق کند و کسی نباید جلوی او را بگیرد ، اما راه شناخت حق آثار و نشانه هایی دارد . خداوند آدمی را چنان رها نکرده است که به هیچ روی نتواند حق را از باطل باز شناسد ، اگر چشم بصیرت و دیده خرد را بگشايد به زودی و آسانی گمراه نمی شود .

راهزنان مسیر حق ، نخست خرد و عقل افراد را می دزدند تو می گویند شناخت عقلانی نداریم ، این موج فکری نو که در کشور برخاسته بدین سبب است که برخی می خواهند

قدرت تعقل را از انسان بگیرند . دیگر هر چه داد بزنیم ، می گویند : دور بشوی ، نزدیک بشوی ، حق اصلاً قابل شناخت نیست ، معرفت یقینی امکان ندارد ، ما این راه را رفته ایم و به جایی نرسیده ایم ، اما قرآن در این باره نظر در خورد توجهی دارد :

• « قُلْ أَنْدُعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَرَدُّ عَلَيْ أَعْقَابَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَثُ »

الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَيِ الْهُدَىٰ ائْتَنَا قُلْ إِنَّ هُدَىَ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرَنَا

إِنْسَلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » ،

" بگو : آیا سوای الله کسی را بخوانیم که نه برایمان سود دارد و نه زیان می رساند ؟ و آیا پس از آن که خداوند ما را هدایت کرده است همانند آن کس که شیطان گمراهش ساخته و حیران بر روی زمین رهایش کرده ، از دین بازگردیم ؟ او را یارانی است که به هدایت ندایش می دهند ، که نزد ما باز گرد . بگو هدایتی که از سوی خدا باشد واقعی است و به ما فرمان رسیده که در برابر پروردگار جهان تسلیم باشیم ". (انعام/۷۱)

مکاتب فلسفی گوناگون ، فرقه ها و احزاب مختلف ، هر کدام انسان را به سوی خود می کشند تا آنجا که گیج و گمراه شده ، نمی داند چه بگوید و کدام را انتخاب کند . قرآن می گوید راه صحیح و روشن داریم ، خدا در وجودت عقل قرار داده و در بیرون پیامبران را فرستاده تا تو را هدایت کنند ، با وجود این دو حجت باطنی و ظاهری ، چرا به وسوسه های شیاطین گوش می دهی ؟

دست کم نخست باید بررسی شود راهی که خدا و پیامبران مشخص کرده اند کدام است ، سپس مکتب ها ، فرقه ها و حزب ها بررسی شود . مخالفان می گویند : شناخت برای انسان میسر نیست ، حتی اگر هزار سال هم در پی آن باشد ، چیزی به دست نمی آورد و حق را از باطل باز نمی شناسد .

استاد مطهری در این مسیر تکاپو می کرد تا هوشیاری و بیداری در مردم و به ویژه در نسل جوان پدید آورد ، که مراقب راههای باطل باشند ، به ترکستان نروند ، سرگردان نشوند ، قوه درونی و خرد خویش را به کار انداخته ، به دنبال چراغ هدایت باشند و فریب ظاهر سازی های فرقه های باطل را نخورند . چشممه معرفت آنان را سیراب می نماید ، در حالی که آب شور و تلخ گودال های نمکی بر تشنگی می افزاید و چه بسا باعث و خامت حال آدمی شود .

مطهری همچون یک دیده بان ، مردم را راهنمایی می کرد تا در میان امواج تبلیغات خطرناک ، جان به سلامت بیزند و به هدف مطلوب انسانی خود برسند . تأکید او بر این بود که پیمودن راه حق سخت است ، اما همت های بلند ، هدف های عالی و انگیزه های قوی این دشواری ها را تحمل پذیر و آسان می کند .

راستی چرا انسان نیروهای درونی را تنها در جهت ساختن یک زندگی مرفه و بی دغدغه به کار گیرد ؟ این وضع چقدر دوام دارد ؟ اگر عواملی این آسایش را تهدید نکنند یا از بین نبرند ، باز پایداری آن بسیار نیست و سرانجام پس از چند صباحی به پایان می رسد .

اما اگر هدف والاتر شود ، یعنی تنها به فکر فراهم کردن وسایل آسایش نباشد ، بلکه به این بیندیشد که چه کنم تا خداوند از من راضی باشد و انسانیم کامل شود ، چه خدمات ارزنده ای می توانم برای جامعه انجام دهم ، تا دین خود را به پاسداران دیانت ، فدایکاران و شهیدان ادا کرده باشم ؛

آنگاه راحت تر زندگی می کند ، نگرانی اش کاهش می یابد ، فشارهای روحی اش کم می شود ، با مردم راحت تر ارتباط برقرار می کند و بدینی ها ، نفرت ها و کینه هایش کم می شود .

شهید مطهری در پی این بود که نگرش مردم را به چنین سمت و سویی بکشد . او به جوانان آموخت در برابر جریان های فکری مرتبه خطر را باور و در مقابل این تهدیدهای کشنده احساس مسئولیت کنند . وی به آنان گوشزد می کرد هنامی که این آفت ها را به درستی شناختید ، آستین بالا بزنید و معرفت و ایمان خود را افزایش دهید . سپس این موفقیت ها را به دیگران نیز سرایت دهید ، منتظر نباشید دیگران برایتان کاری کنند ، بلکه خودتان به میدان بباید تا کار پیش روید .

شخصیت استاد مطهری بگونه ای بود که دردها را شناسایی می کرد و در پی درمان آنها بود . البته مرتبه تقوی و ایمان او با این تقوایی که در برخی از افراد وجود دارد ، بسیار تفاوت داشت . برخی تا جایی پیش می روند که به منافع شان آسیبی نمی رسد ، جان خود را از همه چیز عزیزتر می دانند ، تا جایی انجام وظیفه می کنند که نان و آب شان فراهم باشد و تا زماں احساس مسئولیت می کنند که خطری تهدیدشان نکند .

اما شهید مطهری با آب بصیرت ، زیر بنای فکری قوی و تقوای شدید و آگاهانه اش به پیشواز خطرها می رفت و چون احساس مسئولیت می کرد می گفت : " اسلام از جان من عزیزتر است ". بیاییم بکوشیم همچون مطهری ارزش اسلام را درک کنیم و درجات تقوای خود را بالا ببریم ، تا بتوانیم در این راهی که آن عزیزان سرافرازانه رفتند ، گام هایی درست ، سودمند و اثر بخش برداریم . (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه صنعتی شریف ، ۱۳۷۱/۲/۱۱

• کشتی نجات :

گرچه همه مؤمنان نیروهای نهفته درونی بسیاری دارند ، ظرفیت خود را نمی شناسند و نمی دانند با تلاش خود چقدر می توانند دیگران را از گمراهی نجات دهند . نمونه ای نادر که موفق شد در راه هدایت نسل جوان و سایر قشرها ، گامهایی سودمند و ارزنده بردارد ، استاد مطهری بود .

فضائل این مرد بسیار بود ، اما شاید بزرگترین امتیازش آن باشد که در هر حال و هر برده ای از عمرش کوشید تا بفهمد وظیفه اش چیست و بزرگ ترین خدمت در راه راهنمایی دیگران و رهایی شان از گمراهی کدام است . او از هیچ فرصتی برای گام برداشتن در این راه کوتاهی نکرد ، همواره می خواست رو به جلو برود ، چه آن زمانی که در حوزه بود و چه آن وقتی که احساس کرد به دلیل شرایطی باید به جز روش سنتی حوزه ، از روشی دیگر بهره برد .

او می دانست که سربازان شیطان ، سنگرهای دانشگاه را اشغال کرده اند و در این محیط علمی و آموزشی کسی نیست که بتواند پاسخگوی شباهات و اشکالات وارد شده بر دین باشد و اگر هم باشد راه استفاده اش را نمی داند . او فهمیده بود که عده ای چنین توانی دارند ، اما حصاری دور خود کشیده مشغول کارها و پژوهش های خوش هستند ، توجهی به محیط پیرامون ، نسل جوان و قشرهای جامعه که در معرض الحاد و نابودی هستند ندارند و اگر هم دارند نمی دانند باید چگونه و از کجا آغاز کنند .

بنابراین او کوشید در حوزه علمیه معلوماتی کسب کند ، تا بتواند تکلیفی را که بر او واجب شده و وظیفه ای را که خداوند برایش معین کرده است ، انجام دهد . در کنار فراگیری علم ، با مطالعاتی جنبی ، خود را آماده کرد تا بتواند در محیط دانشگاه برای این نسل شنese و در معرض نابودی و گمراهی ، خدمات فرهنگی مناسب ارائه کند .

استاد مطهری عهده دار چنین برنامه ای شد تا ناب ترین ، عمیق ترین و ژرف ترین مباحث کلامی و حکمت اسلامی را به زبانی ساده ، رسما و قابل فهم و درک برای نسل جوان و نیز با برخوردی صمیمی ، عاطفی و با ملاحت بیان کند .

وی عاشق کارش بود و به شدت با التقط و انحرافات عقیدتی مبارزه می کرد ، گرچه گاهی در گوش و کنار برخی شاگردانش حرکاتی می کردند و او را یاری می دادند ، ولی مطهری خودش محور مبارزات در دانشگاه ، یعنی مرکز نشر افکار گوناگون ، بود . (۱)

۱. سخنرانی در مراسم تجلیل از استادان و محققان مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) ۱۴۸۲/۲/۱۴

شما نیز می توانید با درس خواندن ، در مسیری گام بردارید که بسیار با ارزش باشد . در روایتی آمده است که شخصی از امام معصوم می پرسد : من از ثواب مرزبانی و مرزداری بسیار شنیده ام ، آیا بروم نگهبان مرزهای سرزمین مسلمین شوم و از قلمرو آنان دفاع کنم ، یا به دنبال آموختن بروم ؟

حضرت پاسخ می دهنده : این دو قابل مقایسه نیست ، ثواب تحصیل معارف و نقشی که این تلاش برای هدایت انسان ها دارد با پاداش مرزبانی و جهاد در راه خدا برابر نخواهد بود . آن

شخص شگفت زده می شود و امام که این شگفتی را می بینند ، می فرمایند : اگر تو مرزبان شوی ، نفعش برای جامعه اسلامی ، جلوگیری از یورش دشمن به سرزمین مسلمین است و این یعنی حفظ بخشی از سرزمین که امکان دارد به دست دشمن بیفتند و نگهداری قسمتی از دارایی مسلمین که در صورت کوتاهی از مرزبانی در اختیار دشمن قرار می گیرد ؟

و در نهایت شاید نجات جان چند نفر که در مخاطره قرار می گیرد . چه بسا این جان های نجات یافته ، پس از مدتی بدون توشہ به سرای دیگر بروند و سعادت جاوبدان را در آغوش نگیرند ، حال اگر یک نفر جامعه ای را از گمراهی نجات دهد ، کشتنی غرق شدگان شود ، به امدادشان شتافته و گروهی را هدایت کند ، تلاش او موجب می شود که آنان تا ابد از عذاب الهی رهایی یابند و به رحمت بی پایان الهی برسند .

این مثال اهمیت و ارزش راهنمایی مردم در مسائل دینی و اعتقادی را به خوبی نشان می دهد . اهمیت این مسئله وقتی روشن تر می شود که جامعه اسلامی در معرض خطر گمراهی باشد ، ضلالتی سیل آسا که چون طوفانی شدید مردم را تهدید می کند . اگر مسلمانان هدایت شده در معرض کفر و الحاد قرار بگیرند ، خسارتش بسیار بیشتر از آن است که کافری در گمراهی خود باقی بماند .

مؤمنان دوستان خوب ما و سرمایه های معنوی ارزشمندی هستند که امکان دارد به دشمن تبدیل شوند ، اگر کسانی بتوانند در سطحی گسترده از این فساد جلوگیری و فریب خوردگان را راهنمایی کنند ، کارشان با هیچ عبادت دیگری قابل مقایسه نیست .

تقریباً نیم قرن پیش ، امواجی منفی که آهنگ ماتریالیسم (۱) و کفر داشتند به ایران هجوم آوردند و گروهی از جوانان را در کام ماده گرایی و افکار ملحدانه فرو بردند . مؤمنان و عالمان متعهد بسیار خون دل خوردند .

۱. ماتریالیسم دیالکتیک ، یا ماده باوری نظریه ای بود که توسط انگلس در کتاب های آنتی دورینگ و دیالکتیک طبیعت فرمول بندی شد و مارکس هم به طور پراکنده از آن بحث هایی به میان آورد . بر اساس این نظریه بنیان هستی بر ماده استوار است و تمامی صورت های هستی ریشه مادی دارند که بر اساس قوانین دیالکتیک دگرگون می شوند . انگلیس این برداشت را از فلسفه آلمانی که در اندیشه هگل به کمال خود رسیده بود برگرفت . کل فرایند حرکت تکامل غیر مکانیکی و کیفی است که از سطوح پایین به بالا حرکت می کند ، اما قوانین طبیعی حاکم بر کل این فرایند مستقل از اراده و کنترل انسان هستند .

انگلیس با الهام از اندیشه های هگل اعتقاد اشت تمام جهان طبیعی ، تاریخی و فکری تحت عمل سه قانون قرار دارد : قانون تحول کمیت به کیفیت و بر عکس (قانون جهشی) ، قانون تداخل اضداد و قانون نفی نفی . گئورگی پلخانف دوست و هم فکر انگلیس و لنین اعتقاد داشت که ماتریالیسم تاریخی را می توان از این قوانین به دست آورد . لنین این سه قانون را پذیرفت و استالین تغییراتی در آن پدید آورد و دیکتاتوری پرولتاپیا را مطرح کرد و اصل نفی نفی را کنار گذاشت . (اقتباس از فرهنگ های علوم سیاسی)

عالی مجهود زحمت می کشید و جوانی را به اسلام ، دیانت ، نماز و مسجد پرورش می داد ، وقتی این جوان وارد دانشگاه می شد ، نماز شب خوان بود ، اما یک سال در آن فضای غبار آلود و نامید کننده می شد منکر خدا !

کسی که دامن همت به کمر زد و در برابر این امواج خروشان ایستاد ، علامه مطهری بود و او علامه طباطبایی را کمک کرد تا فلسفه های مادی را نقد و از موازین اعتقادی، با حکمت های عالی و برهان های قوی دفاع کند . اگر شهید مطهری در این عرصه ها گام نمی نهاد ، شاید میلیون ها مسلمان گمراه می شدند ، او بود که این التهاب های انحرافی را سرکوب و این موج مخرب را برطرف کرد . (۱)

۱. سخنرانی در یادواره شهدای کرمان ، ۱۰/۲/۱۳۸۰

• افشاری انحراف :

تبلیغات دروغین ، داستانی است که هم تاریخ بگونه ای انکار ناپذیر نقل کرده ، هم در متون دینی آمده است و نیز بالاتر از همه اینها ، قرآن به روشی بر آن تصريح می کند ، قرآن بارها می فرماید هیچ پیامبری را نفرستادیم ، مگر این که او را مسخره کردند ، (۱) هیچ پیامبری را مبعوث نکردیم ، مگر این که گفتند شاعر است یا دیوانه . (۲)

۱. وَلَقَدِ اسْتَهْزَيْءَ بِرُسْلِ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ، پیامبرانی را هم که پیش از تو بودند ، مسخره می کردند ، پس استهزاء کنندگان را عذابی که به ریشخندش می گرفتند فرو گرفت . (انعام/۱۰) و نیز ر . ک رعد/۲۲ ، انبیاء/۴۱

۲. قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ، گفت این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده است ، دیوانه می باشد . (شعراء/۲۷) و نیز ر.ک صافات/۳۶ ، دخان / ۱۴ ، ذاریات / ۳۹ و ۵۲ . طور / ۲۹

پس یکی از رفتارهای کفار با انبیاء این بود که کاری کنند تا دیگران به سخن و دعوت آنان بی اعتنا باشند . اگر این تبلیغات دروغین مؤثر می شد ، به هدف خود می رسیدند . آنگاه نه کسی به فرستادگان الهی ایمان می آورد و نه کسی تصدیق شان می کرد . دشمنان نیز هنگمی که حامیانی می یافتند ، مسئله را جدی تر گرفته ، به آزار روانی و فیزیکی انبیاء مانند تبعید کردن و کشتن آنان می پرداختند ، (۱) اینها نمونه هایی بسیار دارد .

۱. .. يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَتَّلُّونَ الْبَيْنَ بَعْيَرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ، به آیات خدا کافر شدند ، پیامبران را به ناحق کشتن و نافرمانی کردند و تجاوز ورزیدند . (بقره/۶۱)

یکی از راههایی که برای مبارزه با دعوت انبیاء به کار می رفت ، تحریف تعالیم و آموزه های آنان بود . یعنی وقتی در روش های پیش گفته موفق نمی شدند ، برای این که مردم را از مسیر حق منحرف کنند و به مقاصد شوم خود برسند ، می گفتند ما می پذیریم که این شخص پیامبر و کلامش صحیح است ، اما آنچه او گفته این نیست که شما می گویید ، ما گفته های او را بهتر می دانیم :

• « فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَسْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا كَتَبْتُهُ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ » ، " پس وای بر آنهایی که کتاب را به دست خویش

می نویسند تا سودی اندک برند و می گویند که از جانب خدا نازل شده ، بس وای بر آنها بدانچه نوشتنند ، وای برآنها از سودی که می بردند . " (بقره/79)

عده ای بودند که نمی گفتند حضرت موسی (ع) یا سایر انبیاء دروغ می گویند ، یا پیامبر نبوده اند ، بلکه می گفتند : پیامبر بوده اند ، اما توراتی که حضرت موسی (ع) آورده نزد ماست (۱) و آن که شما می گویید تورات نیست . این یکی از کارهایی بود که در زمینه تحریف لفظی انجام می دادند .

۱. پس از مرگ حضرت موسی (ع) نسخه تورات نزد گروهی از یهود بوده که بنا به توصیه آن حضرت ، هر هفت سال آن را برای مردم می خوانده اند ، بنابراین تحریف و دستیرد در آن برای حافظانش خیلی آسان بوده است و دیگران از آن اطلاعی نداشتند .

اما این که اوضاع آن روزگار چگونه بود که می توانستند با تورات چنین کنند ، خود داستانی دارد . در آن دوران امکانات چاپ یا مانند آن نبود ، هنگامی که کتاب آسمانی نازل می شد ، تنها گروهی اندک می توانستند بنویسند و نسخه برداری کنند . همیشه از افتخارات رجال کنیسه (۱) این بود که نخسنه های تورات را پیش خود نگاه می داشتند و آنها را به کسی نشان نمی دادند . به همین سبب گاهی فرستی پیش می آمد که خودشان هم چیزی بنویسند و بگویند اینها نسخه هایی است که نزد ما بوده است .

۱. کنیسه یا کنیت به معبد یهود و نصارا گویند ، امروزه معبد یهود را کلیسا ، معبد مسلمانان را مسجد و جامع و معبد بت پرستان را هیکل می گویند . (اقرب الموارد)

شایع تر از تحریفات لفظی ، تحریف معنوی بود ، یعنی می گفتند منظور حضرت موسی (ع) یا عیسی (ع) از فلان سخن ، این است که ما می گوییم ، نه آنچه شما می فهمید . این عیناً همان تفسیر متون یا قرائت جدید از یک متن دینی است که در ادیان پیشین فراوان به چشم می خورد . پیگیری پیشینه تاریخی این موضوع نشان می دهد ، اگر چه تفسیر متون به منزله شاخه ای از فلسفه مطرح نبوده ، ولی تفسیرهای نادرست متون دینی پیشینه ای بسیار دیرین دارند .

در اسلام برخی از این کارها انجام شدنی نبود ، تحریف لفظی قرآن امکان ندارد ، زیرا خداوند خود ضمانت کرده است که الفاظ قرآن تا روز قیامت دست نخورده باقی بماند ، (۱) بنابراین کسی نمی تواند ادعا کند قرآن راستین نزد من است ، اما کتاب آسمانی پیشین چنین نبوده اند .

۱. إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ، ما قرآن را نازل کرده ایم و خود نگهبانش هستیم . (حجر/۹)

برای نمونه از کتاب اصلی حضرت عیسی ، یعنی انجیل ، چیزی باقی نمانده است . چهار کتاب هست که چهار نفر دیگر نوشتنند و به نام کتاب مقدس در اختیار مسیحیان گذاشته اند ، (۱)

از کتاب های پیامبرانی چون نوح و ابراهیم (۲) و زبور داود (۲) هم چندان اطلاعی در دست نیست .

۱. حضرت عیسی بن مریم (ع) چهار سال قبل از مبداء تاریخ میلادی به دنیا آمده و در حدود سی سالگی دعوت خود را شروع نموده است ، مدت دعوت عیسی (ع) سه سال طول کشیده است ، کتاب آسمانی عیسی که مردم را به آن دعوت کرده ، انجیل است . این کتاب مقدس بر اثر حوادث گوناگون تاریخی از بین رفته است ، به طوری که اثری از آن نمانده است . بعد از این که انجیل اصلی از بین رفت ، حواریون عیسی آن را بازنویسی کردند ، چنان که امروزه نزد مسیحیان چهار انجیل ، متی (مصحف اول دارای ۲۸ باب و ۱۰۷۰ آیه) ، انجیل مرقس (۱۶ باب و ۱۶۷۸ آیه) ، انجیل لوقا (۲۴ باب و ۱۲۸۲ آیه) و انجیل یوحنا (۲۱ باب و ۸۷۶ آیه) قرار دارد ، این کتاب ها از نظر تعداد باب و آیات اختلافات زیادی دارند و مشخص است از انجیل اصلی بسیار فاصله دارند .

۲. طبق برخی از روایات بر حضرت ابراهیم (ع) کتاب آسمانی صحف نازل گردید که شامل ده صحیفه بود .

۳. کتاب حضرت داود (ع) زبور بود که به آن مزمیر هم می گویند . این اثر حاوی سرودها و دعاها ی است که حضرت داود بنی اسرائیل را می خواست و به همین دلیل تمام آن به نام اوی معروف است . ولی جمع آوری این سرودها در حدود هزار سال از زمان حضرت موسی تا ایام عزرا انجام یافته است . مزمیر یا زبور به پنج بخش تقسیم می شود که برخی مزمارهای آن به افراد دیگری که گمنام هم بوده اند ، منسوب می باشد . (گلی زواره)

گچه قرآن از تحریف لفظی مصون است ، ولی تحریفات معنوی امکان دارد ، اگر نهج البلاغه امیرالمؤمنین (ع) را مرور کنید ، خواهید دید در آن زمان که هنوز چند سال از رحلت پیامبر اکرم (ص) نگذشته بود ، امام علی (ع) از دست کسانی که قرآن را غلط تفسیر می کنند ، می نالد :

• « وَأَكَّهُ سَيِّاتِي عَلَى كُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانَ لَى سَ فِي هِ شَى أَخْفَى مِنْ الْحَقِّ وَ لَا أَظْهَرُ مِنْ الْبَاطِلِ وَ لَا

أَكَّرَ مِنْ الْكِذْبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ لَى سَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سَلَعُهُ أَبُورُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا ثُلِّيَ حَقِّ

تَلَاقِتُهُ وَ لَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنِ الْمَوْضِعِ وَ لَا فِي الْبَلَادِ شَيْءٌ انْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَ لَا أَعْرَفُ مِنَ

الْمُنْكَرِ فَقَدِ بَدِ الْكِتَابَ حَمْلَتُهُ وَ تَنَاسَاهُ حَفْظَتُهُ فَالْكِتَابُ مُؤْمِنٌ وَ أَهْلِهِ طَرِيدَانَ مَنْفَعَانَ وَ صَاحِبَانَ

مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقِ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِي هُمَا مَؤْوِي ، فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ

لَى سَا فِي هِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَى سَا مَعَهُمْ لَانَ الْضَّالِّ لَا يَوْقَفُ الْهُدِيَ وَ إِنَ اجْتَمَعَا » ،

" همانا پس از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ به خدا و پیامبرش نباشد . و نزد مردم آن زمان کالایی کسادتر از قرآن نیست ، اگر آن را درست بخوانند و تفسیر کنند و متعاری پر رونق تر از قرآن یافت نمی شود ، آنگاه که آن را تحریف کنند و معانی دلخواه خود را رواج دهند ، در شهرها چیزی ناشناخته تر از معروف و شناخته تر از منکر نمی باشد .

حاملان قرآن آن را واگذاشته و حافظان قرآن آن را فراموش می کنند . پس در آن روز قرآن و پیروانش از میان مردم رانده و مهجور می گردند و هر دو غریبانه در یک راه ناشناخته سر گردانند و میان مردم پناهگاهی ندارند . پس قرآن و پیروانش در میان مردم اند ، اما گویا حضور ندارند ، با مردم اند ، ولی از آنها بریده اند ، زیرا گمراهی و هدایت هرگز هماهنگ نشوند ، گرچه کنار یکدیگر قرار گیرند ".

این پیشگویی ها را اکنون می توان درک کرد . کسانی که از تحریف لفظی قرآن نامیدند و چاره ای جز بازی با معانی قرآن ندارند ، نظریه ای را مطرح و آن را دستاویز خود ساخته اند ، نظریه ای که می گوید از یک کلام حق می توان فهم های متفاوتی به دست آورد و معلوم نیست فهم شیعه از قرائت سنی ها بهتر باشد و چه بسا قرائت پیروان ادیان دیگر از قرائت ما مسلمانان جالب تر باشد .

البته این مسئله چیز تازه ای نیست ، اما کسی که امروز دامی نو گسترانیده ، جان هیک (۱) است ، او کتاب هایی در این زمینه نوشته که مطالبیش مورد اعتقاد بزرگان قرار گرفته است . البته عواملی نیز وجود دارد که کمک می کند گروهی فریب این تحریفات را بخورند ، از جمله آن که التزام به موازین دینی در دنیای کنونی برای برخی دشوار است .

۱. جان هیک ، از فلاسفه معاصر است که موضوع کثرت گرایی دینی را مطرح کرد و تقریباً در همه آثارش این موضوع مطرح شده است . البته این نظریه مبتنی بر الهیات لیبرالیستی بوده و مستقیماً از پروتستانیسم لیبرال به وجود آمده است . وجود کثرت گرایی جان هیک عبارتند از : تسامح ، یعنی پیروان دیگر ادیان محترم شمرده شوند ، نجات ، یعنی غیر مسیحیان می توانند به نجات افراد این آیین نائل گردند .

هیک می گوید تمام ادیان بر خلاف تفاوت های ظاهر ، در ابراز حقیقت واحدند . در واقع این تفکر می گوید حقیقت ، رستگاری ، نجات و کمال منحصر به دین خاصی نیست و همه ادیان از حقیقت بهره ای دارند و پیروان ادیان در عین داشتن اعتقادی خاص ، می توانند در کنار هم زندگی کنند . این هم زیستی مسالمت آمیز را به تولرانس یا تسامح تعبیر کرده اند .

امروزه نظریاتی جدید با جاذبه هایی دروغین مطره است که گرچه دین ، آنها را نمی پسندند ، ولی افراد ظاهر بین را قانع می کند . بنابراین شرایط برای گمراهی آنان و سقوط شان در این مرداب فراهم می شود .

هیچ جنایتی بدتر از پنهان سازی حقایق دین ، جلوگیری از گسترش آنها یا تحریف شان وجود ندارد ، در اقوام گذشته این تحریفات می شد و در امت اسلامی نیز این کارها امکان دارد . علمای اسلام وظیفه دارند نخست جلوی این تحریفات را بگیرند ، سپس مردم را به سوی راه حق ارشاد کنند و آنان را از غلطیدن در این گرداب ها برحذر دارند .

ادله عقلی ، شرعی و روایی فراوان وجود دارد که این حرکت ضروری است و اگر واجب عینی قطعی نباشد ، برای علما واجب کفایی است . آنان باید حقیقت دین را آشکارا به مردم بگویند و اگر سکوت کرده ، در برایر تحریفات خاموش باشند و اجازه دهند حقایق دین با تحریفات لفظی و معنوی وارونه و باعث گمراهی مردم شود ، بی تردید به فاجعه ای رضایت داده اند که از جنایت بنی امیه در کربلا ، بدتر و اسف بارتر است .

قاتلان سیدالشهداء گناهی سنگین مرتکب شدند ، عزیزترین افراد و پاک ترین خون ها را بر زمین ریختند و آن همه ظلم و جنایت کردند ، اما چقدر توانستند به دیانت مردم ضرر بزنند و آنها را گمراه کنند ؟ خداوند اراده فرمود با وقوع این حادثه در کربلا ، نه تنها آسیبی به ارزش ها نرسد ، بلکه دین الهی و سنت محمدی زنده و ارزش های معنوی شکوفا شدند .

شهید مطهری برای جلوگیری از تحریفات به پا خاست ، قلم به دست گرفت ، سخنرانی کرد ، کلاس تشکیل داد ، به افشاگری پرداخت ، مقاومت کرد و حقایق را باز گفت ، زیرا می دید گروهی دارند با روش های گوناگون ، اعتقادات ، باورها و سنت های اصیل را تحریف می کنند .

او هنگامی که دید بحث جبر و اختیار ، عدل الهی و موضوع سرنوشت انسان ها بگونه ای تحریف شده در میان جوامع اسلامی مطرح شده است و مردم برداشت هایی نادرست از این موضوعات دارند و حتی برخی می خواهند انحطاط مسلمانان را به سرنوشت جبری آنان مرتبط کنند ، با سخنرانی و نوشته هایی ارزشمند ، حقیقت بحث های کلامی و فلسفی مسائل اسلامی را در این قلمرو باز گفت .

همچنین زمانی که مشاهده کرد در نشریات برخی گروه های به ظاهر اسلامی و آثار شماری از روشنفکران مسلمان ، تحریفاتی درباره جهان بینی اسلامی وجود دارد ، مجموعه ای را در همین موضوع طی سال های ۵۶ و ۵۷ نگاشت .^(۱)

۱. واپسین اثر قلمی استاد مطهری کتاب مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی است که در این طرح ایشان بخش امامت و رهبری را هم در نظر گرفته بود ، اما متأسفانه فرصت تألیف آن را به دست نیاورد .

آن شهید وقتی می دید برخی مذاحان ، مرثیه سرایان ، روضه خوان های حرفه ای کم سواد و نیز تعزیه خوانان برای ایجاد سوز و گذاز کاذب و گریاندن مردم ، از حوادث کربلا و حماسه عاشورا برداشتی نادرست دارند ، هدف امام حسین (ع) را تحریف می کنند و تاریخ این قیام شکوهمند را از مسیر اصلی و هدف مقدس آن خارج می کنند ، در یک مجموعه سخنرانی و یادداشت ارزشمند ، که همه آنها چاپ شده و در اختیار علاقمندان قرار گرفته است ، مردم و شیفتگان ساحت خامس آل عبا را از این تحریفات آگاه کرد و حقایق و وقایع اصیل این حرکت پر بار و مقدس را برای آنان باز گفت .^(۱)

۱. کتاب حماسه حسینی حاوی مجموعه سخنرانی ها و یادداشت های شهید مطهری درباره حادثه کربلاست که در ضمن آن ، بسیاری از افکار غلط ، برداشت های نادرست و تحریفات لفظی و محتوایی قیام کربلا را باز گفته است .

همچنین در زمان رژیم پهلوی ، گروهی از نویسندهای داخلی و نیز برخی مستشرقان ، با نوشتن کتاب های تاریخی کوشیدند تحریفی در مسیر تاریخ ایران پدید آورده ، روابط ایران و اسلام را بر خلاف آنچه بوده است ، معرفی کنند و مردم را به دوران باستان و روزگار پیش از سالام توجه دهند .

برای نمونه تأکید کردند برخی مقاومت‌ها، مانند شعوبیه، گسترش زبان فارسی، تصوف و حتی تشیع، ایستادگی روح ایرانی در برابر اسلام است و ادبیات و حکیمانی چون فردوسی و شیخ شهاب الدین شهروردی مظہری از این مقاومت‌اند.

شهید مظہری در برابر این تحریف به پا خاست، او نخست طی سخنرانی‌هایی با عنوان خدمات متقابل اسلام و ایران، حقایقی را در این زمینه باز گفت. سپس خطاهای این مورخان و اغراض برخی نویسنده‌گان داخلی و خارجی را افشا کرد. (۱) تکمیل شده این بیانات با افروده‌هایی در قالب کتابی چاپ شد. (۲)

۱. کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، پس از مقدمه‌ای مفصل درباره ملیت و نژاد و دیدگاه اسلامی در این باره، در سه بخش تدوین یافته است. در دومین بخش خدمت اسلام به مردم ایران تشریح گردیده و در سومین بخش خدمات علمی، فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی و نقش ایرانیان در شکوفایی تمدن اسلامی و گسترش اسلام در برخی مناطق آسیا و افریقا ارزیابی شده است. در مباحثی از این کتاب، شهید مظہری اشتباههای مورخان ایرانی و برخی غربی‌ها را درباره رابطه ایران و اسلام و چگونگی گسترش تشیع در این سرزمین به طور مستند نقد و رد کرده است.

۲. سخنرانی در دانشگاه تهران، ۱۳۸۰/۲/۱۰. سخنرانی در مسجد اعظم قم به مناسبت سالگرد شهادت استاد مظہری، ۱۳۷۹/۲/۱۱

• دفاع مقدس در برابر تهاجم فکری:

چیزی که مظہری، سال‌هایی پربرکت از عمر باعترض را برایش صرف کرد و جانش را نیز بر سر آن نهاد، مبارزه با انحرافات فکری بود که امروزه نمونه‌هایی بسیار در جامعه ما دارد. بی‌شک اگر او اکنون زنده بود، اجازه نمی‌داد برخی از این کژروی‌های فکری مطرح شود، زیرا پیش از طرح شبهه، پاسخی را می‌نوشت، بحث‌یم کرد و اصلاً زمینه طرح چنین شبھه‌هایی را از بین می‌برد.

برای نمونه همین قرائت‌های جدید که با آن مبانی فکری اسلام، انقلاب و حتی سخنان امام خمینی (ره) و شهید مظہری را تحریف می‌کنند، چیزی جز نسبت دروغ نیست و اگر مظہری زنده بود، بی‌شک هیچ یک از اینها را نمی‌پذیرفت. (۱)

۱. پاسخ به سؤالات در جمع دانشجویان دانشگاه تبریز، ۱۳۷۸/۲/۱۲

در روزگار مظہری، اگر شبھه‌ای مطرح می‌شد، اینگونه نبود که در لابلای کتاب‌های فلسفی و کلامی بگردند و پاسخی را بیابند، بلکه به قول علامه طباطبایی (ره) شبھه‌ها نقل قهوه خانه‌ها شده بود. تردیدهای گوناگونی که از در و دیوار می‌بارید، در باورها و انسجام مذهبی مردم گسل‌ها و گستاخانه‌ها به وجود می‌آورد، نشریات، جراید و رسانه‌ها به ویژه تئاتر و سینما نیز با دامن زدن به شبھهات، به افزایش این امواج ویرانگر کمک می‌کردند.

برخی فکر می کردند با همان روش فقه و اصول که پیش از این در حوزه ها برای رفع نیازهای روزمره استفاده می شده ، می توان شباهات را پاسخ داد ، ولی طولی نکشید که روشن شد این طور نیست ، بلکه اینها مقولاتی ویژه است و روشی ویژه می طلبد .

می پرسند آیا اصلاً خدایی وجود دارد ؟ اگر خدایی هست آیا حق دارد به بندۀ اش تکلیف کند ؟ اگر خدا به کسی چیزی الهام کند، آیا راست است ؟ این شباهات را امروز نیز در کتاب ها ، نشریات و کلاس های دانشگاه مطرح می کنند .

یادم هست در روزهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی ، استادی که حتی مدعی دفاع از اسلام بود ، سر کلاس دانشکده الهیات گفته بود : هیچ دلیلی برای اثبات وجود خدا نداریم و همه دلیل هایی که پیش از این ارائه شده ، مخدوش است .

آیا می توان در برخورد با چنین شباهه ای که اساس دین را مورد تردید قرار می دهد ، از روایت و حدیث بهره برد ؟ البته شاید در برخی از فرمایش های ائمه (ع) یک استدلال عقلی ، کلامی یا برهانی باشد که خوب است انسان آن را یاد بگیرد و برای طرف نقل کند . البته آن هم نه به منزله تعبد ، بلکه در حکم درسی از مکتب امام ، می تواند در مناظره با مخالفان و شباهه ها مفید باشد . خود ائمه (ع) با دهربیون (۱) مبارزه می کردند .

۱. دهربیون به کسی می گویند که قائل به دهر به معنای زمان بوده و حوادث را مستند به دهر می داند . به عبارت دیگر کسی که به خدای مدیر جهان اعتقادی ندارد ، دهربیون نامیده می شود . اما الدهریة فالحسن هو الذى اعتمد عليه . (تهافت التهافت ، ص ۱۴۱ . الكشاف ، ص ۴۸۰

اما آیا می توانیم پاسخ هر شباهه ای را از میان متون دینی ، یا با ابزاری که در فقه به وسیله قواعد اصول استدلال می شود بیابیم ؟ خیر ، زیرا این کار نیازمند نوعی مطالعات و روش ویژه ای در بحث است ، که با شیوه های ما در علوم نقلی و به ویژه فقه و اصول تفاوت دارد . لازم بود با نگاهی نو و نگرشی جدید ، با استناد به منابع اصیل مندرج در قرآن و حدیث این کار انجام شود .

شهید مطهری پایه گذار چنین سبکی بود تا بتواند در برخورد با بحث ها و شباهات ، هم از عقاید اسلامی دفاع کند و هم با اصول محکم عقلی و برهانی به پرسش های تردید برانگیز پاسخ دهد . او با چنین روشی ، راه ارزشمندی را پیش روی ما نهاد و ما باید آن را ادامه داده ، در مسیر خود پیش رویم و اینگونه آفت ها و علف های هرز را از میان برداریم . (۱)

۱. سخنرانی در مدرسه مروی تهران ، ۱۲/۲/۱۳۸۶

برخی می خواهند ایمان و پایبندی به ارزش ها را از مردم بگیرند و با گام نهادن در مسیر شیطان ، همان کاری را بکنند که استادشان از روز اول سوگند خورد انجام دهد :

• «قَالَ رَبُّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوِيَّهُمْ أَجْمَعِينَ × إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَصِّصِينَ»

، "شیطان گفت : ای پروردگار من ، چون مرا نومید کردی ، در روز زمین بدی ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم ، مگر آنها که بندگان با اخلاص تو باشند ".
(حجر/۴۰-۳۹)

اغوا کنندگان جنی و انسی هرگز تمام نمی شوند :

• «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوَحِّي بَعْضُهُمْ إِلَيْ بَعْضٍ رُّحْرُفَ الْقَوْلُ غُرُورًا

ولَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَدَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ » ، " و همچنین برای هر پیامبری دشمنانی از

شیاطین جن و انس قرار دادیم ، برای فریب یکدیگر سخنان آراسته القاء می کند . اگر پروردگارت می خواست چنین نمی کرد ، پس با افترایی که می زند ، رهایشان ساز .
(انعام/۱۱۲)

همه شیطان ها جنی نیستند ، انسان هایی شیطان صفت ، با باطنی ابلیس گونه وجود دارند که در میان ما زندگی می کند . نباید قیافه های حق به جانب ، سخن های به ظاهر جذاب و نوشته های جالب آنان فریب مان دهد . باید در عمق افکار و ژرفای اظهارات شان اندیشید و از اهداف و انگیزه هایشان برای طرح چنین موضوعاتی آگاه شد .

برخی افراد به نام تقویت اسلام و در قالب یک موضوع دقیق فلسفی در جمع گروهی که با این مفاهیم و الفاظ حتی آشنایی مقدماتی ندارند ، شبهه هایی را مطرح و بی هیچ پاسخی جلسه را ترک می کند .

گاهی انسان در یک محفل علمی با متفکران همتای خود وارد بحث علمی شده ، سؤالی می پرسد و پاسخش را نیز می خواهد . این اشکالی ندارد ، ابن کمونه^(۱) از حکما بود . او شبهه ای را در توحید مطرح کرد که بسیاری از حکیمان بزرگ نتوانستند پاسخش را بدهنند ، اما طرح این شبهه در یک جلسه فلسفی و در جمع خواص حکمت بود .

۱. ابن کمونه ، عزالدوله سعد بن منصور بن سعد بن حسن بن هبة الله بن کمونه فلسطینی بغدادی ، دانشمند و فیلسوف اواخر قرن هفتم هجری صاحب تأییفاتی چون شرح تلویحات سهروردی ، تنقیح الابحاث فی البحث عن الملل الثلاث ، شرح اشارات ابن سینا و شرح الصائف سهروردی می باشد . وی صاحب شبهه مشهور در توحید است که ملا صدرا در شرح هدایه و لاهیجی در گوهر مراد آن را نقل و رد کرده اند . وفات وی به قولی در سال ۶۸۳ هجری و به نقلی در سال ۶۹۰ هجری اتفاق افتاده است . (گلی زواره)

اگر کسی انگیزه علمی دارد ، باید پرسش خود را از حکیمان و اهل فن بپرسد ، نه این که با طرح و نشر شباهات ذهن جوانان را آشفته سازد . کدام دشمن اسلام و انقلاب و با چه نیرویی می تواند اینگونه با اعتقادات و مقدسات بجنگد و باورهای اصیل و پاک را ضعیف کند ؟

اینان از بعثی ها خطروناک ترند ، بعثی ها به سرزمین ایران یورش آوردند ، گروهی جوان جان بر کف در برابریان به دفاعی مقدس برخاستند و پس از رزمی بی امان و به خذلان افکنند دشمن به شهادت رسیدند . گرچه مت加وزان جان اینها را گرفتند ، اما موفق نشدند ایمان شان را به سرقت برند .

اما این مارهای خوش خط و خال در لابلای قشرهای جامعه با ظاهری آراسته می خزند ، تا نیش زهرآگین خود را در روح و ایمان جوان فرو برند . ایشان به نام بحث های کلامی ، اعتقادی و فلسفی می گویند چیزی را نمی توانیم اثبات کنیم و حکمت و کلام پایه ای ندارد . اگر به ایشان بگویی شما خود در آن کتاب تان به این مسائل استناد کرده اید ، پاسخ می دهند : آن کتاب را نه سال پیش نوشته ایم و دیگر از آن وضع بیرون آمده ایم ، پوست انداخته ایم و آنها را باور نداریم .

چاره این شبیه افکنی ها ، مراجعه به اهل فن و تشکیل مناظره های تلویزیونی است ، سال هاست پنبه این افکار شووبینیستی (۱) و این سفسطه ها (۲) زده شده است . مطهری به دنبال این بود که اجازه ندهد چنین قارچ های سمی در جامعه برویند و تکثیر سرطانی بیابند .

۱. واژه شووبینیسم از نیکولا شون سرباز فدایی ناپلئون بنایارت گرفته شده است . علت این نام گذاری ، اطاعت بی پون و چرای شوون از ناپلئون بود . در زبان انگلیسی این لفظ کتابه ای برای هرگونه زیاده روی خود پرستانه به کار می رود .

۲. سفسطه قیاسی است که از وهمیات مرکب باشد و برخی گفته اند در آن مشبهات نیز دیده می شود و غرض آن به غلط انداختن خصم و ساكت کردن اوست . به آن مغالطه هم می گویند و کسانی که سفسطه بازی می کردند به سوفسطایی معروف اند . (گلی زواره)

بی شک اگر مطهری در بین ما بود ، گرچه اکنون روحش حضور دارد ، می گفت : " من عمر و جانم را در این راه فدا کردم تا تحریفی به وجود نیاید و در عقاید مردم فسادی شکل نگیرد . " او نسل جوان را از این تلاطم فکری و اعتقادی می رهانید و فریاد می زد اگر به راه من ایمان دارید ، همان را طی کنید ، البته باید از این خطرها استقبال کرد . (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه تهران ، ۱۳۶۹/۲/۱۹

• بیان حقایق :

باید میراث معنوی انبیاء و اولیاء را نه تنها به مردم مسلمان و امت مؤمن که به همه انسان ها برسانیم . هدایت مردم به گروهی خاص منحصر نمی شود ، بلکه امانتی است در دست علماء که باید در حد توان و با رعایت شرایط به جوامع بشری برسانند .

برخی از کسانی که خدمت وجود مقدس ولی عصر (ارواحنا له الفداء) رسیده اند ، با اعتراض آن حضرت روبرو شده اند که چرا معارف ما را به همه مردم روی زمین نمی رسانید ، چرا زبان اقوام را یاد نمی گیرید تا این علوم را به زبان هر ملت برایشان بیان کنید .

صرف نظر از این که شاید این نقل برای ما حجیت نداشته باشد ، دلایل عقلی و نقلی فراوانی هست که علماء باید تنها به عمل کردن به دستورات الهی و موازین قرآن و سنت اکتفا کنند ، بلکه پس از بهره مندی از هدایت الهی موظف اند دیگران را راهنمایی کنند :

• « وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا يَكُنُّونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَأَهُ ظُهُورِهِمْ وَأَشْتَرَوْهُ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَئْسَ مَا يَشْتَرُونَ » ، " خدا از صاحبان کتاب پیمان گرفت که کتاب خدا را برای مردم آشکار سازند و پنهانش نکنند ، ولی آنها پس پشت شان افکنندند و در مقابل بهای اندکی گرفتند ، چه بد معامله ای کردند . " (آل عمران/۱۸۷)

خداآوند تأکید می کند مبادا نکته ای پنهان بماند و مبادا اغراض ، وسوسه ها و شبجه هایی مانع رساندن حقایق دین به مردم و کتمان این میثاق الهی شود . البته با وجود پیمان محکمی که از علماء گرفته شده تا حقایق را تبیین کنند ، گاهی ایشان عمل نکرده اند .

شاید یکی از دلیل های این مسئله تبلیغی ، سیاستی و کاهلی باشد ، اما گاهی از این هم بدتر بوده است ، یعنی برخی برای به دست آوردن یا از دست ندادن منافع مادی ، تسهیلات و تکریم از سوی قدرت های حاکم ، به جای این که امانت الهی را به اهلش ، که همه انسان ها هستند ، برسانند ، در برابر بهره ای ناچیز از قدرت سکوت کرده اند . این پنهان سازی بسیار خسارت بار است و از نتایج مهم آن این است که مردم گمراه می شوند .

تعبیر قرآن برای چنین عالمانی بسیار کوبنده و سخت است :

• « إِنَّ الَّذِينَ يَكُنُّونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ الْلَّاعِنُونَ » ، " افرادی که دلایل روشن و هدایت کننده ما را پس از آن که در

کتاب برای مردم بیان شان کردیم کتمان می کنند ، هم خداوند لعنت می نماید و هم دیگر لعنت کنندگان . " (بقره/۱۵۹)

علمای بنی اسرائیل برای به دست آوردن دل سلاطین ، برخورداری از جاه و مقام و نیز دریافت ثروت ، حقایق دین را کتمان یا تحریف می کردند . وقتی پذیرفتیم بالاترین نعمت برای انسان ها وحی الهی است ، پس بزرگترین گناهان نیز محروم کردن مردم از این معنویت است . این همه روایاتی که درباره ارزش علم ، تعلیم ، علماء و منزلت دانشمندان نزد خداوند بیان شده ، برای چیست ؟ برای این که آنان وسیله ای برای انتقال ارزشمندترین مواهب الهی به مردم هستند .

شهید مطهری در زمرة عالمانی بود که در صف مقدم این میدان ایستاد ، موازین دین را با ملاحظی ویژه و در حد درک همه قشرهای جامعه باز گفت ، هنگامی که گروهی می خواستند

در تبیین این مباحث و معارف ، تحریفی انعام دهند ، به افساگری پرداخت ، کلام شان را نقد کرد و اشتباهات شان را یادآور شد . (۱)

۱. سخنرانی در مسجد اعظم قم به مناسبت سالگرد شهادت استاد مطهری ، ۱۳۷۹/۲/۱۱

آن شهید از کج اندیشی هایی که برخی درباره ایدئولوژی اسلام روا می داشتند و می خواستند با سوء استفاده از جایگاه های سیاسی و مبارزاتی ، چهره واقعی اسلام را دگرگون کرده ، حقایق اسلامی را به ویژه برای نسل جوان وارونه جلوه دهند ، سخت رنج می برد .

از سویی مقابله با این منحرفان را ، آن هم در شرایطی که همه قشرهای جامعه باید علیه استبداد و استکبار بسیج شوند ، روا نمی دانست و از سوی دیگر نمی توانست در برابر این انحرافات فکری سکوت کند . او خود می فرمود : " بیم آن دارم مشمول این آیه شریفه واقع شود که اگر سکوت کنید لعن الهی را شامل حال خود کرده اید ."

بنابراین او بین این دو حالت قرار گرفت ، پس کوشید در سخنرانی ها و نوشته های گوناگون ، لغشگاه ها را روشن و مردم را متوجه برخی تحریفات کند ، تا مبادا در آنها سقوط کنند . سرانجام مرحوم مطهری قربانی همین هدف مقدس شد ؛ یعنی بیان حقایق اسلام و مبارزه با انحرافات فکری و عقیدتی و بدعت هایی که در دین به وجود آورده بودند .

رهبر عظیم الشأن انقلاب در سخنانی که به مناسبت شهادت ایشان بیان کردند ، ایشان را اسلام شناس راستین معرفی و تأکید فرمودند همه مردم برای شناختن اسلام صحیح ، از آثار شهید مطهری استفاده کنند .

به برکت این فرمایش کتاب های آن مرحوم مکرر چاپ شده ، در دسترس همه قرار گرفت و جوانانی که جویای حق هستند از این نوشته های ارزشمند بهره می برند و اسلام واقعی را می شناسند . به این ترتیب گرایش های انحرافی هم تا حدی بسیار به انزوا کشیده شد . (۱)

۱. مصاحبه رادیویی به مناسبت سالگرد شهادت استاد مطهری

• تفکیک حق از باطل :

هر کس ، هر ادعای باطلی داشته باشد ، می تواند آن را با پیرایه هایی از حقیقت تدوین کند و این مسئله دارای پیشینه ای بسیار است . از هزاران سال پیش ، شیاطین این مسائل را القاء می کردند ، همان مطالبی را که امیر مؤمنان (ع) در نهج البلاغه فرموده اند :

«فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبِسِ الْبَاطِلِ ،

انْقَطَعَتْ عَنْهُ السُّنُنُ الْمَاعَدِيَّنَ وَلَكِنْ إِنْ يُوْخَذُ مِنْ هَذَا ضَغْثٍ فَمَزْجَانٌ فَهُنَا لَكَ إِسْتَوْلِي الشَّيْءَ طَانٌ عَلَى

اوْلَى أَئِهِ وَإِنْجُو ... » ، " پس از اگر باطل با حق مخلوط نمی شد بر طالبان حق پوشیده نمی

ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص می گشت ، زبان دشمن قطع می گردید . اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند ، آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیزه می گردد (و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند ، نجات می یابند) .^(۱)

۱. نهج البلاغه ، خطبه ۵۰ ، فراز دوم

فطرت انسان در پی باطل نیست ، بلکه حق را دوست دارد و انسان ها هنگامی که بفهمند چیزی حق نیست به دنبالش نمی روند . البته حق هیچگاه با باطل کنار نمی آید ، بلکه شیاطین مردم را فربی می دهند .

آن ظاهری از حقیقت می سازند ، ولی محتوا و باطنش باطل است . اگر باطل و حق با هم ترکیب نمی شدند ، دشمنان دستمایه ای برای مخالفت با حق نداشتند ، پس با شرارت می کوشند دستاویزی بیابند تا علیه مؤمنان و حق جویان سخن گویند .

البته وقتی لغش ها وجود داشته باشد ، بهانه و دستاویز فراهم می شود ، اگر می شد حق را به طور کامل از عناصر باطل تفکیک کرد ، دیگر امکان مخالفت وجود نداشت . معاندان در صورتی می توانند با حق درگیر شوند که پیرایه هایی به آن بسته و خرافاتی به آن ضمیمه شود ، آنگاه جرأت می یابند تبلیغات خود را آغاز و انتقاد یا زبان درازی کنند ، چون شهادمت مخالفت با خود حق را ندارند ، زیرا سرنوشت مردم ملکوتی و حق جوست .

أهل باطل حرکتی خلاف را در نظر می گیرند ، پوششی از حق برایش فراهم می کنند و آن را به صورتی زیبا جلوه می دهند و در واقع یک ماده سمی ، تلخ ، مرارت آور و هلاک کننده را با لایه ای از شیرینی می آرایند و می گویند بفرمایید !

وقتی مردم می چشند ، می گویند خوشمزه است ، اما نمی دانند وقتی این سطح شیرین مکیده شد ، آن زهر کشند ، حیات انسانی را تهدید می کند . اهل باطل می گویند ما اصلاح طلب هستیم ، ولی می خواهند آنچه را مصلحان انجام داده اند ، ویران کنند .^(۱) ادعا دارند ما دموکرات هستیم ، ولی مردم را عذاب می دهند و امنیت را از آنان می گیرند .

۱. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ، چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید ، می گویند ما مصلحانیم . (بقره/۱۱)

خوشبختانه بسیاری از علماء و فضلا در این زمینه ها قلم زدند و کتاب هایی نوشتنند ، اهل فن بیکار نمی نشینند ، احساس مسئولیت کرده ، حقایق را روشن می سازند و کف های باطل را از این جویبار باصفا کنار می زندن .

اما گروهی که فرصت این بررسی ها را ندارند و توانایی تحقیق را هم در خود نمی بینند ، باید در سخنان دشمنان دقت کنند ، زیرا حرف های آنها متناقض است و یک جور حرف نمی زندن . آنان نخست می گویند دین و اسلام را قبول داریم ، سپس می گویند آخوندها بد فهمیده اند و

آنچه ما درک کرده ایم درست است ؛ پس ازان هم یکی دو اشتباه از کسی که مقصوم و مصون از خطأ نیست پیدا می کنند .

برای نمونه در حاشیه کتاب اسفار که چندین جلد است ، حاج ملا هادی سبزواری عبارتی دارد ، در میان این همه مطلب علمی و فلسفی می کاوند تا یک جمله از یک حکیم بیابند و بگویند پس حرف آخوندها باطل است و ما درست می گوییم .

می پرسیم ، بسیار خوب ، این مطلب شما مطابق با اسلام است ، بنابراین آیا باید اینگونه عمل کنیم ؟ می گویند : نه ! ما سند نمی دهیم . می پرسیم : پس چه می فرمایید ؟ پاسخ می دهند : فهم انسان متغیر است و هر روز امکان دارد مطلب جدیدی بیابد !

اگر از ایشان بپرسیم آیا قرآن را که اصلی ترین منبع شناخت اسلام است قبول دارید ؟ می گویند ما با قرآن مشکلی نداریم ، اما وقتی بر اساس قرآن مطلبی را که انکار ناپذیر هم نیست با کمال وضوح اثبات می کنیم ، چون با هوس های آنان سازگاری ندارد ، می گویند معلوم نیست این مطلب واقعاً گفته خداوند باشد !

اول می گفتند میان همه منابع دینی ، این کتاب شریف را قبول داریم ، اما اکنون وقتی در قرآن نکته ای پیدا می شود که بر خلاف نظرشان است ، در آن نیز تردید روا می دارند . آنان از اول نمی گویند کلام وحی درست نیست ، بلکه در عصمت پیامبر اکرم (ص) تشکیک می کنند که احتمال دارد او در فهم و دریافت سخنان خدا چهار خطأ شده است . آنچه به ما رسیده ، فهم و تفسیر پیامبر از وحی است ، نه خود وحی ! در پایان به اینجا می رستند که دلیلی بر وجود خدا نداریم !

هرگز روشن نیست اینان از چه اسلامی دفاع می کنند و در پی احیای چه چیزی هستند ، در اسلام اعتقاد به خدا و پیامبر از ضروریات دین است ، آیا می توان دین دار بود و اصول مسلم آن را مورد انکار یا تردید قرار داد ؟

چنین افرادی معتقدند احکام اسلام نیز هیچ ارتباطی با قوانین اجتماعی ندارند و دین یک رابطه شخصی با خداست . آنان فرقی بین دین داشتن و کفر قائل نمی شوند ، ولی تظاهر می کنند که اسلام را قبول دارند . اینها نمونه ای از آمیختن حق و باطل است .

ایشان چیزی را با صراحة انکار نمی کنند ، اما به تدریج پیش می روند و می گویند خدا و پیامبر نقد پذیر هستند ، احکام شرعی نیز مربوط به گذشته است و اسلام با اجتماع و سیاست کاری ندارد . از همین چند گونه سخن گفتن می توان فهمید اینان دروغگو ، شیاد و منافق اند .

این پراکنده گویی ، زیر و رو کردن و انکار احکام ، ضروریات و معارف اسلام که نامش را حمایت از اسلام نهاده اند ، چه معنایی دارد ؟ حرف هر کس را نباید دربست پذیرفت ، وقت کافی بگذارید ، مسائل را بررسی کنید ، به مطالعه پردازید ، هر چیزی را از اهلش بپرسید ، کتاب های مدعی را بخوانید ، خودتان در صدد تحقیق برآیید و حق را از باطل تفکیک کنید .

شهید آیت الله مطهری در صفحه مقدم کسانی بود که این تفکرهای انحرافی و مخرب را معرفی و نقد کرد و حقایق را روشن ساخت و با تأکید بر این مطلب که باطل وجودی تبعی ، طفیلی و موقت دارد ، یادآور شد آنچه استمرار دارد حق است . جامعه ای که به سوی این باطل ها

به طور ظاهری و موقت پیروز شود ، اما ناگهان حق از کمینگاه بیرون می آید و آن را نابود می کند .

شهید مطهری تأکید می کرد این نمودهای باطل و فراگیری ظلمت آن نباید شما را نامید کند . البته باید به ایمان و تقوا مجهر و مراقب باشید که اینها شما را فریب ندهند ، زیرا باطل نیروی حق را به خدمت می گیرد و مانند انگلی که از خون بدن انسان تغذیه می کند به سوء استفاده از نیروی حق می پردازد .

نیروهای باطل از وجود ایمان ، شرف ، اعتماد و اطمینانی که مردم به یکدیگر دارند سوء استفاده می کنند ، زیرا این عوامل هستند که اساس جامعه را تشکیل می دهند . آنان می خواهند در پناه این الفاظ دروغین زندگی کنند در پناه آزادی ، آزادی را از بین می برند .

اینها تأکیدهای شهید مطهری است . به تعبیر ایشان که البته از نهج البلاغه الهام گرفته است ، برخی انسان ها تحت تأثیر هواهای نفسانی خود قرار می گیرند و به دنبال خواسته های خوبیش می روند . آنان برای این که در این مسیر نادرست موفق شدند از نیروی حق استفاده و بدعتی را در لباس دین وارد می کنند ، (۱) زیرا می دانند اگر بگویند این را خود گفته ایم ، کسی حرف شان را نمی پذیرد .

۱. حضرت علی (ع) می فرمایند : انما بده وقوع الفتنه اهواه تتبع و احکام تتبع ، يخالف فيها كتاب الله و يتولى عليها رجال رجالاً على غير دين الله ، همانا آغاز پدید آمدن فتنه ها هوایبرستی و بدعت گذاری در احکام آسمانی است . نوآوری هایی که با قرآن مخالف است و گروهی (با دو انحراف یاد شده) بر گروه دیگر سلطه و ولایت یابند که بر خلاف دین خداست . نهج البلاغه خطبه ۵۰

بنابراین چیزی را به نام دین بیان و سپس افرادی را برای دفاع از همان بدعت با یکدیگر متحد و متفق می کنند . از آنجا که حق را با باطل می آمیزند ، امر بر مردم مشتبه می شود ، اما هنگامی که حق از پوشش باطل جدا و آزاد شد ، زبان بدخواهان قطع می شود ، زیرا خرابی ها و آثار بد از آن باطل است و حق محض ، عوارض فاسد ندارد . (۱)

۱. کتاب حق و باطل شهید مطهری ، مجموعه چند درس و سخنرانی است که ایشان در واپسین سال های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایجاد و سپس در این مجموعه مفصل مطرح کرده است .

شهید مطهری یادآور می شود اگر منحرفان ، بدعت گذاران و مدعیان دروغین دین و مذهب در کارهای خود موفق شده اند ، بدان جهت است که لباس حق بر تن کرده اند و مردم حقیقت جو را فریب داده اند . آنان مانند کفی که روی آب است بر دوش حق سوار می شوند . البته باطل از دید سطحی و حسی و نه دید تحلیلی و تعقلی در حرکت و جولان است و غلبه ظاهری و گسترده ای مانند سیل دارد .

مطهری با استناد به قرآن می گوید : " دیدتان را گسترده سازید و در شناخت افراد به ظاهر حکم نکنید ، مراقب باشید ، آگاهی های خود را افزایش دهید ، کف ها را معیار قضاوت قرار

ندهید و بدانید باطل می خواهد به نام حق و در سایه آن زندگی کنید ، تنها بصیرتی ژرف می تواند این دو را از هم تمیز دهد . " (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه تهران ، ۰۲/۱۰/۱۳۸۰ و نیز اقتباس از برخی مصاحبه ها و نوشته های دیگر استاد مصباح

« فصل هفتم »

افشای گذرگاه های الحاد

• خطری خزنده :

با توجه به سیر تاریخی اندیشه های مذهبی و فلسفی می توان فهمید در هر عصر ، یک سلسله افکار فلسفی یا مذهبی ویژه طرح می شده و رواج می یافته است . ظهور یک مکتب فلسفی ، یا یک عقیده دینی ، یا یک تفکر فرقه ای یا تاریخی ، موجب می شد که پیروان دین و مذهب حق در صدد برآیند تا با این جریان فکری بگونه علمی و منطقی برخورد کنند .

گاه بسته به موقعیت جغرافیایی یک منطقه ، این مسائل گسترده تر و عمومی تر بود . برای نمونه جایی که مسلمانان با بودایی ها در تماس بودند و آمیزش داشتند ، چنان که این شرایط در هندوستان و کشورهای جنوب شرقی و شرق آسیا وجود دارد ، زمینه های برخورد فکری مناسب با این عقاید ، مانند اسلام در مقابل مذهب بودایی (۱) یا برهمایی (۲) وجود داشت . همچنین در جایی دیگر که مسلمانان با مسیحیان در یک کشور یا از راه یک کشور مجاور ارتباط داشتند ، تضارب فکری در محافل علمی و مدارس بیشتر بود .

۱. بودایی آئینی است که پیروان آن از تعالیم سیدارته گوتمه یا ساکیامونی یا ساکیاسین ها (قرن پنجم و ششم قبل از میلاد) متابعت می کنند و آن مبتنی بر این است که حیات رنج است و رنج از هوس زاید و ترك نفس تنها وسیله رهایی از هوا و هوس است .

گرایش های اصلی در اخلاق بودایی منفی ، سرکوبگرانه و خشن است ، آئین بودا جزء ادیان آسمانی نمی باشد و باورهای آن با توحید ، یکتاپرستی و اعتقادات مبتنی بر وحی سازگاری ندارد و در عین حال پیروانی قابل توجه به ویژه در آسیای جنوبی ، شرقی و جنوب شرقی دارد . ر.ک. ، رایرت . ا.هیم ، ادیان زنده جهان .

۲. به پیروان برهمما ، برهمایی گویند . پیروان این فرقه به سه رب النوع اعتقاد دارند : برهمما (خدای بزرگ) ، ویشنو (محافظ) و شیوا (خراب کننده) . این آئین در آسیای جنوبی پیروان زیادی دارد و شهر مقدس آنها بنارس است .

در کشورهای اسلامی که اختلافات عقیدتی و مذهبی مانند شیعه و سنی یا مذاهب کلامی اشعری (۱) و معتزلی (۲) وجود داشته ، محور بحث ها را همین اختلاف های اعتقادی تشکیل می داد و موضوع کتاب هایی که در آن زمان و آن مناطق نوشته می شد ، تحقیق در این زمینه ها بوده است . چنان که بیشتر مسائل کلامی در بین شیعه و سنی ، محاکمه بین اشعری و معتزلی است .

۱. در حدود اوآخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری ، ابوالحسن اشعری (متوفی در حدود سال ۲۲۰ هجری) که سال ها نزد قاضی عبدالجبار معتزلی مکتب اعزاز را فرا گرفته و در آن صاحب نظر شده بود ، از این مرام روی

گردانید و به مذهب اهل السنّه گرایید و چون دارای نبوغ و ابتكار بود و از سویی به مكتب اعتزال مجهر گزیده بود ، همه اصول اهل السنّه را بر پایه استدلال خاصی بنا نهاد و آن را به صورت یک مكتب در آورد . بدین گونه اشاعره به وجود آمدند که کلام و تکلم را جایز می شمارند . (ر.ک: مرتضی مطهری ، آشنایی با علوم اسلامی ، ج ۲) آنحضرت معتزله در اوخر قرن اول هجری ، با اوایل قرن دوم هجری شکل گرفت ، معتزله پنج مسئله را از اصول اعتزال می شمارند : (الف) توحید : یعنی عدم تکثر ذات و صفات . (ب) عدل : یعنی خداوند عادلاست و ظلم نمی کند . (ج) وعد ووعید : یعنی خداوند به بندگانش وعده پاداش اطاعت و وعد کیفر معصیت داده است و این دو تخلف بردار نخواهد بود . (د) منزلت بین المثلین : یعنی فاسق (مرتكب گناهان کبیره) نه مؤمن است و نه کافر ، فسق حالتی است بین کفر و ایمان . (ه) امر به معروف و نهی از منکر : معتزله عقیده دارند راه شناخت معروف و منکر منحصر به شرع نیست و عقل در تشخیص این اصل مؤثر است و مشروط به وجود امام نمی باشد و تنها برخی مراتب آن توسط امام اجرا می شود . (ر.ک: همان منبع)

تفکرات مادی پیشینه ای بسیار دارد و اعتقاد به روزگار و طبیعت از مدت ها پیش مطرح بوده است . از ویژگی های تفکر معاصر ، آشکار شدن اندیشه های مارکسیستی (۱) است که گونه ای از اندیشه ماتریالیستی بود . البته اینگونه تفکرات پیش از ظهور مارکسیسم در غرب پدید آمد و پیروان زیادی داشت ، اما مارکس ماتریالیسم دیالکتیک را ابداع کرد .

۱. مارکسیسم نظریه ای است در باب چگونگی تحول زندگی اجتماعی - تاریخی انسان و قانون های حاکم بر آن که کارل مارکس (۱۹۸۳ - ۱۹۱۸ م) فیلسوف و جامعه شناس آلمانی و فردیش انگلیس (۱۸۲۵ - ۱۸۹۵ م) آن را بنیان گذاشتند . اندیشه های مارکس در متن جنبش کارگری و سوسیالیستی که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به صورت یکی از مهم ترین نیروهای سیاسی در غرب در آمده بود ، پدیدار شد . مارکس مفاهیمی چون دیالکتیک ، از خود بیگانگی ، وحدت منطق و دیالکتیک و معرفت آزادی به عنوان ضرورتی درک شده ، نقش ابرارهای تولید در تکامل بشری ، تقابل بین ثروت و فقر ، تعریف قانون و قانونمندی در روند تکامل را از فلسفه هگل وام گرفته است . در حقیقت مارکس واضح ماتریالیسم دیالکتیک در برابر ایده آلیسم دیالکتیک هگل است ، با این تفاوت که مارکس به جای عنصر ایده آلیسم هگل ، عامل اقتصادی را پایه حوادث تاریخ بشر می داند .

از نظر مارکس تاریخ بشری یک فرایند طبیعی است که ریشه در نیازهای مادی بشر دارد و بین مناسبات اجتماعی با نیروهای تولید ارتباط محکمی برقرار است . مارکس سه نوع نظام مالکیت را برای سه دوره مشخص می کند : کمون اولیه : مرحله طبقاتی (برده داری ، تمرکز قدرت فئودالی و سرمایه داری) ، کمون ثانویه که از بطن سرمایه داری پدید می آید . وی برای دوره انتقالی از سرمایه داری به سوسیالیسم یک مرحله میانی با عنوان دیکتاتوری پرولتاپیا را در نظر گرفته که طی آن طبقه کارگر با برقرار کردن دیکتاتوری خود دیگر طبقات اجتماعی را حذف می کند و پس از برقراری نظام سوسیالیستی ، تمام افراد جامعه به کارگران تبدیل می شوند . در قرن بیستم میلادی مارکسیسم یکی از جنبش های فکری و ایدئولوژیک مطرح شد ، وقوع انقلاب های کمونیستی در روسیه ، چین ، آمریکای مرکزی و جنوبی از اثرات مهم این اندیشه های الحادی می باشد . (حسن علیزاده ، فرهنگ علوم سیاسی)

اینگونه اندیشه های الحادی که در دوران ما مطرح شد ، به دلیل جاذبه های سیاسی و اجتماعی و صبغه حمایت از محرومان ، کشاورزان و کارگران در میان بسیاری از مردم جهان با سرعت رواج یافت . آنان افکار فلسفی خود را نیز در شعاع این جاذبه های دروغین رواج دادند .

در ایران نیز یک موج مادی گری و مارکسیستی پدید آمد و بسیاری از جوانان را در کام خود فرو برد . این خطری بود که در آن عصر احساس شد و امثال علامه طباطبائی ، استاد شهید

علامه مطهری و شهید سید محمد باقر صدر در صدد مقابله با این امواج خطرناک برآمدند و کارهای خوبی هم انجام دادند ، ولی اثرات این امواج ویرانگر بر جای ماند و چنین تفکر نادرستی به طور کلی نابود نشد و هنوز ماهیت فکری آن در گوشه و کنار دنیا وجود دارد .

این تفکرا مروز نیز حامیانی در محافل علمی و فلسفی دارد ، برای نمونه مکتب فرانکفورت در آلمان و مکاتب مشابه در چین ، کره شمالی ، کوبا ، شوروی سابق و حتی اروپا ، پیرو مکتب مارکسیسم هستند . اما این تفکر یک موج غالب که همه چیز را فرا گیرد ، یا سیل بنیان کنی که فرهنگ و تفکرات اسلامی را از ریشه برکند ، نیست .

در عین حال نباید اشکال گوناگون تفکرات مادی را نادیده گرفت ، زیرا همان طور که این اندیشه ها پیشینه تاریخی ممتدی دارند ، باز هم ادامه خواهد یافت . اکنون حتی همراه با تفکرات لیبرال ، افکار مادی مطرح می شوند و بسیاری از فلسفه های غربی معاصر نیز با مادی گری و ماتریالیسم همراه است .

همان طور که پیش از این در سایه جاذبه مارکسیسم ، افکار فلسفی مارکسیست ها در بین توده های مردم رواج می یافت ، امروز نیز پس از فرو پاشی این مکتب ، در اثر غلبه سیاسی کشورهای به اصطلاح سرمایه داری ، حرف های فلسفی آنان گسترش می یابد و ما باید اهتمام بیشتری به دفع این خطر داشته باشیم و در صدد پاسخ گویی به شباهات آنان برآییم . البته لیبرالیسم مکتبی در برابر سایر مکاتب فلسفی نیست ، بلکه یک تفکر اجتماعی یا سیاسی است که در زمینه اقتصاد نیز فعالیت دارد . به هر روی لیبرالیسم خطری مهم است که با آن روبروییم .

پیش از فرو پاشی مارکسیسم و زوال کشورهای کمونیستی به ویژه شوروی ، افرادی به طور کامل از این افکار متزلزل تأثیر پذیرفتند ، کمونیست شدند و اسلام و عقاید دینی را نفی کردند ، ولی بسیاری از افراد نیز که شاید تعدادشان کمتر نبود ، عناصری از تفکر مارکسیسم را با بخش هایی از اعتقادات و تفسیرهای مذهبی ترکیب کردند ، یا کوشیدند افکار مذهبی را با گرایش های الحادی هماهنگ و این دو را در ارتباط با یکدیگر تفسیر و تعبیر کنند .

آنان بدون نفی اسلام ، افکار مارکسیستی را می پذیرفتند ، تا آنجا که گروه هایی در ایران و برخی کشورهای دیگر به نام مارکسیست اسلامی شناخته شدند و این خطر شدیدتر از انکار علنی دین و پذیرش مارکسیسم بود . امروز نیز همین اصل وجود دارد ، یعنی افکار وارداتی ملحدانه بگونه ای مرموز و نامحسوس لباس اسلامی می پوشند و پس از تأویل و تفسیر اصول اسلامی ، با افکار الحادی هماهنگ می شوند ، که این شیوه موذیانه و منافقانه در بین مسلمانان حساسیتی بر نمی انگیزد .

کسانی که با صراحة می گفتند اسلام واقعیت ندارد و دروغ است ، بسیار کم بودند . ولی افرادی که مروج مخلوطی از عقاید وارداتی مارکسیست ها و اعتقادات اسلامی بودند ، اگر چه خودشان چندان پرشمار نبودند ، بر شمار چشمگیری از افراد تأثیر گذاشتند .

امروز هم این چنین است و بسیاری از مفاهیم فرهنگ غربی و ضد اسلامی در فرهنگ ما نفوذ کرده اند . حتی شماری از گویندگان و نویسندها ، چه بسا ناخودآگاه این افکار را پذیرفته اند و برخی نیز تصور می کنند اینها هیچ تضادی با هم ندارند . این خطری بزرگ است .

شگفت آور است اگر بدانیم بسیاری از مفاهیمی که گاه ما در گفته ها و نوشته های خود به کار می برمی ، مفاهیم ارزشی اسلامی نیست ، یا چیزهایی با اصالت اسلامی نیستند ، مانند دموکراسی و آزادی ، البته آنگونه که در فرهنگ غرب و به نام حقوق طبیعی و حقوق بشر ارائه می شود .

بسیاری از ما نیز با حالت انفعالی ، خود باختگی و گونه ای حقارت می گوییم اینها همان چیزهایی است که اسلام می گوید . برخی نیز بر اثر ضعف بینش دینی یا ایمان اندک بگونه جدی با آنها برخورد ندارند و حتی از مواضع اسلامی خود عقب نشینی می کنند .

در اثر همین عقب نشینی و نیز ممارست این شیاطین ملحد در طول بیش از یک قرن ، فرهنگ ما با فرهنگ غرب اختلاط یافه و واژه ها و مفاهیم این مکاتب غیر اسلامی وارد فرهنگ ما شده است و ما متوجه نیستیم . در حالی که این واژه ها نه تنها در متن فرهنگ ما وجود ندارد ، بلکه با آن در تصاد است .

برای نمونه در اسلام هیچ ارزش مطلقی به نام آزادی با آن مفهومی که در غرب مطرح است وجود ندارد ، بلکه ارزشی که ما در فرهنگ خود داریم بندگی خداست . البته به تعبیر شهید مطهری انبیاء آمدند تا مردم را از اسارت و بردگی یکدیگر نجات دهند و به آنان گونه ای آزادی اجتماعی ببخشند ، تا بهتر بتوانند در انسانیت ، معرفت و معنویت رشد کنند .

اما تفاوت مکتب انبیاء و این مکتب های غربی این است که فرستادگان الهی آمده اند به مردم آزادی معنوی بدهند که آزادی مقدسی است و تنها از راه نبوت ، دین ، وحی ، ایمان و تقوا به دست می آید . انسان باید روح خود را از این رذالت ها ، جهالت ها ، گناهها و سرپیچی از قوانین الهی آزاد کند و از اسارت نفس ، شهوت و هواهای نفسانی بیرون آید . کسی که آزادی معنوی دارد تنها خدا را می پرسند :

• « وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ » ، " (این رسول گرامی) بار گرانشان را

از دوششان بر می دارد و بند و زنجیرشان را می گشاید ."

انسانی که برده دنیا ، جاه طلبی ، ثروت و زیاده خواهی است نمی تواند ادعای آزادی داشته باشد . شهید مطهری در برابر این ملحدان و منافقان که دم از آزادی می زندن ، نخست اصلیت آن آزادی را رد کرد و سپس گونه ای آزادی معنوی را مطرح کرد که تابعی از گونه عالی آزادی است و جامعه ای که در پی آن نوع آزادی نباشد به این آزادی نخواهد رسید . (۱)

۱. شهید مطهری دو سخنرانی ، یکی در اول مهر ۴۸ و دومی یک هفته بعد در حسینیه ارشاد " با عنوان آزادی معنوی " ایراد نمود که در فصل اول کتابی به همین عنوان آمده و انتشارات صدرا به طبع آن اقدام نموده است .

امروز یکی از پرسش هایی که در غرب بیان می شود و برخی نویسندها و گویندگان داخلی آن را بگونه ای مغالطه آمیز مطرح می کنند ، این است که " دین برای انسان است یا انسان برای دین ؟ " طبعاً پاسخ می دهند دین برای انسان است و از این نتیجه می گیرند که دین

باید با انسان هماهنگ بوده ، پیرو خواسته های او باشد و هنگامی ارزش دارد که بتواند خواسته های آدمی را تأمین کند .

اما یک مسلمان واقعی می داند که این ادعا بی معناست . خداوند دین را برای هدایت بشر فرستاده و هر دین داری باید تسلیم خدا باشد . کلمه اسلام یعنی تسلیم و این ویژگی با آن آزادی به معنای هرزگی و رهایی که غرب ، مادیگراها و لیبرال ها مطرح می کنند سازگاری ندارد . آن آزادی الحاد ، کفر ، شرك و فسق را رواج می دهد و این آزادی مروج تقوا ، بندگی خدا و خوبی هاست .

پیرو این اختلاط هاست که برخی به خود جرأت می دهند به نام آزادی در برابر دین بایستند ؛ و گرنه چگونه امکان دارد کسی مسلمان باشد و هم زمان یک آزادی مطلق را معتبر و ارزشمند بداند ؟! این خطرها خزnde است .

آزادی در اسلام با عنایت به اصول اعتقادی ، باورها و ارزش های الهی تفسیر می شود . کسی که آزادی وارداتی را می پذیرد دیگر نمی تواند پیرو معصوم باشد ، از قرآن و سنت متابعت کند و ولایت فقیه را پذیرد .

مطهری ریشه این انحرافات را می یافت ، خطر آنها را گوشزد می کرد و نیز مرزهای آزادی فکری ، آزادی معنوی و آزادی اجتماعی را از هم تفکیک می کرد . ایشان تأکید داشت معنا ندارد به یک عقیده مارکسیستی ، وارداتی ، ملحدانه و منافقانه اجازه جولان دهیم و بگوییم انسان آزاد است .

به تعبیر ایشان این آزادی ها ، آزادی معنوی را آسیب پذیر می سازد و از امنیت روانی و فکری جامعه می کاهد ، محدودیت هایی که اسلام معین کرده ، برای رعایت عدالت و توجه به حقوق انسانی است و در واقع اسلام مصالح عالی انسانی را در نظر گرفته است .

آن شهید فرباد می زد که اسلام جهاد و دفاع را برای نجات مظلومان لازم و قصاص و مجازات مجرمان را برای تأمین امنیت اخلاقی و فرهنگی جامعه واجب می داند . ولی از نظر غربی ها اینها ضد آزادی و سلب امنیت دیگران می شود باید جلویش را گرفت . در گذشته می خواستند اسلام را با مارکسیسم هماهنگ نشان دهند و اکنون می خواهند بگویند اسلام و لیبرالیسم همسویند .

باید در این عرصه ها هوشیار باشیم و از شهید مطهری پیروی کنیم که با فرات و اسلحه معرفت و اندیشه به مقابله با امواج الحاد رفت و آنها را سرکوب کرد . امروز نیز یک الحاد دیگر به ما چنگ و دندان نشان می دهد ، الحادی که با برخی مسائل مذهبی آمیخته اند تا مردم را بفریبینند . بزرگداشت مطهری و تکریم واقعی او بدین معناست که راهش را با گام نهادن در این میدان فکری ادامه دهیم . باید افکار و ارزش های دینی را باز شناسیم ، آنها را به مردم نشان دهیم و با صراحة و شجاعت بگوییم اصل اسلام معنویت ، قرآن و سنت است .

این حقوق بشر دستاویز و بازیچه ای برای تأمین خواسته های قدرت های بزرگ است . طبیعی است وقتی می گوییم رشد انسان با بندگی خدا امکان پذیر است و آدمی در مسیر بندگی به شکوفایی می رسد ، خواسته های افرادی که غرق در تفکر مادی هستند ، تأمین

نمی شود . به همین سبب دست به دامن تهمت می شوند و می گویند مرتعج ، دیکتاتور ، فاشیست و ... ولی ما نباید بترسیم .

خطرشناسان باید همچون علامه مطهری در این موقع آذربهای خطر را به صدا در آوردند ، تا انسان های غافل آگاه و بیدار شوند . دیده باشند از مطهری درس بگیرند ، وقتی موج افکار الحاذعی و التقاطی به سوی جامعه سرازیر می شد و می خواست آسیبی وارد کند ، وی سریع اقدام می کرد و به مردم هشدار می داد ، زیرا با آگاهی ، احساس مسئولیت و بصیرت خود پیش بینی می کرد که این سیلاپ ها چه آثار وخیمی دارند . (۱)

۱. جایگاه فلسفه اسلامی در بین مکاتب فلسفی کنونی جهان در گفتگو با آیت الله مصباح یزدی ، فروغ آسمان اندیشه ، ویژه نامه رسالت به مناسبت پانزدهمین سالگرد شهادت استاد مطهری

• دفع امواج فرساینده :

در عصر شهید مطهری دو خطر فرهنگی ، اسلام و مسلمین را تهدید می کرد که یکی از سمت اردوگاه غرب بود و دیگری از طرف اردوگاه شرق . خطر مارکسیسم و کمونیسم در آن زمان بسیار جدی بود ، زیرا یک جریان انحرافی کاملاً جدید بود که وارد جهان اسلام می شد ، همچنان که در سراسر جهان یک حرکت تازه بود .

این جریان جاذبه هایی ویژه داشت ، زیرا مارکسیست ها و کمونیست ها از محرومان ، رنج دیدگان و افراد عقب افتاده اقتصادی به ظاهر حمایت می کردند و در شعارها ، تظاهرات و میتینگ ها سنگ طبقات پایین پابرهنه را بر سر و سینه می زدند .

از سوی دیگر در کشورهای اسلامی به دلیل فشارهای سیاسی _ اقتصادی استکبار ، حاکمیت رژیم های ضد مردمی و دیکتاتور و نیز برنامه ریزی های نادرست ، مشکلات اجتماعی و اقتصادی بسیاری پدید آمده بود و از این روی بسیاری از محرومان و مستضعفان به شعارهای مارکسیستی و کمونیستی دل بسته بودند و امیدوار بودند اینان از دشواری هایشان بکاهد .

بدین روی این مردم منحرف و مسیر پرآفت باشد و حدت بسیار رواج یافت و در میان قشرهای گوناگون مردم نفوذ قابل توجهی به دست آورد . بیشتر مردم که محروم و کم درآمد بودند ، فریب شعارهای دروغین مارکسیسم را می خوردند و در کنارش محافل دانشگاهی و روش‌نگاری نیز سخت از این تفکرات و فلسفه های ماتریالیستی دیالکتیکی تأثیر پذیرفته بودند .

بسیاری از اساتید مراکز علمی و دانشگاهی به طور رسمی به حمایت از این مکتب وارداتی منحرف می پرداختند و با صراحة در کلاس های درس ، افکار مارکسیستی را به منزله اندیشه های علمی ، معتبر ، اثر بخش و گره گشنا تبلیغ می کردند !

کما بیش در دیبرستان ها هم این روند همراه با گمراهی وجود داشت . اساتید دانشگاه آن زمان کتاب هایی فراوان را در تأیید و ترویج مکتب مارکسیسم نگاشتند . هنوز هم برخی اساتید که در نظام اسلامی در دانشگاه ها تدریس می کنند دارای چنین گرایش هایی

هستند و بدشان نمی آید شرایطی فراهم آید تا خفاش صفت به پرواز درآیند و به ترویج چنین تفکری که مغایر با اسلام و دیانت است بپردازند . به ویژه شرایط در رشته های علوم اجتماعی مساعدتر است .

به هر روی در آن زمان ، این وضع خطری جدی تلقی می شد . انتشار افکار مارکسیستی در محافل روشنفکری دانشگاهی مانند سرایت یک ویروس خطرناک بود و هر لحظه به تکثیر سلطانی خود می پرداخت . کسانی که بتوانند پاسخی داندان شکن به شباهات و امواج آنان بدهند و جلوی این پیشرفت سیل آسا و بنیان کن را بگیرند ، کمتر در دانشگاه دیده می شدند . (۱)

۱. گفتگو با استاد مصباح یزدی به مناسبت دهمین سالگرد شهادت آیت الله مطهری ، اردیبهشت ۱۳۶۸

پس از سال ۱۳۳۲ به تدریج این افکار الحادی در کشور نفوذ یافت و روشنفکران و فارغ التحصیلان دانشگاه با مکاتب فلسفی مادی آشنا شدند . دانشجویان از راه مباحثی که مواد درسی دانشگاه بود ، یا آنچه در دانشگاه های خارج می آموختند ، یا در اثر مطالعه کتاب هایی که ترجمه یا به زبان های دیگر روانه بازار می شد ، با این مکاتب خو می گرفتند .

اما در برابر این امواج فرساینده ، رنج آلود و آلوده در حوزه حکمت و فلسفه اسلامی کاری چشمگیر و در خور توجه که بتواند این موج را در هم بشکند دیده نمی شد . پس به تدریج دو گونه فلسفه به وجود آمد : یکی شرقی و اسلامی و دیگری غربی . مکاتب اروپایی در برخی نقاط دنیا از جمله ایران طرفدارانی داشت و در دانشکده های جهان مورد بررسی قرار می گرفت .

کم کم این فکر در برخی اذهان شکل گرفت که شاید فلسفه اسلامی توان ایستادگی در برابر فلسفه های غربی و الحادی را ندارد . دانشجویان و تحصیل کرده ها تصور می کردند دیگر دوران فلسفه اسلامی گذشته و اکنون نوبت این مکاتب وارداتی جدید غربی است ، در صورتی که اتفاق و استحکام مباحث فلسفه اسلامی به مراتب بیشتر از فلسفه غربی بود .

آنچه باید انجام می شد یک بحث تطبیقی و مقارنه ای بود که طی آن موضع فلسفه اسلامی در برابر مکاتب اروپایی تبیین و حقانیت فلسفه اسلامی و برتری آن بر این افکار غربی و الحادی ثابت شود . ولی در حوزه ها چنین کاری نشده بود و کسی هم وارد شدن به این عرصه را در ذهن خویش نمی پرورانید ، انجام این کار گونه ای شجاعت ، فداکاری و توانایی علمی فوق العاده را می طلبید که افرادی با این ویژگی ها از نوادر روزگار بودند . (۱) اینجا بود که علامه طباطبایی و آیت الله مطهری آستین بالا زدند تا جلوی این تهاجم را بگیرند .

۱. سخنرانی به مناسبت فرا رسیدن سالگرد شهادت شهید مطهری و معرفی کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

• احساس خطر :

پس از شهریور ۱۳۲۰ کتاب های زیادی در دفاع از ماتریالیسم و مارکسیسم منتشر شد و برخی کوشیدند دیدگاه های این تفکرات دیالکتیکی و انحرافی را برای خواندن تبیین کنند . شخصی به نام تقی ارانی (۱) در این زمینه ها جزوای و کتاب هایی نوشت . او قلم خوبی داشت و در عالم مطبوعات و نشریات و رسانه های جمعی شهرتی به دست آورده بود .

۱. تقی فرزند ابوالفتح در سال ۱۲۸۱ شمسی در یک خانواده کارمند در تبریز به دنیا آمد ، در تهران بزرگ شد و در دارالفنون و دانشکده پزشکی تحصیل کرد . وی در برلین نیز به تحصیلات ادامه داد و در سال ۱۹۲۴ میلادی دکترای شیمی گرفت . او مدرس دانشگاه برلین در منطق و بیان عربی بود و در ایران نیز مدتی درس می داد و مدتی ریاست تعلیمات وزارت صناعت را عهده دار بود . رساله ای درباره ناصر خسرو ، رباعی های خیام ، بدایع سعدی ، اصول شیمی (چهار جلدی) ، پسیکولوژی و چند کتاب دیگر از آثار اوست ، وی مقالاتی نیز در مجلات آلمان و ایران در مباحث مادی و مارکسیستی انتشار داده است .

تقی ارانی وقتی در سال ۱۳۰۹ به تهران بازگشت ، ضمن تدریس در دانشکده فنی با گروهی روشنگر چپ گرا که غالباً در اروپا تحصیل کرده بودند ، جلسات پنهانی تشکیل داد و سه سال بعد نشریه دنیا را تأسیس کرد که نخستین نشریه ای بود که در ایران به بحث درباره اصول مکتب مارکس می پرداخت . ارانی در این مدت نیروهای فکری و سیاسی زیادی را به دور خود جمع کرد و به فعالیت هایش شدت بخشید .

اعتصاب دانشکده تهران در سال ۱۳۱۶ شمسی سبب شد که دولت رضاخان ارانی و همکارانش را بازداشت کند و انتشار نشریه دنیا متوقف شد و در آبان سال بعد او و بسیاری از یارانش که بعداً به گروه پنجاه و سه نفر موسوم شدند به اتهام تخلف از قانون در تبلیغ مسلک اشتراکی و کمونیسم محکمه شدند . ارانی که رهبر آنان بود به ده سال زندان محکوم شد و شانزده ماه بعد در سی و هشت سالگی به ظاهر و بر حسب اعلام عوامل دولت رضاخان بر اثر بیماری تیفوس ، ولی بر اثر تزریق آمپول هوا توسط پزشک احمدی کشته شد . ارانی از نخستین مروجان تفکر مادی و مارکسیسم در ایران و رهبر حزب کمونیسم در قالب پنجاه و سه نفر می باشد . (اقتباس از : فرهنگ رجال و مشاهیر تاریخ معاصر ایران ، ج ۱ و نیز علیرضا امینی ، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوره پهلوی)

در ایران آن زمان بیشتر کسانی که با انتشارات ، جراید و کتاب آشنایی داشتند ، تقی ارانی را می شناختند . او نظریه پرداز مارکسیسم بود و در رشته خود مهارت داشت و کتاب هایی هم در موضوعاتی ویژه می نگاشت ، برای نمونه عرفان و اصول مادی کتابی بود که در آن کوشیده بود رابطه عرفان با اصول مادی را روشن کند . پس از او نیز سایر سران حزب توده و برخی از مارکسیست ها در این زمینه فعال بودند و برای ترویج مادی گری و الحاد روزنامه های فراوان و مجلات گوناگون منتشر می کردند .

یکی از سیاست های مارکسیست ها این بود که در هر کشوری وارد می شدند ، عده ای از اهل ذوق ، صاحبان قلم ، ادبیان و داستان نویسان را شکار و ادبیات آن سرزمین را قبضه می کردند . در ایران و برخی کشورهای عربی ، آمریکای لاتین و نقاط دیگر مارکسیست ها بهترین نویسندهای بودند . آنان توجه ویژه ای داشتند که اعضا ، حامیان و ناشران افکار مادی را خوش قلم بار آورند و ادیب تربیت کنند و سبک های ادبی ویژه ای را گسترش دهند .

در ایران نیز همین گونه بود ، بهترین رمان ها و داستان ها در آن زمان از آن مارکسیست ها بود . زمانی که من به مدرسه می رفتم ، گاه از دوستانم می خواستم کتابی برای تقویت

درس انشاء و ادبیات معرفی کنند و آنان نیز برخی از آثار ادبی را برایم می آوردند . وقتی مطالعه می کردم ، متوجه می شدم که اندیشه های مادی و مارکسیستی در آنها موج می زند ، اما ادبیات و سبک نشرشان بسیار جذاب و شیوا بود و نویسنده از طرفات هایی دل انگیز بهره برده بود .

به هر روی در آن دوران افکار مارکسیستی از اندیشه های فلسفی و ماتریالیسم دیالکتیک تا افکار اعتقادی ، اجتماعی سوسیالیستی بسیار رواج داشت . بهترین ادبیات آن عصر ویژه آنان بود . استادان دانشگاهی که بهترین کرسی ها را به ویژه در علوم اجتماعی و انسانی در مباحث اقتصادی اشغال کرده بودند ، این افکار را گسترش می دادند .

از سوی دیگر در حوزه علمیه و محافل مذهبی سدی عظیم که بتواند جلوی این سیلاپ را بگیرد ، یا قله ای که چنین توفان هایی را ختنا کند وجود نداشت . آنچه در مراکز فراگیری علوم اسلامی و حوزه ها رواج داشت فقه و اصول بود و این علوم نیز در عرصه هایی دیگر پاسخگو بود ، نه در این قلمرو .

مرحوم شهید مطهری از اندک افراد پیشگامی بود که چنین خطری را احساس کرد و کوشید در خدمت علامه طباطبایی آن بحث های فلسفی را مطرح کند . آنان جلساتی را در روزهای پنج شنبه و جمع تشکیل دادند . شب ها بحث می کردند و روزها می نوشتند . استاد متن را تنظیم می کرد و شاگرد بر جسته اش پاورقی ها را تدارک می دید که نتیجه آن کتاب ستრگ اصول فلسفه و روش رئالیسم است .

این حرکت در برخی کشورهای دیگر و از سوی متفکرانی بر جسته چون شهید سید محمد باقر صدر (۱) ، شیوه ای بسیار کاربردی و مؤثر بود و آن شهید نیز با تأثیرپذیری از علامه طباطبایی و شهید مطهری به نگارش کتاب هایی پرداخت که بتواند این امواج کشنده را خنثی یا دست کم اثرش را کم رنگ کند . (۲)

۱. شهید محمد باقر صدر ، در ۲۵ ذیقعده ۱۳۵۳ هـ.ق ، در کاظمین به دنیا آمد ، از پنج سالگی به مدرسه رفت و تا یازده سالگی مقطع ابتدایی را به پایان رسانید . در این ایام خلاقیت و هوش او شگفتی اطرافیان و هم شاگردی ها را برانگیخت . وی تحصیلات علوم دینی را با فراگیری کتاب معالم الاصول نزد برادرش آغاز کرد و دیگر کتاب های سطح را در مدتی کوتاه خواند . استادانش در فقه و اصول و دروس خارج آیت الله خویی و دائی اش آیت الله شیخ محمد رضا آل یاسین بودند . وی اسفار ملا صدرا بادکوبه ای آموخت و در ضمن حکمت غربی را به نقد کشانید .

و در طول سی سال تدریس و تعلیم شاگردانی محقق ، متفکر و مبارز تربیت کرد ، در سال ۱۳۷۷ هجری قمری حزب دعوت اسلامی را بر اساس مبانی اسلامی بنیان نهاد و در ضمن با جماعت العلماء که یک تشکل علمی عالی بود همکاری گستردۀ ای داشت . دوران مرجعیت وی پس از رحلت آیت الله حکیم یعنی از سال ۱۳۹۰ هجری آغاز شد .

۲. سخنرانی به مناسبت شهادت آیت الله مطهری در جمع طلاب مدرسه معصومیه ۱۳۷۹/۲/۱۰

زمانی که جوانان کتاب های مارکسیست ها را با آن جاذبه های ادبی می خواندند بی شک از قلم آنان اثر می پذیرفتند . این روند موج گستردۀ ای داشت و اگر به این منوال پیش می رفت ، اگر نه همه جوانان ، بسیاری از آنان ملحه و منکر دین خدا می شدند . کسی که برای

مبارزه کمر همت بست و جلوی این موج خروشان و ویرانگر ایستاد ، استاد شهید مرتضی مطهری بود .

او به استادش علامه طباطبایی پیشنهاد کرد در این زمینه بحثی جدی را آغاز و در بیانات آموزشی و نوشته های علمی و فلسفی ، ماتریالیسم دیالکتیک را عالمانه و حکیمانه نقد کند . استاد نیز پذیرفت و ضمن تدوین اصول فلسفه اسلامی با روشی جدید و نگارشی نو ، جذاب و خوش فهم ، فلسفه غربی و مادی را نقد و رد کرد . (۱)

۱. سخنرانی در جمع استادان و دانشجویان دانشگاه شیراز

• کتابی پر برگ و بار :

کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم در پنج جلد و مشتمل بر چهارده مقاله تنظیم شده است . شش مقاله اش مربوط به تعریف فلسفه و مباحث شناخت شناسی یا به اصطلاح اپیستمولوژی است و دیگر مقالات به هستی شناسی و مباحث فلسفه اولی پرداخته که مقاله چهاردهم درباره خداشناسی است .

هر جلد این اثر از دو بخش متمایز تشکیل می شود . یکی متن کتاب که مرحوم علامه طباطبایی آن را نگاشته و بخش دیگر مقدمه و پاورقی هایی که مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری نوشته است . آنچه با این اثر ارتباط بیشتری دارد و شاید کمتر درباره آن صحبت شده است ، معرفی کوتاه فلسفه اسلامی از سه و نیم قرن پیش تا کنون است که متأسفانه هنوز آنچنان که باید در جهان معرفی نشده است .

قهراً از سوی قشر جوان و تحصیل کرده های جدید خودمان که معمولاً آگاهی های آنان در این عرصه ها رنگ اروپایی دارد و متکی به منابع غربی است ، توجهی که می بایست به فلسفه اسلامی نشده است . این فلسفه را که موسوم به " حکمت متعالیه " است ، صدرای شیرازی مشهور به " ملاصدرا " در قرن یازدهم هجری بنیان نهاد و از آن پس محور همه تعلیمات فلسفی در ایران ، تحقیقاتی بود که این دانشمند در مسائل مهم فلسفی به عمل آورده بود .

از سوی دیگر در فلسفه جدید اروپا مسائلی جدید مطرح شده که کمتر مورد توجه قدماء بوده است . از زمان دکارت (۱) تا عصر حاضر مکاتب فلسفی گوناگون پدید آمد و هر دسته از متفکران پیرو مکتبی خاص شدند . برخی حکمت عقلانی را مورد توجه قرار می دادند و عده ای به فلسفه از دیدگاه علوم تجربی می نگریستند .

۱. دکارت ، فیلسوف ، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی (۱۶۵۰- ۱۵۹۶) پس از آن که تحصیلات را در فلسفه و ریاضیات گذرانید ، به پاریس آمد و در دانشگاه به تدریس پرداخت . قواعدی برای رهبری فکر ، بحث درباره روش ، تفکرات مابعدالطبیعی ، اصول فلسفه و بحث درباره عواطف روح از آثار او هستند .

در مجموع تحقیق در نظام کلی عالم و توضیح سرایای هستی ، چه در اروپای قرون وسطا و چه در دوره جدید ، پیشرفت چشمگیری حاصل نشد و یک سیستم قوی و قانع کننده که

فلسفه را از پراکندگی برهاند ، به وجود نیامد و همین مسئله موجب پیدایش شیوه های ضد و نقیض در اروپا شد .

اما فیلسوفان مسلمان که بیشتر تلاش خود را در این راه صرف کردند ، از عهده این کار برآمدند و فلسفه یونان را که شامل دویست مسئله بود پیش بردن و به هفتصد مسئله رسانیدند و ابتکارات و خلاقیت های دیگری به وجود آوردند . اینها مطالبی است که در این سلسله مقالات با سندها و ادلہ استوار برای خوانندگان روشن شده است .

نکته دیگر این که موج فلسفه اروپا مدت ها پیش به ایران رسیده بود ، اما آنچه تا زبان های بیگانه به فارسی ترجمه شده و در اختیار علاوه‌مندان قرار گرفته بود ، اما آنچه تا پیش از تألیف این اثر به عنوان فلسفه اسلامی نشر یافته بود ، مطالبی آمیخته با فرضیه های طبیعی و فلکی کهون بود که پیشرفت علوم طبیعی و کیهانی جدید ، ضعف یا نادرستی آنها را ثابت کرده بود و اختلاط آنها با مباحث اصیل فلسفه زمینه بدینی نسبت به فلسفه اسلامی را فراهم می کرد .

کتاب اصول فلسفه با روشی جدید نوشته شد ، این کتاب حاوی مهمترین مسائل فلسفی است که حتی الامکان با زبانی ساده و قابل فهم برای غیر متخصصان بیان شده است . (۱)

۱. گفتگو با آیت الله مصباح درباره معرفی کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

در این کتاب ضمن این که پژوهش هایی پر مایه هزار ساله حکماء اسلامی مورد استفاده قرار گرفته ، به آراء ، تفکرات و نتایج تحقیقات مشاهیر فلسفه اروپا توجهی شایسته شده است . به علاوه در این نوشتار مطالبی آمده که در فلسفه اسلامی و اروپایی بی سابقه است . مقاله پنجم و ششم دارای این ویژگی هستند . مطالبه بگونه ای است که نیازهای فکری معاصر را در نظر داشته و اذهان کنجکاو را قانع می کند . نشریات روز افزون فلسفی اخیر و توجه جوانان تحصیل کرده به آثار فلسفی اروپا خود بیانگر این روح کنجکاو است .

علامه طباطبائی یک انجمن بحث و انتقاد فلسفی ، مرکب از فضلا و در رأس آنها شهید مطهری را پایه گذاری کرد و در طول هر هفته مباحثی را ترتیب می داد . در جلسات این محفل علمی که دو شب در هفته انجام می شد ، هر کس نظر اصلاحی ، تکمیلی یا انتقادی داشت ، بیان می کرد .

این روش اقدام اساسی در قلمرو حکمت بود که فلسفه ایران را وارد مرحله ای جدید می کرد ، طلاب علوم دینی و دانشجویانی که اطلاعات شان منحصر به برخی کتاب های معمولی بود با مطالعه این اثر ، هم دامنه اطلاعات خود را گسترش می دادند و هم برآهین فلسفی را ریشه ای و محکم تر فرا گرفتند . آنها راههای مغالطه مخالفان را به خوبی یاد گرفتند و برای دفاع از مبانی حکمت اسلامی قوی تر شدند .

از سوی دیگر کتاب هایی بسیار با عنوان ماتربالیسم دیالکتیک در ایران منتشر می شد و مارکسیست ها چنان راه مبالغه را می پیمودند که مادیگری را محصول علوم معرفی و با صراحة ادعا می کردند یا باید تابع حکمت الهی باشیم ، وجود خدا را بپذیریم و منکر تمام

علوم ، صنایع ، اختراعات و فناوری ها شویم ، یا باید اینها را پذیریم و از حکمت الهی دوری کرده ، به آن پشت یا بزنیم .

یکی از فرازهای مهم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم این است که خواننده مشتاقش ، پی به این حقیقت مسلم می برد که ماتریالیسم دیالکتیک و تمام اصول آن برخلاف ادعای حامیانش ، گونه ای از تحریفات و دریافت های نادرست شخصی است که برخی با سلیقه خود آن را مطرح کرده اند .

پاورقی های مفصل علمی ، مستند و دقیق شهید مطهری بگونه چشمگیری بر ارزش کتاب افزوده و آن را برای علاقمندان خواندنی تر و فهم پذیرتر کرده است . مطهری برای افسای انحرافات مارکسیسم و اثبات بی پایگی ماتریالیسم دیالکتیک ، ادله فراوان عقلی و برهانی آورده و در جاهایی که عقاید مارکسیست ها و مادیگرایان را به نقد می کشد ، به نوشته های تقی ارانی استناد کرده است .

بديهی است اگر اين پاورقی ها نبود ، مباحث فلسفی کتاب با آن دشواری ذاتی اش ، برای عموم مردم دیر فهم می شد . بنابراین لازم بود اين موضوعات تبيين شوند ، تا شعاع استفاده شان بیشتر و گسترش تر شود و در مجتمع دانشگاهی ، تحقیقاتی و حوزوی در دسترس مشتاقان قرار گیرد ، تا مردم با هر سطحی از معلومات بهتر بتوانند از اين کتاب استفاده کنند . (۱)

۱. ر.ک. اصول فلسفه و روش رئالیسم ، ج ۱ ، مقدمه شهید مطهری

• برکات کتاب :

پیش تر درباره انگیزه نوشن این کتاب اشاراتی شد ، در درجه نخست درگیری بحث های تطبیقی بین فلسفه اسلامی و غربی و نیز نقادی مارکسیسم مطرح بود . در واقع این کتاب پاسخی دندان شکن به کتاب ها و آثاری بود که درباره ماتریالیسم انتشار می یافت . به ویژه مجله دنیا که افکار نظری مارکسیسم را با جنبه های فلسفی بیان می کرد و دکتر ارانی در آنجا مقالاتی می نوشت که از نظر اهمیت فکری در جهان مارکسیسم و کشورهای کمونیستی و حامیان ماتریالیسم اهمیتی بسزا داشت .

نقش مرحوم مطهری در تهیه این کتاب بسیار زیاد بود و زحمت نگارش دو سوم این کتاب بر عهده ایشان بود . اما برای روشن شدن آثاری که این نوشتار بر تفکر معاصر داشته و در آینده هم خواهد داشت ، به ناچار باید ابتدا درباره مسیر تفکر فلسفی در ایران و سایر نقاط جهان اسلام ، پیش از نگارش این کتاب سخن گفت .

پس از این که فلسفه با علل و عوامل گوناگون وارد جهان اسلام شد ، بیشتر مطالبی که به نام فلسفه در بین مسلمان ها گسترش یافت ، افکار ارسطو ، نو افلاطونیان و قدماه یونان - که شیخ اشراق به آنها اهمیت زیادی می داد - بود . بدین ترتیب دو مکتب فلسفی در جهان اسلام رواج یافت .

ابتدا مکتب مشاییان (۱) بود که چهره های برجسته اش فارابی و ابن سینا بودند و دیگری مکتب اشراقی بود که پس از شیخ اشراق، هم در کشور ما و هم در جهان اسلام مطرح شد. اشراقیان بیشتر تلاش خود را صرف فلسفه افلاطون و فلاسفه قدیم می کردند.

۱. فلسفه اسلامی در نخستین مرحله خود که به شکل یک نظام فلسفی توسط ابونصر فارابی تأسیس شد، سرشنستی کاملاً استدلالی داشت. فارابی و پس از او شیخ الرئیس ابو علی سینا که فلسفه اسلامی را گسترش زیادی داد، برای آرای ارسطو اعتبار بیشتری قائل بودند و از آنجا که ارسطو در مباحث فلسفی بیش از هر چیز بر قیاس برهانی تکیه داشت، لذا فلسفه اسلامی شکل استدلالی به خود گرفت و نبوغ استدلالی ابن سینا، ابن شیوه از تفکر فلسفی را با ظریف ترین مو شکافی ها آراسته کرد که به حکمت مشاء معروف شد. ابن حکمت توسط ابن سینا به اوج کمال و قدرت خویش رسید و پس از وی به همت پیروانش چون بهمنیار، جوزجانی و ابوالعباس لوکری گسترش یافت. افرادی که این نوع تفکر را ترویج نمودند به "مشائین" موسوم بودند.

این جریان ادامه داشت تا این که صدرالمتألهین در قرن یازدهم هجری این افکار مشایی و اشراقی را به نقد کشید. او علاوه بر مطالبی که در این دو مکتب مطرح شده بود از مسائل عرفانی نیز بهره جست و با استفاده از متون دینی، تربیت اسلامی و آشنایی با قرآن کریم و روایات ائمه (ع) یک مکتب فلسفی جدید بنیان نهاد و آن را "حکمت متعالیه" نامید.

از قرن یازدهم هجری و پس از صدرالمتألهین تا قرن معاصر، روند حرکت فلسفی در ایران یکنواخت و بدون ابتکار و طرح مسائل جدید بود و نگرش های نوین و پژوهش های متناسب با نیازهای عصر بگونه شایسته مطرح نمی شد. بیشتر فعالیت های فلسفی، توضیح حرف های صدرالمتألهین و تنظیم همین مطالب بود. در طول این مدت که فلسفه به این شکل در کشورهای اسلامی پیشرفت می کرد، ارتباط فلسفه اسلامی با حکمت غربی قطع بود. اصولاً فلسفه از راه کشورهای اسلامی به اروپا وارد شد. با این که زادگاه و پرورشگاه فلسفه یونان بود، در قرون وسطاً تفکر فلسفی دچار توقف و جمود شده و حتی افکار ارسطو و افلاطون در اروپا به درستی ناشناخته بود، تا این که کتاب های ابن رشد و ابن سینا در اندلس رواج یافت و از آنجا وارد اروپا شد.

در واقع اروپا پس از عصر ایستایی قرون وسطاً، از راه افکار فیلسوفان مسلمان با افکار یونان باستان آشنا شد. ولی پس از رنسانس تا زمان معاصر ارتباط روشی بین مجتمع فلسفی اروپا و محافل فلسفی شرق و اسلام وجود نداشت. در اروپا حرکت فلسفی روندی ویژه یافته و در اثر رواج تجربه گرایی و حس گرایی، مکاتب فلسفی جدیدی پیدا شده بود.

البته به جای آن که یک مسیر مستقیم و روای مداوم در فلسفه به وجود آید، افکاری پراکنده در محافل فلسفی مطرح می شد که بسیار با هم متناقض و متفاوت بود و هیچ یک استحکام و اتقان کافی را نداشت. همه این مشرب های فلسفی، از مادی و الحادی تا آنها که از فلسفه الهی دم می زدند، بدون این که از افکار حکماً اسلامی آگاه باشند، راه خود را می پیمودند.

از سوی دیگر در شرق اسلامی نیز فلسفه سنتی بدون توجه به افکار فلسفی غربی به مسیر طبیعی خودش ادامه می داد. این روند برای فلسفه به منزله یک علم و مجموعه ای از

افکار و اندیشه‌ها زیان بخش بود ، زیرا وقتی برخورد صحیح و منطقی بین مکاتب و نظریات مختلف وجود نداشته باشد ، فلسفه رشد کافی نخواهد یافت . بنابراین در شرق اسلامی به دلیل نبود ارتباط با افکار حکمای غربی ، یک حالت جمود دیده می‌شد و فیلسوفان غربی نیز از افکار درخشنان ملاصدرا و شاگردان و نشر دهنده‌گان اندیشه‌وی محروم بودند .

اما در قرن اخیر به سبب رفت و آمد بسیار دانشجویان کشورهای اسلامی به کشورهای اروپایی ، آشنایی‌هایی غیرمستقیم ، پراکنده و ناقص با مکاتب غربی پیدا شد . به ویژه پس از این که ماتریالیسم دیالکتیک به منزله یک فلسفه علمی مطرح شد و شعار طرفداری از علوم و استفاده از کاوش‌های علمی را برای پی ریزی فلسفه و تبیین مبانی فلسفی بیان کرد در کشورهای اسلامی حامیانی به دست آورد .

این روند نیازی پایه‌ای را برای بحث‌های تطبیقی و تبیین موضع مستحکم و استوار فلسفه اسلامی در برابر دیگر مکاتب فلسفی پدید آورد تا جلوی این توهمند که روزگار حکمت اسلامی سپری شده و اکنون نوبت فلسفه جدید است ، گرفته شود .

علامه طباطبایی و شهید مطهری در پاسخ به این ضرورت دست به کار شدند ، ایشان ضمن تبیین فلسفه اسلامی و نقادی فلسفه‌های وارداتی مفاهیم فلسفی را بگونه‌ای بیان کردند که قشرهای گوناگون مردم با آن آشنا شوند ، زیرا افکار غربی در ذهن توده مردم رسوخ یافته بود و مارکسیست‌ها با عبارات ادبی زیبا و نثرهای جذاب ، خوراک‌هایی مسموم عرضه کرده بودند .

این کار بسیار سخت بود ، زیرا مباحث فلسفه دشوار و دیر فهم است و تنها عده‌ای خاص ، ممتاز و نمونه می‌توانند از این سفره حکیمانه استفاده کنند ، اما چاره‌ای نبود ، فلسفه باید گسترش می‌یافت ، تا مسائل فلسفی از چهارچوب و مدار اختصاصی و محافل ویژه اش خارج شود و در دسترس فرهنگیان ، دانشجویان و تحصیل کرده‌های جوان قرار گیرد و آنان نیز بتوانند مضامین آن را با فلسفه‌های دیگر مقایسه کنند و دریابند که حنای آن مکاتب وارداتی در برابر حکمت اسلامی رنگی ندارد .

بدیهی است اگر این کتاب با زبان علمی اسلامی ، یعنی عربی نگاشته و مباحثش در قالب واژه‌های ویژه فلسفی تدوین می‌شد ، فraigیران نمی‌توانستند از آن چنین استفاده گستردۀ ای بکنند . بنابراین نویسنده‌گان کوشیدند به زبان فارسی باشد ، از اصطلاحات تفہم پذیرتر استفاده شود و نیز نثر کتاب ساده و رسا باشد .

بدین روی می‌توان ویژگی‌های کتاب را در محورهای زیر خلاصه کرد :

- الف) عرضه مباحث در قالب جدید و مناسب با مقتضیات زمان .

- ب) ارائه مباحثی جدید از سوی مرحوم علامه ، همکاران و شاگردانش ، به ویژه شهید مطهری که فلسفه سنتی را غنی و پربار کرد .

- ج) سادگی ، روانی و فهم پذیر بودن برای همه علاقمندان .

با نشر این اثر فصلایی بسیار با افکار غربی آشنا شدند ، توان نقادی در برابر فلسفه‌های اروپایی به دست آوردند ، توانستند به شباهات و پرسش‌های به درستی پاسخ دهند و نیز به معارف غنی اسلامی پی برده ، هویت علمی خود را باز یابند .

این برکات ، پیشرفت ها و روش‌نگری ها ، مرهون زحمات این دو متکر بزرگوار شیعی است و چنین نهال ناب و پریاری به دست چنین بزرگانی پرورش یافت ، امیدواریم در آینده این حرکت سترگ تداوم یابد و سرعتیش افزایش یابد . خوشبختانه به برکت پیروزی انقلاب اسلامی ، امکان فعالیت های علمی و فرهنگی در کنار کوشش های سیاسی و اقتصادی فراهم شده و رو به گسترش است و پژوهندگانی تلاشگر در این عرصه ها گام هایی سودمند برداشته و آثاری ارزشمند عرضه کرده اند . (۱)

۱. سخنرانی به مناسبت فرا رسیدن سالگرد شهادت آیت الله مطهری با عنوان " معرفی آثار آن شهید "

• استمرار روش‌نگری ها :

شهید مطهری برای مبارزه با افکار الحادی ، به توضیحات و پاورقی ها در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم بسنده نکرد و در پژوهش ها و تألیفاتی دیگر و نیز برنامه های آموزشی و تبلیغی به افشار این مسیر باطل و نقد افکار مادی پرداخت . (۱)

۱. شهید مطهری علاوه بر پاورقی های مفصل که بر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم نگاشته و مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک را نقد کرده است ، در منابع ذیل این شیوه را ادامه داده است : (الف) نقدی بر مارکسیسم : که فراهم آمده از حدود چهل و پنج جلسه بحث و بررسی پیرامون فلسفه مارکسیسم است و در یک جمع خصوصی ایراد شده است . این کتاب به دو بخش کلی تقسیم می گردد که در بخش اول دیدگاه ها و فلسفه مارکسیسم معرفی و تشریح گردیده و در بخش دوم بررسی و نقد آن انجام شده است . (ب) مسئله شناخت : حاوی مجموعه مشتمل بر ده جلسه سخنرانی شهید مطهری است که در محرم سال ۱۳۹۷ هجری برابر آذر و دی ماه سال ۱۳۵۶ شمسی در کانون توحید تهران ایراد نموده است .

(ج) علل گرایش به مادی گری : هسته اولی این کتاب دو سخنرانی در همین موضوع در سال های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ بود که بنا به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان دانشسرای عالی در آن محل ایراد شد و شهید مطهری آن دو سخنرانی را با توضیحات و اضافاتی آماده کرد و در سال ۱۳۵۰ به طبع رسانید . در سال ۱۳۵۲ این کتاب تجدید چاپ شد و مطالبی بر طبع نخست افزوده گشت ، این کتاب نیز در نقد اندیشه های مادی در موضوع خداشناسی و ریشه یابی گرایش به افکار الحادی به رشته نگارش در آمده است . همچنین شهید مطهری در آثار دیگرش همچون یادداشت ها (جلد هفتم) : نظری در نظام اقتصادی اسلام ، تکامل اجتماعی انسان ، جامعه و تاریخ و کتاب حق و باطل ، ابطال اندیشه های مارکسیستی را پیش گرفته است . (گلی زواره)

آن شهید برای خنثی سازی تفکرات مارکسیستی فعالیت هایی را نیز در دانشگاه آغاز کرد و در مجتمع علمی و آموزشی ، ضمن تبیین مسائل اساسی اسلام و روش ساختن ابعاد فرهنگ اسلامی ، ضعف ها و نارسایی های مکاتب بشری ، به ویژه ماتریالیسم را باز گفت . وی با ورودش به دانشگاه توانست افکار اسلامی را در آنجا گسترش دهد و با شباهت الحادی مبارزه کند .

آن شهید در آذر ماه ۱۳۵۰ مدیریت گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران را پذیرفت . کسانی دیگر نیز عضو این گروه بودند و هدف از تشکیل آن ، بسط و احیای اندیشه های فلسفه الهی و گسترش معارف اسلامی بود . بنابراین کسانی که در این گروه

عضو بودند ، می بایست به اندیشه های فلسفی و معارف اسلامی تعهد و تسلط کامل می داشتند .

اما عضویت کسی مانند امیر حسین آریان پور (۱) نظریه پرداز مارکسیست ها در این گروه ، توجیهی نداشت ، جز آن که رژیم پهلوی با تحمل وی به گروه فلسفه و حکمت اسلامی می خواست تضاد میان اسلام و مارکسیسم را افزایش دهد و با فرستادن وی به دانشکده الهیات مانع تبلیغات و پیشرفت فعالیت استاد مطهری شود .

۱. امیر حسین آریان پور در سال ۱۳۰۲ شمسی به دنیا آمد ، او تحصیلات خود را تا دکترای ادبیات فارسی ادامه داد و نیز دکترای علوم آموزشی را کسب کرد . او مدتنی دانشیار دانشگاه و استاد در رشته های علوم اداری ، فلسفه و تاریخ تمدن بود . تألیف و ترجمه چند اثر فلسفی ، ادبی ، اجتماعی ، آموزشی و روانشناسی از آثار اوست . کتاب های زمینه جامعه شناسی و بژوهش از مهمترین تألیفاتش می باشد . از دیگر آثار قلمی او می توان فرویدیسم ، درباره هنر و ترجمه بخش هایی از جلد اول و دوم تاریخ تمدن ویل دورانت را نام برد .

اگر فرستادن آریان پور به این دانشکده ، دلیل موافقت و همکاری نامبرده با دستگاه ستم نباشد ، دست کم این موضوع مسلم است که مارکسیست ها آلت دست شاه بودند . رفته رفته کارشنی های آریان پور به جایی رسید که شهید مطهری در خرداد ۱۳۴۵ ، در ظاهر به دلیل خستگی و در باطن به دلیل رفتارهای این مارکسیست ، از سمت مدیریت گروه فلسفه و حکمت اسلامی استعفا کرد ، اما از تلاش برای افشاری طرز فکری که مارکسیست ها به تبلیغ و نشر آن می پرداختند ، هرگز خسته نشد .

البته مطهری به آزادی فکر ، بیان و قلم اعتقاد داشت و حتی از آن حمایت می کرد ، اما معتقد بود آزادی اندیشه با فربیکاری تفاوت دارد و کسی نباید به نام آزادی به اغوا و فربیکاری پردازد . امیر حسین آریان پور که مارکسیست بود با نقشه ساواک از دانشکده ادبیات به دانشکده الهیات منتقل شد و با این که دکترای فلسفه نداشت ، به گروه فلسفه و حکمت اسلامی آمد .

او فربیکارانه ، در لابلای درس ، برای مارکسیسم تبلیغ می کرد و به رد و انکار اصول اسلامی می پرداخت . برخورد استاد مطهری با وی بسیار منصفانه و عالمانه و نشانه ای بارز از روحیه آزادگی و حقیقت جویی آن استاد گرانمایه بود ، استاد خود این قضیه را چنین شرح می دهد : " چند سال قبل در دانشکده الهیات ، یکی از استادها که ماتریالیست بود به طور مرتب سر کلاس ها تبلیغات مارکسیستی و ضد اسلامی می کرد . دانشجویان به این عمل اعتراض کردند و کم کم نوعی تشنج در دانشکده ایجاد شد .

من نامه ای به طور رسمی به دانشکده نوشتم که عین این نامه را در حال حاضر در اختیار دارم و توضیح دادم که به عقیده من لازم است در همینجا که دانشکده الهیات است ، یک کرسی ماتریالیسم دیالکتیک تأسیس شود و استادی هم که وارد این مسائل باشد و به این فلسفه معتقد باشد ، تدریس این درس را عهده دار گردد .

این طریق صحیح برخورد با مسئله است و من با آن موافقم ، اما این که فردی بنهانی و به صورت اغوا و اغفال بخواهد دانشجویان ساده و کم مطالعه را تحت تأثیر قرار دهد و برایشان تبلیغ کند ، این قابل قبول نیست .

بعد من به همان شخص هم چند بار پیشنهاد کردم که شما به عوض آن که حرف هایت را با چند دانشجوی بی اطلاع در میان بگذاری ، آنها را با من در میان بگذار و اگر هم مایل باشی می توانیم این کار را در حضور دانشجویان انجام دهیم و حتی اگر لازم باشد جمعیت بیشتری حضور داشته باشند ، می شود از اساتید و دانشجویان دانشگاه ها دعوت کرد و در یک مجمع عمومی چند هزار نفری ما دو نفر حرف هایمان را مطرح می کنیم و به اصطلاح نوعی مناظره داشته باشیم .

حتی به او گفتم با این که من حاضر نیستم به هیچ قیمتی در رادیو (زمان شاه) صحبت کنم و یا در تلویزیون حاضر شوم ، ولی برای این کار حاضرم ... " (۱)

۱. مرتضی مطهری ، پیرامون انقلاب اسلامی ، ص ۶۵ - ۶۳

اما آریان پور زیر بار این پیشنهاد نرفت و برخوردهای منافقانه و فربیکارانه خود را ادامه داد و تا آنجا پیش رفت که در کلاس درس و در دانشکده الهیات ، برای دانشجوی مسلمان آگاهی که به سخنان او درباره دین و خدا اعتراض کرده بود چاقو کشید .

روش غیر علمی و دور از منطق آریان پور موجب اعتراض شماری بسیار از دانشجویان و حتی استادانی چون شهید مفتح شد و سرانجام مطهری برای اعتراض به این روش مذموم از دانشکده خارج شد . (۱)

۱. غلامرضا گلی زواره ، شهید مفتح و تکبیر وحدت ، ص ۱۵۷ . سرگذشت های ویژه از زندگی شهید مطهری ، ج ۱ ، ص ۷۶ - ۷۵

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) فرموده اند :

" جریان آریان پور این بود که او یک فرد معتقد به مارکسیسم در دانشکده الهیات مدرس بود و این جزء شگفتی های آن زمان بود که در دانشکده الهیات و علوم اسلامی یک کسی تدریس می کند که اصلاً اسلام را مطلقاً قبول ندارد .

مرحوم مطهری می گفت که من بارها با آریان پور راجع به مسائل اسلامی صحبت کردم .

آریان پور می گفت : آقا ! بی خود می گویند ، من معتقد به مسائل اسلامی هستم ! ایشان مقابل آقای مطهری که می رسیدند با قاطعیت و جرأت می گفتند که خلاف می گویند که من همان وقت ها این را به بعضی از شاگردان آریان پور گفتم . اینها از تعجب شاخ در می آوردنند که چطور این آدمی که این طور ضد اسلام در کلاس است ، پیش آقای مطهری که می رسد آن طوری صحبت می کند ... " (۱)

۱. همان ، ص ۷۵ - ۷۴

« فصل هشتم »

قطاطعیت در برابر التقاط

• نغمه نفاق :

پس از یک دهه که امواج الحاد ، مادی گرایی و تبلیغات مارکسیستی اندکی فروکش کرد و شهید مطهری و دیگران توانستند تا حدی جلوی این تخریب های فکری و فرهنگی را بگیرند ، یک موج جدید پدیدار شد .

این جریان خزنده ، موجی مادی گرایانه ، پوشش دار و نفاق آمیز بود که آن را " موج التقاط " می گویند . یعنی کسانی آمدند و ادعا کردند ما هم اسلام را قبول داریم و هم مارکسیسم را ، نمونه بارز این افراد مجاهدین خلق (۱) هستند .

۱. در شهریور ۱۳۴۲ بعضی جوانان که عضو نهضت آزادی بودند و حتی برخی از آنان در قیام ۱۵ خرداد همین سال به زندان رفته بودند ، دور هم جمع شدند و با تحلیل و جمع بندی علل ناکامی جریان های گذشته ، به این نتیجه رسیدند که فقدان یک سازمان ، تشکیلات قوی و ایدئولوژی مدون از مشکلات اساسی است . حنیف نژاد ، سعید محسن و بدیع زادگان که هر سه مهندس بودند معتقد به نقش مذهب در جامعه و حرکات مبارزاتی بودند ، ولی فکر می کردند تا این مذهب به صورت ایدئولوژی راهنمای عمل مناسب با یک سازمان تشکیلات مخفی در نیابد ، قادر به مبارزه اصولی و بهره گیری به موقع از امکانات و نیروها نیست ، بنابراین هسته اولیه با بهره گیری از تفکرات افراد مبارز سیاسی ، شروع به تدوین ایدئولوژی می نمایند .

این که بشر می تواند با استفاده از دستاوردهای علمی ، نزدیک به راه انبیاء حرکت کند از محصولات فکری بازگان بود که بر نیروی فکری این سازمان تأثیر زیادی نهاد . در مقطعی از این توجه به علم ، به ویژه علوم اجتماعی ، مجاهدین با مارکسیسم در ارتباط قرار گرفتند ، زیرا آنان هم مدعی شناخت قوانین جامعه بر اساس علم بودند و هم داعیه دار مبارزات ضد امپریالیستی . در این حال مجاهدین ، مارکسیسم را علم انقلاب زمان تلقی کردند و به این مرام گرایش یافتند . آنها می پنداشتند می توانند بر اساس یک دیدگاه توحیدی از تعالیم مارکسیستی استفاده کنند ، غافل از این که در این سیر تفکرات زیر بنایی ، التقاط هایی صورت می گیرد .

مجاهدین در کنار کار مدرن سازی ایدئولوژی راهنمای عمل ، برای یک حرکت مسلحانه و جنگ چریکی شهری نیروهای مستعد خود را آماده ساختند ، بخشی از نیروهای سازمان در اردوگاه های فلسطینی جنگ چریکی را آموختند و سازمان با تأسیس خانه های تیمی و دیگر اقدامات ضروری خود را آماده رویارویی با رژیم ساخت . در سال ۱۳۵۰ عملیات برای تهیه سلاح ، منجر به ردیابی سازمان و متلاشی شدن تعداد زیادی خانه تیمی و دستگیری ۳۶ نفر از اعضاء گردید . همه اعضای کادر مرکزی به جز مسعود رجوی محاکوم به اعدام شدند و حکم اعدام در سال ۱۳۵۱ به اجرا در آمد و رجوی با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم گردید .

نام سازمان مجاهدین خلق در زندان و پس از دستگیری سران بر روی این سازمان نهاده شد ، بعد از این ماجرا عده ای اندک از اعضای سازمان در خفا تغییر مرام دادند و ایدئولوژی مارکسیستی را پذیرا شدند . سه سال پس از اعدام اعضای اصلی ، در سال ۱۳۵۴ شبه کودتاگی در سازمان صورت گرفت و اعلامیه تغییر مواضع که از سوی رهبر جدید منتشر شده بود ، سعی در توجیه دلایل واژگونی ایدئولوژی قبلی و گرایش به مارکسیسم داشت . سازمان مجاهدین که با نیرنگ و فرب و روشی منافقانه عده ای جوان را به سوی خود جذب کرد ، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برنامه های خود را در مبارزه با امپریالیسم ، استبداد و ارتقای معرفی نمود و بدین گونه با خط امام و رهبری انقلاب به مخالفت برخاست و به جمهوری اسلامی رأی مشروط داد و در رفراندوم قانون اساسی شرکت نکرد و رفته رفته ضدیت خود را با نظام جمهوری اسلامی آشکار ساخت .

سازمان مزبور که یک بار در قرار دادن آیت الله طالقانی در مقابل امام خمینی (ره) ناکام گردید ، برای شکستن اقتدار و صلابت رهبری در پشت سر بنی صدر سنگ گرفت و صحنه گردان بسیاری از وقایع گشت و مشغول مهره چینی و تشکیل خانه های تیمی و مبارزه مسلحانه با امت مسلمان و نظام اسلامی گردید . از این پس آنان برای مبارزه با نظام اسلامی ، فعالیت های ترویستی را آغاز کردند . آنها ابتدا به جان مقام معظم رهبری از اعضای شورای انقلاب و امام جمعه تهران سوء قصد کردند . در هفتم تیر ۱۳۶۰ دست به انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی زدند که منجر به شهادت دکتر بهشتی و یارانش شد .

به شهادت رسانیدن رئیس جمهور محبوب مردم ، رجایی و نخست وزیر او باهنر و نیز ترور امام جمعه های تبریز ، کرمانشاه ، شیراز و یزد از دیگر فعالیت های ترویستی آنها بود . هم زمان عده ای از مردم کوچه و بازار را نیز در عملیات ترویستی به شهادت رسانیدند ، سرانجام بنی صدر و رجوی با توطنه ای طراحی شده و پذیرش خفتی آشکار به فرانسه پناهنده شدند .

در اوج جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ، منافقین موجی از ترور و خشونت را در ایران پدید آورند و در داخل به رهبری موسی خیابانی و در خارج به فرماندهی رجوی در مقابل مردم قرار گرفتند ، سرانجام رجوی از فرانسه به عراق آمد تا زیر چتر حزب بعث و حمایت های صدام حسین عفلقی نقشه هایی را علیه مردم مسلمان ایران و نظام اسلامی به اجرا بگذارد ، که نه تنها موقتی به دست نیاوردن ، هر روز که می گذرد به سوی زوال و خفت و خواری پیش می روند . (گلی زواره)

آنان می گفتند ما با اسلام موافق هستیم ، یعنی نماز می خوانند و روزه می گرفتند ، در آغاز برخی از سران آنان اهل تهجد و نماز شب و گروهی از آنان نیز حافظ نهج البلاغه بودند ، اما اعتقاد داشتند که گرچه دین ، قرآن و نهج البلاغه خوب ، سودمند و اثر گذارند ولی به تنهایی کافی نیستند .

یعنی دین یک بال است و بال مورد نیاز دیگر برای اوج گیری پرواز و رونق ، مارکسیسم است . باید این دو را توأمان پذیرفت و تروج کرد . نتیجه این تفکر شد التقاط که نمونه بارزش گروه مجاهدین خلق ، گروه فرقان (۱) و برخی گروهک های دیگر بودند .

۱. فرقان گروهی بودند که حداقل اعضاء افرادیش به شخص نفر می رسیدند . رهبر گروه که در اوج فعالیت هایش جوانی بیست ساله می نمود ، اعضاء گروه خود را در طول سه یا چهار سال از میان چند دوره جلسه قرائت و به اصطلاح تفسیر قرآن در تهران برگزید ، او مطالبی را که در این محافل تدریس می کرد ، جمع آوری ، تدوین و تکثیر می کرد و این سال ها را ایام تدوین ایدئولوژی نامید . اکبر گودرزی رهبر گروه فرقان ، طی چهار سال دروس مقدمات و بخشی از سطح را در حوزه های علوم دینی خوانسار ، قم و تهران یاد گرفته بود . او قبل از تحصیل مدتی در مزرعه پدرس کشاورزی کرده بود و در مدارس جدید موفق شده بود تا کلاس سوم متوسطه را بخواند و از نظر علوم حوزوی تا اوایل رسائل و نیز منطق مظفر را هم آموخته بود ، ولی در حکمت و فلسفه و نظایر آن تحصیلاتی نداشت .

دوره تدوین ایدئولوژی فرقان در زمان طاغوت بود و در این ایام یک گروه ضد رژیم جلوه کرده بودند . آنان تأویل ها و توجیهات التقاطی نسبت به آیات قرآن کریم ، روایات و نهج البلاغه داشتند و در جلسه ای که چهار یا پنج نفر از آنان حضور داشتند و طی آن مسائل روز را تحلیل می کردند ، تصمیم هایی می گرفتند . بعد از پیروزی انقلاب اسلامی افرادی را که به قول آنان ضد خلق بودند و با نظام جمهوری اسلامی همکاری داشتند ، ضد توحیدی معرفی می کردند و می گفتند باید ترور شوند و شخصیت های برجسته ای چون شهید مطهری ، دکتر مفتح و نیز سرلشکر قرنی را بر اثر این نگرش غلط و منجمد به شهادت رسانندند .

اینان عناصری از تفکر مارکسیسم را با مذهب می آمیختند ، یا مبانی مذهبی و معارف دینی را آنگونه تعبیر و تفسیر می کردند که با اندیشه های مادی هماهنگ باشد . ایشان اسلام را نفی نمی کردند ، ولی دیالکتیک مارکس را هم قبول داشتند ، یعنی بگونه ای مرموز و با جمع نقیضین ، هم می گفتند ملحدان درست می گویند و هم ادعا می کردند اسلام آیین خوبی است و ما هر دو را به طور هماهنگ و هم سو قبول داریم ، این دو یکدیگر را تکمیل می کنند و ما برای رسیدن به رشد و پویایی یاری می دهند !

در دوران مبارزات مردم مسلمان علیه رژیم پهلوی ، این افراد التقاطی برای این که بتوانند در جامعه اسلامی نفوذ یابند و اوضاع اجتماعی و سیاسی را به دست گرفته ، خودی نشان دهند ، این حرکت منافقانه را تشدید کردند .

این شیوه ای است که در طول تاریخ ، در همه کشورهای دنیا به کار گرفته شده است . هر گاه بخواهند در جریان های فعال سرزمینی نفوذ یابند ، ظاهر و الفاظ را حفظ می کنند ، ولی محتوایی دیگر به آن می دهند . در برخی کتاب ها این جمله معروف به چشم می خورد : " فرم و شکل را حفظ کنید ، محتوا را تغییر دهید . "

در بین نویسندها معاصر از زمان مشروطه به بعد ، نخستین کسی که بر این مسئله تأکید کرد ، فتحعلی آخوندزاده (۱) بود . وی از نویسندها بسیار فعال و از کسانی بود که در ترویج اندیشه های سکولاریسم و لائیک در ایران بسیار مؤثر بود .

۱. میرزا فتحعلی آخوند زاده متخلص به صبحی آذربایجانی ، ملقب به آخوندوف و گوگول شرق در سال ۱۲۲۷ هجری متولد و در ۱۲۹۵ هجری در گذشت . از او آثاری در ادبیات ، نمایشنامه و نیز چند ترجمه از نویسندها روسی باقی مانده است . آخوندزاده طرفدار سرسخت تغییر الفبای عربی و حایگزینی یک الفبای دیگر به جای آن در فارسی و حامی زردهای ها بود . او هنگامی که در خدمت دولت تزاری روس قرار داشت ، بر ضد منافع ایران عمل می کرد .

وی پس از آشنایی با فردی به نام میرزا شفیع از افکار اسلامی خود دست برداشت . اگر چه آخوندزاده را جزو پیشگامان روشنفکری در ایران دانسته اند ، ولی ادعاهایش بر خلاف ارزش های یومی و اسلامی بود و در عمل به طور عمده برای تأمین منافع استعماری ، تجاوز روس ها به ایران ، ترویج بی ایمانی و آشفتگی فرهنگی تلاش می کرده است . روس ها از او حمایت کردند و مجسمه اش را در تفلیس (مرکز گرجستان کنونی) و بادکوبه (از توابع جمهوری آذربایجان) نصب نمودند . (گلی زواره)

او به دوستان خود سفارش می کرد آشکارا با اسلام و موازین مذهبی مخالفت نکنید ، زیرا مردم به این زودی ها از دیانت و اعتقادات شان دست بر نمی دارند . ظواهر و الفاظ را نگاه دارید و بکوشید معنایی دیگر به آنها بدھید . ایشان برای رسیدن به هدف خود در پس واژه ها و مباحثی که مسلمانان به آنها حساسیت نداشتند ، کارشان را پی می گرفتند و این نیرنگی بود که بسیاری از گروه های دیگر نیز از آن بهره می برdenد .

همچنین مارکسیست های دوران نهضت اسلامی می گفتند ما قرآن و سنت اسلامی را قبول داریم ، اما معنا و تفسیر این اسلام ، غیر از تفسیر متدائل است که شماری از علماء و اهل مذهب مطرح می کنند ، بلکه باید یک قرائت دیگر از مفاهیم اسلامی ارائه کرد .

بد نیست به منزله یک نکته تاریخی و برای یا آوری و عبرت آموزی جوانان ، به برخی کثر اندیشی های آن دوران اشاره شود . گروهی پیدا شدند که برخی از آنان درس های علوم اسلامی را در حوزه ها خوانده بودند ، حتی برخی از ایشان در درس های ما هم شرکت کرده بودند . اینان در آغاز انسان هایی معتقد ، متدين و خوش فکر بوند ، اما ناگهان دچار انحراف شدند .

گاه یک انسان در سلامت کامل به سر می برد و مشکلی هم ندارد ، ناگهان می بینی رنجور و ضعیف شده ، رنگ چهره اش پریدهت و سر و کارش با پیشک ، دارو و بیمارستان می افتد . شگفت زده می شوی که ای آقا ! شما که باکی نداشتی ، بیمار نبودی ، چطور شد ؟ پاسخ می دهد ویروسی به اندام های بدن هجوم آورده و مبتلایم ساخته است .

پس از بررسی معلوم می شود سلول های ایمنی بدن و عواملی که باید وی را در برابر بیماری ها نگاه دارند ، ضعیف بوده است ، بنابراین میکروب ها به خون راه یافته و او را درگیر بیماری کرده اند .

در مسائل عقیدتی و فکری نیز اینگونه است . آن شاگرد درس خوان ، مؤمن و اهل عبادت گرفتار یک انحراف و التقطات شده است و لذا ناگهان می آید و می گوید ما قرآن را قبول داریم ، اسلام را می پذیریم ، ولی معنای آیات قرآن چیزی دیگری است .

برای نمونه می گفتند کلمه " آخرت ، یوم آخر و قیامت " به معنای روز قیام ، فرمان جنبش و حرکت است ، که البته نباید این قیام را آشکار کرد ، فعالیت زیر زمینی است و اگر زمان و چگونگی قیام افشا شود نمی توان به مبارزه ادامه داد . همچنین می گفتند " جن " یعنی مخفیانه عمل کردند ، استراتژیک بودن و رعایت تاکتیک ها . برای " غیب " نیز تفسیرهایی انحرافی داشتند .

آنان در زمینه تفسیر قرآن کتاب ها نوشتهند و برخی شخصیت ها همین مطالب را به نام تفسیر قرآن درس می دادند . از جمله آثاری که با این روش آفت زده و بیمار به رشته نگارش در آمد ، کتاب " توحید " از فردی به نام حبیب الله آشوری است .

آشوری از مشهد به قم آمده بود و در مدرسه آیت الله بروجردی بحث می کرد و با گیرایی و حرارتی ویژه برای طلبه های جوان به سخنرانی می پرداخت . او در کتاب خود نوشته است " ما نه با ماتریالیسم فلسفی که با ماتریالیسم اخلاقی مخالفیم . "

گروهی ظاهر بین که فریفته جذابیت های ظاهری وی شده بودند ، به تهران رفتهند و به هر قیمت گاه به طور قاچاقی این کتاب را می خریدند و قربة الى الله در قم پخش می کردند . از مطالب عجیب این کتاب این بود : " اگر ماتریالیسم فلسفی پویا و زایا باشد بد نیست " . یعنی اگر انسان به خدا اعتقاد نداشته باشد اشکال ندارد ، آنچه اهمیت دارد این است که اخلاق مادی نداشته باشد و ماتریالیسم و روح مادی گرایی در رفتار آدمی رسوخ نکند .

ایشان خود را بسیار ساده و زاهد می نمایاندند ، غذای ساده می خورند و ظاهر سازی هایی عجیب می کردند ، ولی در باطن رفتارشان گونه ای دیگر بود . آشوری با ظاهری مذهبی و کسوتی دینی در قم سخنرانی می کرد ، رفته بود در شهری ، ظاهراً شاهروд _ و در بین

دستان خود گفته بود ما بگونه دسته جمعی ازدواج و این سنت را احیاء می کنیم ، زیرا مطابق قرآن است !

حتی طرفدارانش ، دخترها و پسرها همه را جایی گرد آورده بود تا با هم به طور جمعی ازدواج کند و به این آیات استناد کرده بود : « نسآٰوكُمْ حَرْثُ لَكُمْ » (بقره/۲۲۳) ، « أُحِلَّ لَكُمْ لِيَلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَيْ نِسَائِكُمْ » (بقره/۱۸۷) او گفته بود : "نساء" به "کم" نسبت داده شده است ، پس

مجموعه ای از زنان می توانند متعلق به مجموعه ای از مردان باشند !
این اعمال را به نام دین انجام می دادند و چنین کسانی با این نگرش های التقاطی و باطل می خواستند سپر نهضت اسلامی را منحرف و جامعه اسلامی را به کارهایی بیهوده و نادرست سرگرم کنند . اگر معلوم شود چه کسانی حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از حبیب الله آشوری حمایت می کردند ، همگان شگفت زده می شوند . برخی جوانان با استعداد اینگونه مبتلا شدند و به دام تحریف و التقاط افتادند .

کسی که پای در میدان نهاد و در برابر اینان ایستاد ، شهید مطهری بود . هیچ کس مانند او توان درک و پیش بینی این آفت ها و بلاها را نداشت . دیگران به هر دلیل اشتباهاتی داشتند و رفتار این گروه ها را توجیه ، بلکه در دوران مبارزه از آنان حمایت می کردند . حبیب الله آشوری خود را با کسانی که مسلمان بودند و مبارزه می کردند همسو نشان می داد و آنان نیز در برابر تحریفات وی خاموش بودند .

تنها شهید مطهری بود که فریاد زد ما باید خط اسلام ناب ، مسیر قرآن و سنت محمدی و راه اهل بیت (ع) را از خط کفر و نفاق جدا کنیم . مبارزه برای نگهداری اسلام است ، نمی توانیم برای این که در قلمرو سیاسی با آن منافق و ضد دیانت هدفی مشترک داریم ، در عقاید اسلامی ، چشم خود را بر روی جریان التقاطی بیندیم .

مطهری نمی پذیرفت کسی دین دار و مسلمان باشد و عقاید منکران خدا را هم بپذیرد . این روند امروز نیز همچنان ادامه دارد . در آن روزها می گفتند قرائت مارکسیستی از اسلام ، و امروز از چندین برداشت یا پلورالیسم سخن می گویند . اینان نه مشرکان ، کفار و بی دین ها ، بلکه کسانی هستند که خود را پشتیبان اسلام و نظام اسلامی می دانند . این فتنه ها همیشه بوده است و خواهد بود . مسلمانان هستند که باید بکوشند درکی درست از جامعه داشته باشند ، آفات را بشناسند و وظیفه خود را در این موقع تشخیص دهند . (۱)

۱. ویژه نامه روزنامه رسالت به مناسبت فرا رسیدن پانزدهمین سالگرد شهادت استاد مطهری تحت عنوان "فروع اندیشه" ، ۱۳۷۳/۲/۱۱ . سخنرانی به مناسبت شهادت استاد مطهری در جمع طلاب مدرسه معمومیه ، ۱۳۷۹/۲/۱۰ . دیدار استاد مصباح با داشنجویان اهوار شرکت کننده در اردوی تابستانی آبلی ، ۱۳۷۹/۵/۲۷

• جلوگیری از رخنه منافقان :

آنچه باید در درجه نخست برای مسلمانان اهمیت داشته باشد ، اسلام است . یک انسان مسلمان ، متدين و مسئول در این باره نگرانی و دغدغه جدی دارد که ممادا اسلام در معرض مخاطرات قرار گیرد . پایداری اسلام نیز در درجه نخست به حقانیت آن است . آنچه باید در نخستین گام به آن اهمیت داد ، پرداختن به مسائلی است که با اعتقادات و اصول اساسی اسلام در ارتباط است . نباید اجازه داده شود جاهلان ، مغرضان ، منحرفان و اهل التقاط به این در استوار یورش آوردن .

باید جدی به میدان آمد و از اینها صیانت کرد ، یخ های تردید درباره اصل وجود خدا ، وحی ، معرفت پیامبران و عصمت ائمه (ع) باید با آفتاب اندیشه مطهری ها ذوب شود و از بین برود . اگر اجازه دهیم هر کسی به این قلمرو گام نهد و بخواهد به این سرچشمه اصیل و بنیان های مقدس حمله کند ، دیگر چیزی از اسلام ، هویت ذهنی و اصالت دینی باقی نمی ماند .

در گام دوم باید موضوعاتی مانند حکومت و اقتصاد اسلامی چنان برای مردم درست ، اصولی و استوار تبیین و تشریح شود که جای رخنه منافقان و منحرفان در بنیان مخصوص مردم نباشد .

نفوذ در عقاید ، افکار و باورهای مردم بسیار خطرنگ تر از نفوذ به حدود و ثغور آنان است . البته یک مسئله دیگر که باید در نظر گرفته شود ، این است که ما کجای زمان ایستاده ایم ، با چه افکار وارداتی روپرور هستیم و در میان چه جمع و نسلی زندگی می کنیم ، آیا در جایی زندگی می کنیم که مذهب تشیع را هدف گرفته اند ؟ یا در دانشکده علوم اجتماعی و سیاسی در بین افرادی هستیم که شماری از برداشت های ناجور و غیر منطقی را مطرح می کنند و باید حقیقت را برای آنان باز گوییم ؟

شهید آیت الله مطهری هم زمان با تفسیر قرآن ، صیانت از دیانت و دردشناسی ها از جامعه آن روز با گروهک هایی روپرور شد که گرایش های مادی و برداشت های اسلامی را با هم آمیخته بودند و از ترکیب این دو ضد ، یک ایدئولوژی باطل و التقاطی تدوین کرده بودند که گسترش و نشر آن در جامعه ، بسیار آفت زا و خطرنگ بود .

او هم زمان با تلاش های علمی و فرهنگی دیگر ، یک تنہ پیش آمد و در برابر این تفکر منحط التقاطی سخنرانی کرد ، مقاله ها نوشت ، حتی هفته ای دو روز به قم می آمد و به طلاب درس می داد تا آنان را برای برخورد با این منحرفان بسیج و مسلح کند و سرانجام جان خود را در همین راه فدا کرد . (۱)

۱. سخنرانی در جمع دانشجویان اهواز ، مرداد ۱۳۷۹ و نیز سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه شیراز (بدون تاریخ)

پس از سال ۱۳۴۱ توفانی التقاطی در جامعه ایران وزید . کسانی با پوشش اسلام ، همان گرایش های مادی و الحادی را رواج می دادند . همین سازمان مجاهدین که به منافقین شهرت دارند و با اسلام خود هم مراد هستند ، در واقع مروج این اندیشه ها بودند که باید

اسلام را با مارکسیسم همراه کرد و امروز آمیختن این دو داروی دردهای اجتماعی و سیاسی ماست.

آنان در آغاز نوشته هایشان که بگونه اطلاعیه ، جزوی ، نشریه و کتاب پخش می شد ، به جای آن که بنویسند : " بسم الله الرحمن الرحيم " می نوشتند " به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران ! " بوی تعفن شرک از نوشته هایشان بر می خاست .

در آن زمان برخی نیروهای مذهبی خودی تأثیر گذار و مبارز که شایسته نیست به نامشان اشاره کرد ، به این شیوه تفکر منحط بسیار خوش بین بودند . برای نمونه برخی بگونه ای مستقیم می گفتند : " الحمد لله اینان عاقبت به خیر شدند ". این بدان سبب بود که در زمان رژیم شاه ، سواوک برخی از سران مجاهدین را دستگیر و اعدام کرد .

نیز یک بار شخصی که اهل علم می نمود و در حوزه علمیه قم فقه و اصول خوانده و با حدیث ، تفسیر و کلام اسلامی آشنا بود ، می گفت : " ما و مارکسیست ها هر کدام نیمی از حقیقت را می گوییم ، آنان عدالت دارند بدون خدا و ما خدا داریم بدون عدالت ، باید این دو را با هم بیامیزیم تا مشکل جامعه حل شود ."

یعنی برداشتش این بود که در اسلام تنها اعتقاد به خداوند متعال مطرح است ، اسلام با آفریدگار جهان هستی سر و کار دارد ، نسبت به اجتماع و اصلاح آن برنامه ای ندارد ، متوجه آسمان است و نمی تواند عدالت را در جامعه پیاده کند .

او از مفاهیم قرآنی و روایی که بر این اصل تأکید دارد اطلاعات کافی نداشت ، عدالتی را که مدعیان دروغین مارکسیسم مطرح می کردند نیز به درستی نمی شناخت و ساده اندیشه ای می گفت اگر بخواهیم جامعه را به اعتدال در حقوق ، اقتصاد و جایگاه های اجتماعی برسانیم ، باید سراغ مکتب مارکسیسم برویم .

وی با این سخنان بگونه ضمنی و کنایی می گفت اسلام یک بعدی است ، در حالی که فرهنگ قرآن و عترت همه جانبه ، جاویدان و تعمیم پذیر در هر زمان و مکانی است و اصول بنیان های دینی چنان زیایی ، پویش و بالندگی دارد که می تواند هر گرهی را بگشاید و هر مشکلی را حل کند ، البته آن شخص سخنان خود را با حدیت می گفت و حتی برای آمیزش این دو عنصر متضاد کوشش هایی نیز کرد و افرادی را برای این منظور پرورش داد .

باز کسی که توانست در برابر این حرکت التقاطی بایستد و این موج خروشان را فرو بنشاند ، متفكر به خون خفته ، شهید مطهری بود . اگر آن فدایکاری ، فرزانگی و فروزنده‌گی مطهری نبود ، بیم آن می رفت که عقاید بسیاری از کسانی که در آغاز انقلاب در مصدر کارهای مهم قرار می گیرند ، التقاطی شود و با این تصورات باطل به کارهای نادرست و مخالف دیانت دست بزنند .

او افکار و اعتقادات مردم را پالایش ، اندیشه ها را غربال و سره را از ناسره جدا کرد و حق را از باطل منفك ساخت . وی به نسل جوان دانشگاهیان ، طلاب و دیگر حق جویان و مؤمنان هشدار داد که مراقب این التقاط مسموم باشند و در برابر این ویروس کشنده خود را واکسینه کنند ، آن شهید همواره در پس مصون سازی اسلام ، افشاگری و نقادی بود .

تأثیری که آن علامه متفکر در مبارزه با الحاد ، کژروی ، گمراهی و نفاق داشت ، یک موهبت الهی بود که خداوند نصیبیش ساخت . او به دست کسانی کشته شد که همچنین بیماری التقاط را داشتند و مبتلا به کژروی و برداشت باطل از قرآن و حدیث بودند . آنان می گفتند : مطهری را به شهادت رساندیم ، زیرا با نظام اسلامی همکاری دارت و نیز به فلان کس نمی گفت " شهید " .

مطهری اهمیت هدایت را بسیار خوب درک کرد و فساد و عواقب خطرناک با تلاق گمراهی را به خوبی تشخیص داد . او فهمید بهترین خدمت به جامعه این است که آن را از این عذاب ابدی نجات دهد . پس تصمیم گرفت و انجام وظیفه کرد . البته این مسئولیت منحصر به فردی ویژه و محدود به زمانی خاص نیست .

مقام نبوت و امامت ویژه اشخاصی معین است ، اما پیگیری راه ائمه (ع) برای همه میسر است . ائمه هدی (ع) تنها به بیان احکام و معارف الهی بسنده نمی کردند ، بلکه ضمن احیای فرهنگ قرآن و سنت محمدی ، فرهنگ مردم را اصلاح می کردند و مراقب بودند این فرقه های منحرف و این علف های هرز جامعه را آلوده نکنند . آنان برای گسترش حقایق اسلامی ، دفاع از حریم دین و جلوگیری از تحریف ، شاگردانی پرورش می دادند و جبهه حق را یاری می کردند .

همچنین ایشان بر امور و واقعی جامعه اسلامی ، به ویژه آنچه در میام مدعیان دین و دانش جریان داشت نظارت داشتند و به محض آن که فردی از خواص یا برجستگان دچار ضعف اراده یا تشخیص می شد ، یا تقوایش خللی می یافت و برداشت هایی منحرفانه بیان می کرد ، او را هشدار داده ، به خود می آوردند . اگر موضع و نصائح امام برایش سودمند نبود ، امام مردم را نسبت به خطاب کژروی وی آگاه می کرد . امام معیار حق و جدا کننده نور و تاریکی بود .

روزی رسول اکرم (ص) فرمودند : « رحم الله خلفایی » ، خداوند جانشینان مرا رحمت کند . این جمله را سه بار تکرار کردند و اصحاب فهمیدند که حضرت عنایتی ویژه بر این مطلب دارند . عرض کردند : یا رسول الله ! مگر ما جانشینان شما نیستیم ؟ فرمودند : " نه ! جانشینان من در آخرالزمان می آیند ، علوم و معارفی که از ما مانده یاد می گیرند و به دیگران می آموزند . " اگر امروز دانشجویان مسلمان همت کنند و بکوشند معارف اسلامی را درست بیاموزند ، می توانند این نقش را بر عهده گیرند ، در هر رشته ای که تحصیل کنند ، می توانند بخشی از وقت خود مانند زمان های تعطیل و فراغت را صرف آموختن معارف دین نموده ، با پیگیری جدی و رفتن به کلاس ، به این هدف دست یابند .

افراد بسیاری هستند که با گذراندن یک دوره آموزش چهل و پنج روزه توانسته اند چندین نفر را هدایت کنند . کسانی که در طرح ولایت شرکت کرده بودند ، توانستند شماری از دوستان خود را از گمراهی برهانند . این کار شدنی است .

بکوشیم با شباهتی که درباره عقاید دینی ، نظام اسلامی ، ولایت فقیه و دیگر چیزهایی که امروز ستون فقرات نظام اسلامی را تشکیل می دهد و به سمت دشمنان اسلام و عوامل فریب خورده یا خود فروخته آنان ، به ویژه در این چند سال اخیر در کشور رواج یافته است ، مبارزه کنیم ، باید به این تشکیکات پاسخ دهیم و بی اعتنا از کنارشان نگذریم . (۱)

۱. سخنرانی در جمع دانشجویان یزد به مناسبت برگزاری یادواره شهدای استان یزد و نیز فرا رسیدن سالگرد شهادت آیت الله مطهری ، ۱۳۸۰/۲/۱۰

اشاره به خاطره ای درباره مرحوم استاد مطهری جالب توجه است ، پیش از انقلاب جلسه ای در قم برگزار شد . شهید مطهری ، مرحوم دکتر بهشتی ، مرحوم قدوسی ، آیت الله جنتی و آیت الله خزعلی در این محفل حضور داشتند . بنده نیز حاضر بودم . اینان کسانی بودند که در مدرسه منتظریه (حقانی) درس می دادند . جلسه در منزل آیت الله خزعلی برگزار شده بود ، مرحوم مطهری داستان خود را با برخی سران مجاهدین چنین تعریف کرد :

" در جلسات ماهانه ای که در مسجد قبا (۱) برگزار می شد و من و دکتر بهشتی آنها سخنرانی می کردیم ، همین حنیف نژاد نیز می آمد . بعد از ظهرهای جمعه که من سخنرانی می کردم ، او همان وقت متن را به تبریز می برد و منتشر می کرد . یعنی تا این حد به درس های مذهبی و اینگونه فعالیت های دینی و فرهنگی علاقه داشت ، ولی متأسفانه بعدها گرایش مارکسیستی پیدا کرد و دیدم دیگر نمی آید .

هنگامی که احوالش را پرسیدم ، کسی به درستی خبر نداشت ، پس از مدتی فهمیدم که اینان گروهی تشکیل داده اند و می خواهند یک تشکیلات سیاسی را سازماندهی کنند . چند نفر نیز مشغول تدوین ایدئولوژی بودند و پس از چندی جزو شناخت را منتشر کردند .

این جزو ترجمه یک کتاب مارکسیستی بود ، تنها در آغازش نوشته بودند : " به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران " و در آخر نیز یک شعار اسلامی درج کرده بودند . بقیه جزو ، ترجمه حرف های مادی گرایان و مارکسیست ها بود . این بی انصاف دست کم این جزو را یک بار به من نشان نداد ، ما چنان با هم رفت و آمد داشتیم که انتظار می رفت دست کم این جزو را به من نشان دهد تا من نیز نظرم را بگویم . "

۱. در سال ۱۳۵۵ شمسی شهید دکتر مفتح امامت مسجدی در حوالی حسینیه ارشاد را پذیرفت تا در این کسوت انسجام مبارزات امت مسلمان را بر عهده گیرد . در جلسه ای که با حضور شهید مطهری و آیت الله طالقانی برای تنظیم برنامه های مسجد منعقد گردید ، این مسجد قبا نامیده شد که به یکی از مهمترین پایگاه های ضد رژیم پهلوی مبدل گردید . در گزارش های ساواک آمده که با توجه به برنامه های سخنرانی و تلاش هایی که در این مسجد برگزار می گردد ، قطب تازه ای برای فعالیت مذهبی های افراطی ! به وجود آمده و این مسجد جای مسجد هدایت را گرفته است . (شهید مفتح ، تکبیر وحدت ، ص ۱۲۱ - ۱۱۷)

آن زمان تعبیر " بی انصاف " درباره سران مجاهدین خلق ، گناهی نابخشودنی به حساب می آمد . یعنی اینان چنان در جامعه جای باز کرده و بین قشرهای مبارز و مذهبی نفوذ یافته بودند ، که شخصی مثل شهید مطهری بالاترین ناسزاپیش به آنان ، همین کلمه بی انصاف بود . کسی باور نمی کرد اینان منحرف باشند . (۱)

۱. دیدار با دانشجویان اهواز ، در اردوی تابستانی آعلی ، ۱۳۷۹/۵/۲۷

• بیداری در برابر بدعت‌ها :

از وقتی که شهید مطهری فهمید اینان در صدد ایجاد چنین انحرافی برآمده اند و می‌خواهند یک ایدئولوژی ساختگی ، التقاطی و همراه با بدعت و تحریف را گسترش دهند و بر پایه آن فعالیت‌های سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی خود را سامان دهند ، بسیار ناراحت شد و بنابر احساس مسئولیت ، بسیاری از کارهایش را تعطیل کرد و در صدد برآمد تا برای مقابله با این مرداب متعفن ، حرکتی عالمانه و محققانه انجام دهد .

او اعتقاد داشت که این کار به همراهان و همکارانی بسیار نیاز دارد ، زیرا پیش بینی می‌کرد برای خنثی سازی این موج کوشش فرهنگی و علمی گستردۀ ای لازم است . این افراد سازمان مجاهدین و دیگر گروه‌های التقاطی با سیمایی فربینده پیش آمده بودند ، شعارهای اسلامی را مطرح می‌کردند و در لابلای جزوات شان که از مارکسیست‌ها اقتباس شده بود ، آیات ، احادیث و برخی مباحث کلامی اسلامی دیده می‌شد .

بنابراین مطهری برای فضای جوان درسی را آغاز کرد ، زمان کلاس‌ها روزهای پنج شنبه و جمعه بود . وی با جدیت و انگیزه ای قوی به قم می‌آمد تا بنیه علمی ، قدرت فکری و توان شاگردان خود را چنان بیفزاید که بتوانند در برابر شباهت‌التقاطی ، با توضیحات و پاسخ‌های منطقی ، مستدل و قانع کننده بایستند .

روش ممتاز آن شهید و پاسخ‌های دندان شکن او چنان مؤثر واقع شد که حتی نظریه پردازان گروهک‌های مارکسیستی گفته بودند : مطهری سخنان ما را بهتر از خودمان درک ، تجزیه و تحلیل می‌کند !

علامه مطهری به صورت سطحی ، تبلیغی ، شعاری ، مصرفی و موقتی با مسائل روبرو نمی‌شد ، بلکه بسیار ریشه ای ، برنامه ریزی شده و با پرهیز از سر و صدای تبلیغی ، نخست تحریفات و مطالب التقاطی را حلاجی می‌کرد ، سپس پیرامون آنها به بحث می‌پرداخت ؛ جوابیش را در نظر می‌گرفت و با کمال دقیق و با بهره مندی از آن توانایی علمی ، هوشیاری ویژه و ژرف اندیش ، جمله جمله نوشتۀ ها و ادعاهای آنان را ارزیابی و نقد می‌کرد و بطلان شان را بگونه‌ای مستدل و منطقی ثابت می‌ساخت . دشمن نیز به خوبی فهمید که او می‌تواند نقشه‌هایشان را نقش بر آب کند و به همین دلیل در صدد برآمد تا او را از میان بردارد .

البته مطهری با مشکلاتی نیز روبرو بود . برخی افراد که نیت شان نیز خیر بود ، چنان از جاذبه‌های کاذب این گروه‌ها اثر پذیرفته بودند که نمی‌خواستند باور کنند چنین تشكل‌ها و افرادی در باتلاق گمراهی غوطه خورده اند و امکان دارد جامعه را به ورطه‌های هلاک کننده بکشانند .

من خود در مجلسی شاهد گفتگوی شهید مطهری با نزدیک ترین دوستانش بودم . البته این راز سر به مهری است که نباید از پرده برون افتد . استاد مطهری هر چه کوشید به دوست خود ثابت کند که این سران مجاهدین خلق گمراه اند ، اسلام را به نابودی می‌کشند و خطرناک اند .

آن شخص بزگوار لبخندی تمسخرآمیز به شهید مطهری می‌زد و می‌گفت : اینگونه سخن نگویید ، اینان مسلمانند ، دارند در راه اسلام رحمت می‌کشند ، حافظ قرآن و اهل تهجدند . اما مطهری خون دل می‌خورد ، می‌دانست اینان دارند ریشه اسلام را می‌زنند . کمتر کسی بود که بتواند حرفش را درک و باور کند که این مسلمان نمایان ، مصدقی بارز از چهره نفاق و نمونه ای از نهروانیان هستند ، او بود که پیشقدم این فتنه را خنثی کند .

گروه هایی که ایدئولوژی التقاطی داشتند ، چند دسته بودند . یک دسته شان مجاهدین خلق بودند ، برخی کسانی بودند که حتی پیشینه تحصیلات حوزوی داشتند ، ولی چون تحصیلات شان عمقی نداشت و به ویژه در مسائل فلسفی و معرفتی تخصصی نداشتند ، از افکار مارکسیستی اثر پذیرفته بودند .

یکی از اینان که با استعداد بود و بهترین نمره ها را در کلاس من می‌گرفت ، دچار همین کژروی شد ، او مدتی در زندان بود و پساز انقلاب اسلامی به هلند گریخت . او طلبه ای درس خوانده بود و هوشی فوق العاده داشت ، اما گرفتار گونه ای بیماری خود کم بینی و حقارت روحی بود که برخی شرایط محیطی این مشکلات را برایش به وجود آورده بود .

با این که شهید بزرگوار ، آیت الله قدوسی بسیار کوشید او را درست پرورش دهد و ما نیز به سهم خود برای پرورش او تلاش کردیم ، مشکل درونی اش باعث شد تحت تأثیر آن گروهک ها و شبکه های الحادی و نفاق قرار گیرد و خود یکی از افراد آنان شود و اکنون نیز در خارج از کشور به سر می‌برد .

به هر روی این موج به دلیل آراسته بودن به برخی مسائل اسلامی ، حتی طلاب را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد . بنابراین مرحوم علامه مطهری با آن روشن بینی ویژه ، تصمیم گرفت حرکتی پایه ای را آغاز کند .

هیچ کس به اندازه آن شهید از سوی این گروه ها احساس خطر نمی‌کرد ، برخی نامه هایی که او برای حضرت امام (ره) نوشت ، چاپ شده است . او در این آثار و نیز در کتاب هایش از این احساس مسئولیت حکایت می‌کند از این که چنین خطر شدیدی از سوی ایدئولوژی های التقاطی وی را رنج می‌داده است . (۱)

۱. شهید آیت الله مطهری در فرازی از نامه ای که در سال ۱۳۵۶ شمسی خطاب به امام خمینی (ره) نوشته است ، یادآور می‌شود : ... شاید به قدر کافی مستحضر باشید که نفوذ افکار مارکسیستی تا برخی مخالف مذهبی در میان بعضی از دوستانی که انتظار نمی‌رفت ، پیشروی کرده ، لااقل در حدی که با هر گونه موضع گیری ، ولو موضع گیری فکری در برابر آنها به استناد این که فعلًا صلاح نیست مبارزه می‌شود و حتماً به هر وسیله هست باید نظر حضرت عالی به وسیله بیت محترم به افرادی که واقعاً از این جهت در اشتباہ اند ، ابلاغ شود .

جزیان دوم ، جریان به اصطلاح گروه مسمی به مجاهدین است . اینها در ابتدا یک گروه سیاسی بودند ، ولی تدریجاً به صورت یک انشعاب مذهبی دارند در می‌آیند . درست مانند خوارج که در ابتدا حرکت شان یک حرکت سیاسی بود ، بعد به صورت یک مذهب با یک سلسله اصول و فروع در آمدند . کوچکترین بدعت آنها این است که به قول خودشان به خودکفایی رسیده اند و هر مقام روحانی و مرجع دینی را نفی می‌کنند . از همین جا می‌توان تا آخر خواند .

دیگر این که در عین اظهار وفاداری به اسلام ، کارل مارکس لااقل در حد امام جعفر صادق (ع) نزد اینها مقدس و محترم است . البته اینها آنهایی هستند که بر مسلک سابق خود باقی هستند . آنها که اعلام تغییر موضع کرده

اند تکلیف شان روشی است . بندۀ هم اطلاعاتم درباره آنها مع الواسطه است ، ولی افراد متدين و فهیمی که سال ها با آنها زندان بوده اند ، هستند و من معتقد حضرت عالی از آنها ، نه فقط از یک نفر آنها ، جدا جدا بخواهید نظرات خود و مشهودات خود را بنویسند و خدمت تان ارسال دارند و عجیب این است که هنوز هستند برخی از دوستان ما و ارادتمندان شما که کارهای اینها را توجیه و تأویل می کنند . (سیری در زندگانی استاد مطهری ، ص (۸۱

کسانی دیگر نیز بودند که با نهایت حسن نیت و با وجود فداکاری در مسائل مبارزاتی و دلسوزی برای انقلاب اسلامی ، این توطنه را جدی نمی گرفتند و حتی به اینان کمک مادی نیز می کردند . شهید مطهری به خاطر همین سخت کوشی و مواضع سرسختانه در برابر اینان ، بسیاری از دوستان خود را از دست داد .

این مطلبی است که بندۀ از نزدیک از آن آگاهی دارم ، اگر روزگاری مصلحت ایجاد کند ، اسناد مربوط به این ماجرا را خواهم گفت ، ولی هنوز فکر نمی کنم این شرایط فرا رسیده باشد . اگر استاد مطهری به شهادت نرسیده بود ، امروز معرفتی درست درباره اش نداشتیم .

به هر روی این وضع مرارت بار گذشت و او نیز در بحبوحه حوادث و فشارهای درونی و بیرونی به وظیفه خود عمل کرد و از هیچ چیز نهراسید . با این که دوستانش می گفتند : اینان خطری ندارند ، بی اهمیت اند ، وقتی انقلاب پیروز شود در مشت ما هستند و نقشه هایشان بی رنگ می شود .

شهید مطهری استدلالش این بود که خطر فکری با خطر نظامی تفاوت دارد ، یورش های نظامی را می توان با سلاح سرکوب کرد ، اما تهاجم فکری را باید با ارائه بینشی درست پاسخ داد و خنثی سازی چنین شباهاتی که امواج التقاطی به وجود می آورند ، یک کار منطقی و دراز مدت می طلبد . از آنجا که او یار و یاوری نداشت ، خود آستین همت را بالا زده و به تنها یابه مبارزه با این معطل پرداخت . (۱)

۱. سخنرانی در دانشگاه علوم پزشکی رفسنجان ، ۱۲/۰۲/۱۳۸۰ . بیانات در حسینیه ارشاد در جمع هیئت ثارالله رفسنجان ، همان تاریخ .

• فرات و سر سختی :

استاد شهید مرتضی مطهری با التقاط و انحراف از اسلام ناب محمدی سرسختانه مبارزه می کرد و تا مدت ها تنها کسی بود که به این خطر توجه داشت . تا سال های ۱۳۵۲ و ۵۲ بسیاری از علماء ، فضلا و محققان در تهران ، قم ، مشهد و شهرهای دیگر به این خطر توجه نمی کردند .

آنان نوشته های مجاهدین خلق ، غرب گرایان و دیگر گروه های التقاطی را می خواندند ، مطالب اشتباه و انحراف را نیز تشخیص می دادند و به خوبی می فهمیدند که اگر این متن با منابع قرآنی و روایی سنجیده شود ، دارای مشکلات ، نارسایی ها و آفات بسیار است ، ولی متأسفانه به این مسئله با دیده اغماض می نگریستند .

در این میان شهید مطهری به طور مطلق و قاطع براحت است ، اغماس را روا ندانست و سخت گیرانه و موشکافانه این نقاط ضعف و مطالب انحرافی را بیرون کشید . به تعبیر مقام معظم رهبری ، حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی) باید گفت شهید مطهری در مبارزه با التقاط نقش و درجه نخست را دارد .

مقام معظم رهبری درباره این جنبه از تلاش های فکری و اعتقادی شهید مطهری گفته اند :

" ... تا سال ۱۳۴۹ و ۵۰ شمسی، مسائل انحرافی در محیط مبارزه به چشم نمی خورد . وقتی که منافقین دستشان را رو کردند و نوشته های ایدئولوژیک آنها کم کم پخش شد ، آفای مطهری بیش از همه ما حساسیت نشان داد و ما باید اعتراف کنیم که ایشان بعد از امام بیش از همه حساسیت نشان داد .

چون من به یاد دارم که در سال ۱۳۵۱ شمسی تلاش فراوانی شد که امام را وادار کنند که این حرکت جوان ها را تأیید کنند که به نام مجاهدین و ... بودند ، اما امام سخت ابا کردند و یک بار کتاب های مجاهدین را خوانده بودند و گفته بودند اینها همان حرف های لین و ارانی است ، پس حرف های شما کدام است ؟

مرحوم مطهری در معرفی اینها به امام نقش داشتند و خودشان آن قدر حساسیت نشان دادند تا عملأً کنار کشیدند و آن وقت مجاهدین ایشان را متهم کردند به این که سازشکارند و اهل مبارزه نیستند و حال این که کنار کشیدن ایشان حساسیت ایشان را نشان می داد و مؤثر و مفید هم واقع شد و ایشان در آن موقع کار ایدئولوژیک شان را زیاد کردند و اثیرش این بود که در سه چهار سال بعد حقانیت حرکت ایشان روشن شد و حرکت صحیح اسلامی دوباره از سال ۱۳۵۴ شمسی رو به رشد رفت و کم کم خط امام تبلور یافت " (۱)

۱. سید حمید جاوید موسوی ، سیمای استاد در آینه نگاه یاران ، ص ۲۶ - ۲۵

شهید مطهری در شناخت ماهیت افراد و گروههای مختلف انحرافی و نیز پیش بینی خطرات آنان به چند دلیل موفق بود . نخست این که او به دلیل هوش و ذکاوت ذاتی اش ، وقتی کتاب های اینان را مطالعه و بررسی می کرد ، به زودی هدف نویسنده را در می یافت و می گفت او می خواهد فلان مسئله مادی و مارکسیستی را در ظاهری اسلامی به اثبات رسانده ، آیات قرآن و روایات را با نظریه های ماتریالیستی تطبیق دهد .

دلیل دوم این بود که او به معارف اسلامی آگاهی کامل داشت و آثار انحرافی را با منابع اصیل و متنون اساسی شیعه می سنجید . عامل سوم این که وی درباره افکار اروپاییان و مکاتب جدید ، مطالعاتی گسترده داشت و با ریشه یابی این تحریفات به درستی تشخیص می داد که هر یک از کدام مکتب وارداتی تغذیه می شود .

او در برخی نشست های خود با علماء و نیروهای مؤمن و مسلمان می گفت این سازمان مجاهدین می تواند در آینده خطراتی به مراتب بدتر از استبداد رژیم پهلوی داشته باشد ، زیرا

یک سازمان مارکسیستی است که اسلام را وسیله ای برای رسیدن به اهداف شوم و پلید خود قرار داده است .

این در حالی بود که سازمان مجاهدین خلق در میان جوانان ، قشرهای تحصیل کرده ، دانشگاهیان و حتی برخی روحانیان و طلاب طرفدارانی داشت و اگر کسی شهامت به خرج داده ، با اینان مخالفت می کرد ، او را همکار رژیم قلمداد می کردند .

التقاط و تحریفات اعتقادی این فرقه منحط حتی برای بسیاری از نیروهای مبارز مؤمن و معتقد قابل هضم نبود و به همین دلیل آن حقیقتی را که شهید مطهری در سال های اختناق ، بین ۱۲۵۲ تا ۱۴۵۴ به آنان گوشزد می کرد ، سال ها بعد و حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی دریافتند . (۱)

۱. ر.ک : محمد خردمند ، شهید مطهری مرزبان بیدار ، ص ۱۲۸

این موضع قاطع و درست شهید مطهری موجب شد منافقان او را مورد تهاجم تبلیغی شدید منفی قرار دهند و با تهمت های بی پایه ، برای ترور شخصیت ایشان گام هایی بلند بردارند . تخریب ایشان چنان با بی انصافی همراه شد که در وصف نمی گنجد . در ذهن دانشجویان چنین القا کردند که او در مسیر رژیم پهلوی گام بر می دارد و به همین دلیل است که ساواک برای تدریس وی در دانشکده الهیات دانشگاه تهران هیچ مانعی نمی تراشد .

آنها می گفتند : اصلاً مطهری اسلام مترقی و مبارزاتی را نپذیرفته است ، بر پایه باشه های ذهنی و برخی موهمات خشک فلسفی ، آثاری می نگارد و به همین دلیل نوشته هایش قابل خواندن نیست ، آثار علمی ندارد ، ذهن گرایی می کند و از واقعیت های جامعه فاصله دارد .

این تبلیغات منفی بدان سبب بود که آنان می دانستند اگر افشاگری های شهید مطهری برای افراد جامعه جا بیفتند ، دیگر آنان راه زوال را خواهند پیمود . آنان حتی در زندان کتاب های آن استاد متعهد را می گرفتند و صفحات میانی آنها را در آورده ، کتاب ها را ناقص می کردند ، تا مبادا خوانندگان از آنها بهره ای ببرند ، حقایق برایشان آشکار شود و خودشان در انزوا و مورد نفرت قرار گیرند .

• نقد نیرنگ :

شهید آیت الله مطهری ، تحریف آیات قرآن کریم را از نیرنگ های مهم افکار مادی در ایران دانسته است ، شیوه ای که می کوشد با حفظ ظاهر الفاظ ، آیاتی را به شکل مادی تفسیر کند . آن شهید پس از ریشه یابی این مسئله ، چنین نتیجه می گیرد که این نیرنگ ، همان طرح کارل مارکس برای ریشه کن ساختن دین از اذهان توده های معتقد است .

طرح مارکس این است که برای مبارزه با مذهب باید از مذهب علیه خودش استفاده کرد ، به این شکل که مفاهیم دینی از محتوای معنوی و اصلی خود تهی و از محتوای مادی پر شود ،

تا مردم مذهب را به صورت یک مکتب مادی دریابند و چون چنین موفقیتی به دست آمد ، دور افکندن پوسته ظاهری دین ساده است .

مارکس می گفت باید تاریخ را بگونه ای مادی تفسیر کنید و خاستگاه مادی همه گرایش ها ، از جمله گرایش های مذهبی را چنان بیان کنید که توده های مردم بفهمند ریشه طبقات شان کجاست . هنگامی که آنان بفهمند همه پدیده های اجتماعی ریشه مادی دارد ، خود به خود ارتباط خوبی را با مذهب قطع می کنند .

شهید مطهری تأکید می کند هنگامی که مارکسیسم نتوانست از راه منطق ، استدلال و خودآگاهی طبقاتی مذهب را از مردم بگیرد و تشخیص داد دیانت قوی ترین نیرو در میان ایرانیان است ، این توطنه را به کار گرفت که از مذهب بر ضد خودش برهه جوید .

آن شهید روی توطنه ای عظیم انگشت می گذارد که چنین شگردی را به کار گرفته اند تا مذهب را از صحنه زندگی سیاسی ، اجتماعی و مناسبات مردم با یکدیگر حذف کنند و سپس می افزاید نویسنده این تحلیل ها گمراه شده اند و به درستی نمی دانند چه می کنند ، یا آن که از روی عمد و غرض به تفسیرهای ماتریالیستی دست می زند و مقدسات مذهبی مردم را تهدید می کنند .

اینان به تعبیر شهید مطهری ، ماتریالیست منافق اند که می گویند : " اراده خدا تنها بر این اصل استوار است که توده های ضعیف و محروم شدگان تاریخ بر قدرتمدنان ، اربابان و صاحبان زر و زور چیره شوند و خداوند برای تحقیق این هدف حزب تشکیل داده است تا همه نیروهای متكامل جهان را در پوشش خود قرار دهد . "

آن همه حکمت های الهی را در این خلاصه کرده اند که خداوند حزبی تشکیل داده تا محرومان را بر قدرتمدنان پیروز سازد . البته بی شک مبارزه با افراد طغیانگر جزء برنامه های قرآن است و اسلام هیچ ستمی را نمی پذیرد ، ولی اینگونه نیست که قرآن تنها به چنین مسائلی بستنده کند .

شهید مطهری یک برداشت انحرافی و التقاطی دیگر را ارزیابی می کند . منافقین در جزو خود نوشته اند " باید تفسیرها ، تفسیر امام باشد ، اما پیگیری سخن امام ضرورتی ندارد و تنها باید تفکر او را پی گرفت ". آنان می گویند " زمانی این تفکر عملی می شود که فرد از نظر طبقاتی در طبقه امام که همان محرومان تاریخ هستند قرار گیرد و عملاً درگیری های طبقاتی او را داشته باشد ، همچون او تجربه کند و بیندیشد . "

شهید مطهری پس از اشاره به این موضوع تحریفی ، می گوید : اینان می خواند به این وسیله مردم را اغفال کنند . استاد می نویسد این منحرفان از تاریخ صدر اسلام ناآگاهند . " سالم " یک ایرانی آزاد شده اهل اصطخر^(۱) است که یورش به خانه حضرت علی (ع) و فاطمه زهرا (س) و آتش زدن آنجا را رهبری می کرد .

۱. اصطخر یا استخر یکی از بزرگترین شهرهای فارس در دوران قبل از اسلام است که قلعه آن در انتهای شمال غربی جلگه مرودشت قرار دارد .

منافقین به دلیل همین نا آشنایی ، تنها به علت این که " سالم " از محرومان تاریخ و اسیران است ، او را یک مؤمن انقلابی جلوه داده و در ردیف سلمان و ابوذر قلمداد کرده و به دلیل همین ویژگی طبقاتی ، سیمایی درخشان از او ترسیم کرده اند .

مطهری به آنان گوشزد می کرد معیارهایشان در فلسفه تاریخ با این تحلیل ها بی اعتبار می شود و باید در ارزیابی های خویش تجدید نظر کنند و به خود اجازه ندهند که قضاوت ها و تفکرات هزار ساله مفسران ، حکیمان ، فقیهان و عارفان را بگونه ای مادی و طبقاتی توجیه کنند .

اینان تفسیرشان از غیب و ایمان به آن چنین بود که مبارزان بدانند انقلاب یک مرحله پنهانی دارد و در این حالت نظام حاکم هنوز مسلط است و با رشد تدریجی و تغییر کمی به کیفی ، نظام جدید مستقر می شود و از مرحله غیب به شهادت می رسد .

شهید مطهری چنین برداشتی را برگرفته از اصل چهارم دیالکتیک مارکسیستی می داند و می افزاید این تفکرات منحطف موضوع ایمان و اعتقادات مسلمانان راستین را منتفی تلقی می کند که دور از حقیقت است .

شهید مطهری در مقدمه کتاب " علل گرایش به مادیگری " برخی دیگر از تفسیرهای باطل این گروه ها را به بوطه نقد می گذارد و همه این تحلیل ها را با اهداف مقدس قرآن و وحی مغایر می داند و خاطر نشان می سازد که بسیار شکفت انگیز است که فرهنگ انقلابی برخی بدین معناست که محتواهای معنوی را از قرآن و اسلام بگیرند و به جای آن یک برداشت مادی جایگزین سازند .

انقلاب رسول اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) به مسائل اقتصادی ، محرومیت زدایی و امور مربوز به خوراک و شکم منحصر نمی شد و هدف آن بزرگان والاتر و بالاتر از اینهاست . انقلاب صدر اسلام که پیامبر (ص) پایه گذارش بود و امامان پیگیر آن بودند ، تحولی در روح ، روان ، رشد معنوی ، تزکیه و اصلاح رفتارهای مردم بود و چنین برداشت ها و توجیهات مادی نمی تواند با فرهنگ انقلابی و مشی اسلامی منطبق باشد ، بلکه تبلیغاتی به سود ماتریالیسم است .^(۱)

۱. ر.ک : مقدمه استاد شهید مطهری بر کتاب علل گرایش به مادیگری

« فصل نهم »

میهمان قدسیان

• تبیین مبانی فکری انقلاب اسلامی :

درباره شخصیت استاد مطهری و ویژگی های رفتاری ، اخلاقی و علمی او در طول یک ربع قرن که از شهادت او می گذرد ، بحث ها و گفتگوهایی بسیار در گرفته و کتاب ها و مقالاتی فراوان به نگارش در آمده است و آنچه در پی می آید نیز خوشه ای از یک خرمن است .

حق شناسی اقتضا می کند که این نعمت بزرگ الهی را هیچگاه فراموش نکنیم و به یاد داشته باشیم که چگونه ممکن است خدای متعال به وسیله یک انسان برکت را بر بندگانش فرو فرستد .

این که شهید مطهری در جامعه ما چه تأثیری گذاشت ، چه نقشی ایفا کرد و به دنبالش این تأثیر در جهان چه مزایایی در برداشت ، بحثی مفصل می طلبد . این انقلاب کم نظیر ، بلکه بی نظیر ، حادثه ای اتفاقی و لحظه ای نبود که ناگهان تصادفی شود و پدیده ای شکل گیرد ، بلکه این انقلاب حرکتی بود که مقدمات بعیدش از صدر اسلام ظهور کرد و در طول پانزده سالی که نهضت حضرت امام استمرار یافت ، این نهال به دست باغبانی توانا آبیاری شد ، تا در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به بار نشست .

پس از آن نیز انقلاب در معرض آفت ها و آسیب های فراوانی بود که باز کسانی از آن مراقبت کردند ، تا این که محصولاتش نصیب ملت ایران و حتی جهان اسلام و دیگر ملل جهان شد . پیش از پیروزی این حرکت مقدس ، لبنانی ها و فلسطینی ها چندان امیدوار نبودند که بتوانند در برابر نیروهای جهنمی کفار و رژیم صهیونیستی غاصب عرض اندام کنند .

امام با دم مسیحایی خود این توان روحی را در میان ملت مسلمان پدید آورد و آنان را احیا کرد و به قشراهای گوناگون سرزمین های اسلامی هویت ، عزت و کرامت بخشید . با این همه اگر چه نقش رهبری انقلاب ویژه امام است ، او به تنهایی نمی توانست این کار را به انجام رساند و یاورانش نیز بسیار مؤثر بودند .

قدرت امام از حضرت علی ، حسن و حسین (ع) بالاتر نبود ، اما آن بزرگان هم به مدد نیروهای مؤمن و اصحاب فدایکار توانستند بر دشمن چیره شوند . خداوند متعال مقدر فرمود یارانی نصیب امام خمینی (ره) شود که میانی فکری انقلاب را در میان مردم زنده کنند تا زیرینای اعتقادی این نهضت را بشناسند ، باور کنند و در عمل صداقت و پاکی رهبران را ببینند و ایمان بیاورند که آنان به راستی خیرشان را می خواهند .

این درخت مبارک و این شجره طیبه نیاز به آبیاری داشت ، به تحقیق می توان گفت پس از امام خمینی (ره) هیچ کس به اندازه شهید مطهری در تقویت مبانی فکری و اعتقادی این انقلاب مؤثر نبود . (۱)

۱. مقام معظم رهبری آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) فرموده اند : انقلاب ما یک انقلابی بود که از گسترش و نفوذ اندیشه اسلامی در فکر مردم شروع شد . یعنی اگر متفکرین اسلامی در طول پانزده سال تفکر اسلامی را گسترش نداده بودند ، یقیناً این انقلاب به این شکل به وجود نمی آمد . شما دیدید که مردم با دست خالی در مقابل یک قدرت عظیمی ایستادند . این باور اسلامی بود که مردم را این طور به صحنه مبارزه می کشاند . این باور را چه کسانی به وجود آورند ؟ جز همان متفکران اسلامی که بیش از پانزده سال در گسترش اندیشه نوین اسلامی تلاش کرده اند ، که خود مرحوم مطهری از این قبیل بود . مرحوم مطهری جزء کسانی است که قبل از شروع مبارزات ، در این میدان نقش مهمی داشته است . مرحوم مطهری نه تنها در پیروزی انقلاب ، بلکه در به وجود آوردن این انقلاب نقش مؤثر داشته است . همچنین آفای مطهری در زمینه حراست از مرزهای ایدئولوژیک و خط نه شرقی و نه غربی و به خصوص التقاط زدایی از اندیشه اسلامی بی نظیر بود .

آثار استاد شهید مطهری مبنای فکری نظام اسلامی ایران است ، دیگران به مقدمات این انقلاب خیلی کمک کرده اند ، ولی افکار آنها در ساخت نظام جمهوری اسلامی ایران نقش آنچنانی نداشته است . آنچه که متون اسلام را بیان

می کرده است . نظرات و افکار شهید مطهری بوده و ما اگر بخواهیم این نظام در ذهن مردم عمق پیدا کند و حرکات انقلابی این مردم همچنان ادامه یابد ، بایستی افکار شهید مطهری در میان مردم رواج یابد . (استاد در کلام رهبر ، گردآوری مجتبی پیرهادی ، ص ۲۵ - ۲۴)

درست است که زندگی او پس از انقلاب طولی نکشید ، اما زحماتی که در طول سالیان متتمادی متحمل شد ، کتاب هایی که نوشت ، افکاری که به بار آورد ، مقالاتی که به نگارش در آورده و شاگردانی که پرورش داد توانست مسیر انقلاب را هموار و آن را در برابر مکاتب انحرافی و سایر آفت ها صیانت کند .

امروز شاید سالمدان یادشان باشد ، جوان ها به یاد نمی آورند که پیش از انقلاب اسلامی جو فکری جامعه چگونه بود . در آن زمان گفته می شد جهان به دو بخش امپریالیسم (۱) و سوسیالیسم (۲) تقسیم می شود . جبهه امپریالیسم که آمریکا و کشورهای اروپایی مروج آن بودند ، از سوی دیگر چین ، سوری و اقمارشان در روی آنان در خط سوسیالیسم قرار داشتند .

۱. واژه امپریالیسم در قرن بیست میلادی برای آن دسته از کشورهای اروپایی به کار می رفت که در طول سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰ میلادی تسلط خود را بر سرزمین های آسیایی و آفریقایی گسترش دادند و امپراطوری به وجود آوردن و نیز بر گسترش سلطه ایالات متحده آمریکا بر آمریکای لاتین و برخی بخش های آسیای جنوب شرقی و جنوبی اطلاق می شد . اصولاً این واژه هر نوع تسلط یک کشور بر دیگر را اعم از سلطه سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی در بر می گیرد . (گلی زواره)

۲. تعریف متدالوی واژه سوسیالیسم در بسیاری از فرهنگ ها عبارت است از تئوری یا سیاستی که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسائل تولید ، سرمایه ، زمین ، اموال و غیره به طور کلی و اداره آنها به نفع عموم است مهمترین عنصر مشترک نظریه های سوسیالیسم تکیه بر تقدم جامعه و منافع عمومی بر فرد و منافع فردی است و از نظر تاریخی طغیانی است علیه فردگرایی و لیبرالیسم عصر جدید .

دسته اول محافظه کار بودند و دلشان می خواست وضع موجود باقی بماند ، تا بتواند ملت ها را استثمار کند ، اما دسته دوم می خواستند تحولی ایجاد کنند . آنان یک ایدئولوژی _ به تصور خودشان - مبتنی بر علم تدوین کرده بودند و تأکید داشتند اگر کسی بخواهد انقلاب کند و جلوی ستمگران ، متجاوزان و ابرقدرت ها باشد ، تنها راهش پیروی از مکتب سوسیالیسم است .

اگر کشوری می خواست انقلابی انجام دهد و علیه وضع موجود قیام کند ، مانند بسیاری از کشورهای آفریقایی ، آمریکای مرکزی و جنوبی ، باید به سوی سوری و چین اقبال نشان می داد و به این ابرقدرت های شرقی تکیه می کرد و راه دیگری فراروی خود نمی دید . یا باید امپریالیسم و تبعیت از او را پذیرفت ، آنچنان که رژیم های دیکتاتوری و از جمله شاه ایران پذیرفته بودند ، یا باید انقلاب کرد و در این راستا پیرو محض سوری یا چین شد .

اگر می خواستند در برابر اردوی غرب مقاومت کنند ، به سلاح ، حمایت فکری و تبلیغی نیاز داشتند که همه اینها در اردوی شرق وجود داشت . اصلًاً این فکر به ذهن نمی رسید که کسی بتواند در آن واحد با این دو ابرقدرت مبارزه کند ، این خیالی خام و محال می نمود .

ایران تحت سیطره آمریکا بود و مستشارهای آمریکایی همه اعماق وجودش را زیر نظر داشتند . دهها هزار مستشار غربی در نقاط گوناگون کشور حضور داشتند و تمام کارها با اجازه ، نظارت و برنامه ریزی آنان انجام می شد . کسانی که می خواستند از نظر فکری از زیر بار این فشار سیاسی بیرون آیند ، باید به مارکسیسم و سوسیالیسم اعتقاد می داشتند ، سوسیالیست ها تفکر خود را با روزنامه ها ، نشریات ، جزوای ، کتاب ها و بحث های ایدئولوژیک در دانشگاه ها و محافل مبارزاتی رواج می دادند .

در این فضای تیره و آلوده که استبداد داخلی تنگناهایی فراهم کرده بود، استکبار و ابرقدرت ها فشار می آوردند و اندیشه های مارکسیستی اوضاع را مشوش ساخته بودند . در این میان یک متفکر مسلمان ، یک عالم روحانی آمد ، فریاد زد ، سخنرانی کرد ، آموزش داد ، کتاب نوشت و هشدار داد که ما یک مبانی فکری و اعتقادی استوار ، پویا و پر جوش و خروش به نام اسلام و برگرفته از قرآن ، سنت و عترت نبی اکرم (ص) داریم که با اینها مخالف است ، نه امپریالیسم را می پذیرد ، نه تفکر مادی را قبول دارد و نه استبداد را تحمل می کند ، ما برتر از آنان هستیم . (۱)

۱. رسول اکرم (ص) فرموده اند : « الاسلام یعلو و لا یعلی علیه » ، اسلام برتری می یابد و چیزی بر آن رجحان نمی یابد . امام خمینی ، تحریر الوسیله ، ج ۱ ، ص ۴۸

شهید مطهری با غواصی دقیق ، گوهرهای نابی که در جامعه ناشناخته مانده بود شکار کرد و این مرواریدها را به دست آورد . شهید مطهری اعلام داشت حاضریم ثابت کنیم فکر ما از آنان عالی تر است ، این گوی و این میدان . البته او ثابت هم کرد و ادعای خود را به اجرا در آورد و کاربردی ساخت . این کارش تقریباً بیست سال پیش از پیروزی نهضت اسلامی آغاز شد . او با یک دور اندیشی ویژه ، فهیم‌ضعف کجاست و خطر از چه ناحیه ای است .

مطهری گفت اندیشه اسلامی برای اداره جامعه برنامه دارد ، موضع گیری اسلام در مسائل سیاسی و اجتماعی روشن است و این مبانی اعتقادی بسیار والا اتر و بالاتر از فلسفه ماتریالیسم و ایدئولوژی مارکسیسم است .

او تأکید کرد آن مکتب های غربی و شرقی همه ناقص اند و ما باید به فرهنگ اسلامی خود بازگردیم ، خویشتن اصیل خود را زنده کنیم ، هویت مذهبی مان را قوت بخشیم و تعالیم حیات بخش قرآن و سنت را به درستی و مناسب با عصر و تشنگی نسل جوان عرضه کنیم . آری ، او مبانی فکری نهضت را از سال ها پیش آماده کرد و جامعه مسلمان را به این حقایق توجه داد . بیان توانا ، نوشته های شیوا و رسما و درس ها و بحث های مطهری توانست چنان این اصول را به خوبی و زیبایی عرضه کند که دیگر همه مکتب ها در صحنه های مبارزاتی عقب نشینی کرده و نیروهای مذهبی حضوری پر قدرت و متکی بر تفکر اسلامی در صحنه یافتد .

این حرکت شهید مطهری موجب شد اصالت فکر اسلامی تثیت گردد . این انقلاب برقی نبود که ناگهان بدرخشد و جامعه را عوض کند ، بلکه این تحول متکی به زمینه سازی های فکری و اعتقادی پیشینی بود که با غبان هایی چون مطهری موفق به انجامش شدند .

حال می توان اینها را به دقت بررسی و ارزیابی کرد و فهمید یک عالم دینی می تواند چه نقش برجسته ای در جامعه داشته باشد . اگر گوشش های مطهری در عرصه های گوناگون علمی ، فرهنگی ، تبلیغی ، سیاسی و آموزشی نبود و اگر او در جمع پزشکان ، مهندسان ، فرهیختگان ، دانشجویان و دیگر قشرهای جامعه آن مباحثت ناب و معارف ارزشمند را مطرح نمی کرد ، تفکر اسلامی به این زودی پذیرفته نمی شد و انقلاب اسلامی به ثمر نمی رسید ، مگر این که خداوند کسان دیگری را می فرستاد .

البته خزانه لطف و رحمت الهی هیچگاه و در هیچ شرایطی خالی نیست ، ولی در این شرایط چنین مقدر شده بود که شهید مطهری آن سرچشمه را جاری کند ، تا ما از جویارهایش استفاده کنیم و البته باید قدردان این فدایکاری باشیم و از خدا بخواهیم به ما توفیق دهد از آثار با برکت آن درست بهره برداری کنیم و راهش را ادامه دهیم . (۱)

۱. سخنرانی در جمع گروهی از کادر نیروی دریایی سپاه ، ۱۲/۲/۱۳۸۵

• متفکر مبارز :

شهید مطهری خود نیز در مبارزات سیاسی حضور فعال داشت ، اما شیوه اش در این عرصه بگونه ای بود که در ورای آن جوش و خروش انقلابی ، انسانی آرام و برکنار از جربان های سیاسی به نظر می رسید و فعالیت های سیاسی خود را از نزدیک ترین دوستان که انقلابی نبودند پنهان می کرد . او اعتقاد داشت پرخاشگری ها و هیجانات زود گذر برای به ثمر نشستن انقلاب چندان سودی ندارد و باید فکر اصیل این حرکت حفظ و محتواهای اسلامی آن تقویت شود .

یکی از تشكل هایی که شهید مطهری ارتباط جدی با آن داشت ، گروه زیر زمینی و مخفی هیئت های مؤتلفه اسلامی بود که بار عمدۀ مبارزه را در سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۹ بر دوش می کشید . (۱) مؤتلفه اسلامی پس از مدتی تلاش به دلیل ضرورت سورایی را به وجود آورد تا در امور مهم و حساس تصمیم گیری کنند .

۱. مؤتلفه اسلامی از انتلاف سه جمعیت با یکدیگر در سال ۱۳۴۲ پدید آمد ، قبلًا در آغاز انقلاب اسلامی ایران در ماجراهی انجمن های ایالتی و ولایتی و قضایای رفراندوم قلابی شاه در ششم بهمن ۱۳۴۱ شمسی این افراد به صورت جمعیت های پراکنده و تحت رهبری امام خمینی (رع) به فعالیت پرداختند و سرانجام امام امت در اوایل سال ۱۳۴۲ آنها را در قم با هم آشنا ساخت و از این ارتباط جمعیت های مؤتلفه اسلامی به وجود آمد .

مسئلران سازمان مرکزی این جمعیت عبارت بودند از : حاج صادق امانی ، محمد صادق اسلامی ، حاج مهدی عراقی ، عسکر اولادی ، مهدی شفیق ، سید محمود میرفندرسکی ، حاج هاشم امانی ، علاءالدین میرمحمد صادقی ، عزت الله خلیلی ، سید اسدالله لاجوردی ، حاج مهدی بهادران و حاج ابوفضل توکلی . این افراد همگی از کسبه و تجار متدین بازار تهران بودند .

شهید مطهری با نهایت دقت ، رعایت اصول تقيه و مخفی کاري با اين هیئت مرتبط بود و آنچنان با فراست ، کارданی و تدبیر پیش می رفت که وقتی دستگیر شد ، ساواک نتوانست چیزی به دست آورد و ناگزیر وی را آزاد کرد .

آن شهید در سال های پس از ۱۳۴۲ با تلاشی گسترده به تبیین فرهنگ اسلامی در جامعه پرداخت و رسالت تدوین فرهنگ انقلاب و آگاه ساختن نسل جوان را عهده دار شد . فعالیت در حسینیه ارشاد و مسجد الججاد نقطه اوج کوشش های فرهنگی استاد در سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۰ بود .

سرانجام با بسته شدن این کانون های مقاومت دینی توسط ساواک در سال ۱۳۵۱ و دستگیری استاد و سپس ممنوع المنبر شدنیش ، مشکلاتی فراوان برای شهید مطهری در آن مقطع حساس و اوج خفقان و اختناق به وجود آمد . فعالیت های سیاسی شهید مطهری چنان برای رژیم شاه مهم و اساسی بوده است که ساواک از کارگزاران خود می خواهد درباره فعالیت های او گزارش هایی مستمر تهیه کنند . (۱)

۱. در سند شماره ۱۶۱۶۱/۵/۱۲۴۹ مورخ ۱/۵/۱۲۴۹ که از سوی سپهبد مقدم معذوم مدیر کل اداره سوم ساواک صادر شده ، چنین آمده است : چون در نظر است که جهت نامبرده (مطهری) تحقیقاتی فراهم گردد ، علی هذا خواهشمند است دستور فرمایید با تمام امکانات موجود از مشارالیه مراقبت و نتایج حاصله را مستمراً به این اداره کل اعلام دارند تا به موقع درباره اش تصمیم مقتضی اتخاذ گردد . مجله اعتراض ، ش ۴۹ ، اردیبهشت ۱۳۶۵

پس از تبعید امام به نجف ، شهید مطهری ارتباط خود را به وسیله نامه و ... با رهبر انقلاب ادامه داد . در سال ۱۳۵۵ استاد مطهری عازم عتبات عالیات شد و پس از زیارت بارگاه امام حسین (ع) در کربلا به نجف رفت و پس از زیارت مضع مقدس حضرت علی (ع) به دیدار امام خمینی (ره) شتافت ، او مدت یک هفته در نجف ماند و با امام درباره مسائل نهضت ، حوزه های علمیه و دانشگاه ها به گفتگو پرداخت . (۱)

۱. مرتضی مطهری ، مجموعه آثار ، ج ۱ ، ص ۱۱ . مطهری مطهر اندیشه ها ، ج ۲ ، ص ۶۳۱ و نیز ج ۱ ، ص ۲۱۳ و ۱۵۱ شهید مطهری مرزبان بیدار ، ص

شهید مطهری در جامعه روحانیت مبارز نیز حضور فعال داشت و جزو مؤسسان این تشکل بود . جامعه روحانیت مبارز عمدۀ ترین کارها را در ارتباط با تظاهرات مردم ، راهپیمایی ها ، جلسات بزرگ و مهم و سخنرانی ها ، برنامه ریزی و هدایت می کرد و شهید مطهری در جلسات آن فعالیتی مؤثر و قابل توجه داشت . (۱) شهید مطهری سفری نیز به پاریس داشت که در پی آن با امام ملاقات کرد و امام مسئولیت تشکیل شورای انقلاب اسلامی را به عهده ایشان نهاد . (۲)

۱. سیمای استاد در نگاه یاران ، ص ۳۵ - ۳۴
۲. در جمعه ۱۴ مهر ۱۳۵۷ امام به دلیل فشارهای دولت عراق و پس از جلوگیری دولت کویت از ورود ایشان به آن سرزمین ، به کشور فرانسه هجرت نمود و در دهکده ای حوالی پاریس که نوبل لوشاتو نام داشت اقامت گزید . در

این دوران شهید مطهری به دیدار امام آمد . شهید صدوقی می گوید : هنگامی که امام در پاریس تشریف داشتند و بنده هم در خدمت امام بودم ، آنچه فهمیدم این بود که امام به فکر بکر مرحوم آیت الله مطهری بی نهایت اعتماد داشت و در کلیه کارهای مربوط به پیروزی انقلاب با ایشان در شور قرار می گرفت . شهید مطهری مرزبان بیداری ،

ص ۱۸۰

در بحبوحه انقلاب اسلامی که اعتصاب ها اوچ گرفت و مردم ایران بر اثر اعتصاب کارکنان شرکت نفت از نظر سوخت دچار مشکل شدند ، شهید مطهری برای رفع این تنگنا طرحی پیشنهاد کرد که به تصویب امام خمینی (رع) رسید و رضایت مردم را فراهم آورد . (۱)

۱. دکتر علی مطهری فرزند آن شهید می گوید : در آستانه اجرای این طرح برخی به طور ضمنی اعتراض داشتند که این کار از شور انقلابی می کاهد . استاد مطهری در پاسخ آنها فرمود : این کار دو حسن داد : یکی این که عملأ ثابت کیم که انقلاب از نظر ما چنان که کمونیست ها می گویند به معنای انفجار نیست که سعی کنیم فشار وارد ب مردم افزایش یابد تا خود به خود به حرکت درآیند و جامعه به حالت انفجار رسد ، بلکه انقلاب اسلامی از ایمان و عقیده نشأت می گیرد و می توان در ضمن انقلاب اصلاحاتی نیز به عمل آورد .
حسن دوم این که تا کنون همه اعمال ما جنبه منفی داشته است ، یعنی منحصر به تخریب نظام حاکم بوده است و اکنون وقت آن است که کار اثباتی هم انجام دهیم ، تا دنیا بفهمد که عملأ حکومت در دست امام است و مردم از ایشان فرمان می بند . سرگذشت های ویژه از زندگی شهید مطهری ، ج ۱ ، ص ۱۴۹

پس از ورود امام به فرودگاه مهرآباد ، خیر مقدمی که استاد مطهری نوشته بود خوانده شد . چنین تنظیم شده بود که وقتی امام به بهشت زهرا می رود تا برای میلیون ها نفر از علاقمندان و مبارزان سخنرانی کند ، در آغاز پدر یکی از اعضای گروهک منافقین سخنرانی کند . آن روزها این افراد محبوبیتی هم در میان مردم داشتند ، شهید مطهری با آن بینش سیاسی دقیق در واپسین لحظات از اجرای این برنامه جلوگیری کرد . (۱)

۱. مطهری مطهر اندیشه ها ، ج ۱ ، ص ۴۲۲

با ورود امام به تهران و استقرار ایشان در مدرسه رفاه ، استاد مطهری به منزله مرزبانی بیدار و دلاور آنجا حضور داشت . در واقع بیت امام را شهید مطهری اداره می کرد و مراقب بود که مبادا عناصر ناسالم یا اعضای گروهک ها با نفوذ در داخل ، اخلال یا سوء استفاده کنند . (۱)

۱. در این باره شهید آیت الله محلاتی به خاطره جالب توجهی اشاره دارد : آن روزها ایشان (مطهری) با فراست مخصوص خود دریافت که یک گروه خاص می خواهند در مدرسه رفاه دور امام را بگیرند . ایشان به نحوی امام امت را به مدرسه علوی بردن و نگذاشتند آن نقشه عملی شود . از همان اول مراقب اوضاع بود و هر توطئه ای را خنثی می کرد . (جلوه های معلمی استاد ، ص ۱۸۳)

استاد مطهری پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای تثبیت و استقرار نظامی اسلامی ، فعالیت هایی ارزنده انجام داد و مهمترین و مورد اعتمادترین مشاور امام خمینی (ره) بود . او علاوه بر شرکت در جلسات شورای انقلاب و ارائه پیشنهادهای سودمند به رهبری انقلاب ، بیشترین وقت خود را صرف تبیین حکومت و انقلاب اسلامی کرد .

• شب پرستان کوردل :

گروه فرقان دین را از سیاست جدا می دانستند . آنان افکاری مانند منافقین داشتند و به آنان القا شده بود که روحانیان موجود مرتع اند ، می خواهند کشور را به قرون وسطا باز گردانند ، پایگاه طبقاتی دارند و در واقع همان مسائلی را مطرح می کردند که مارکسیست ها می گفتند . البته آنان نمی خواستند تجزیه و تحلیلی درست بکنند ، زیرا این افکار از خودشان نبود و در پی ترقی تقلیدی بودند . منافقین افکاری مارکسیستی را با لباس مذهب به آنان تزریق می کردند . (۱)

۱. ر. ک : سیماei استاد در نگاه یاران

گروه فرقان پیش از انقلاب نوشته هایی منتشر می کردند ، اما پس از انقلاب فعال تر شدند . شهید مطهری از این وضع ناراحت شده ، احساس خطر کرد و در مقدمه کتاب علل گرایش به مادیگری نکاتی را در نقد عقاید باطل آنان نوشت . با نشر این کتاب موجی به راه افتاد . چندی پس از توزیع این نوشتار در میان مردم ، شخصی که مرتبط با گروه فرقان بود ، طی تماس با یکی از شاگردان شهید مطهری تهدید کرد که اگر استاد بخواهد این روش را ادامه دهد ، بچه های فرقان شدت به خرج خواهند داد و بعد هم این گروهک اعلامیه ای منتشر کرد که در آن آمده بود هر کس مانع نشر افکار ما شود ، بگونه انقلابی باسخ او را می دهیم . چون شهید مطهری از این تهدید باخبر شد ، بدون هیچگونه واهمه گفت : اگر بناست آدمی از این دنیا برود ، چه بهتر که در راه اصلاح عقاید و دفاع از اسلام باشد و من در این راه هیچگونه تردیدی ندارم . (۱)

۱. ر. ک : خاطرات دکتر حسین غفاری ، سرگذشت های ویژه ، ج ۱ ، ص ۱۲۱ - ۱۳۰

گروه فرقان نخست بهترور شخصیت مطهری پرداختند و تهمت ها و افتراهایی را مطرح کردند تا او را از چشم مردم بیندازند . آنان گفتند او آخوندی سودجو ، فرصت طلب ، متعصب و ناآگاه از علوم و اوضاع جهان است و بدین گونه می خواستند از علاقه مردم نسبت به آن متفسکر بکاهند ، زیرا مردم به افکار و آرمان های مطهری عشق می ورزیدند .

بین جوانان و قشرهای گوناگون چنین اشاعه می دادند که این سخن های مطهری و این نوشته ها از خودش نیست ، از دیگران می گیرد و به نام خودش مطرح می کند ، استقلال در فکر و عمل ندارد ، هر طرف باد بباید آن طرف می رود ، تنگ نظر است ، نمی تواند ترقی و پیشرفت دیگران را تحمل کند و از این روی اگر روشنفکری بیاناتی ایراد کند ، یا به طرح اندیشه ای بپردازد ، مطهری بر او می تازد .

با این تبلیغات مسموم و کاذب می خواستند شخصیت مطهری را خراب کند ، درست کار خوارج را تعقیب کردند . وقتی از یکی از اعضای این گروه پرسیده بودند چرا شهید مطهری را

هدف قرار دادید ، گفت ما او را کافر می دانستیم ! متفکران و علمای ما با چنین منحرفانی رو برو بوده اند که در گرداب گمراهی غوطه می خوردند و در آخر هم دست به چنین جنایاتی می زدند .

اینجا یک پرسش مطرح است که چرا آنان این اسلام شناس راستین را نشانه گرفتند و کسی را به شهادت رسانیدند که امام او را حاصل عمر خویش دانست و تمام آثارش را بدون استثناء آموزنده معرفی کرد . مگر چه خصوصیتی در سیماه این عارف سالک دیدند که او را از ملت مسلمان ایران و انقلاب اسلامی گرفتند ؟

باید گفت دشمنان درست تشخیص داده بودند ، آنها می دیدند اندیشه ها ، تعالیم و بیانات این مرد بزرگ چون چراغی فروزان به جامعه روشنی می بخشند ، نبوغ استاد به اندازه ای بود که بسیار زود پی به انحرافات این گروهک ها می برد . با تسلط بر میراث علمی ، فقهی و فلسفی علمای پیشین هر جا انحطاط فکری و عقیدتی می دید عکس العمل نشان می داد و نقد می کرد . اجازه نمی داد در اعتقادات مردم التقاط پیدی آید و عقاید آنان تخریب شود .

او می کوشید جوانان را در مسیر هدایت قرار دهد و نسلی مؤمن ، معتقد ، مقاوم و با صلابت پورش دهد . به این خاطر دشمنان او را برای هدف شوم خود برگزیدند ، زیرا او دل های مؤمنان را از دست زندیقان و ملحدان نجات می داد .

خفاش صفتان دریافتند تا آفتاب مطهری در آسمان ایران پرتو می افشدند ، دیگر جایی برای آشکار شدن آنان نیست ، بنابراین مغزش را هدف قرار دادند و امت اسلامی را از وجود چنین را دمدم بزرگ و متفکر والامقامی محروم کردند تا بتوانند نقشه های شیطانی خود را عملی کنند و به بدعت گذاری و تحریفات خود ادامه دهند .

دشمنان مطهری را از دست امت اسلامی گرفتند تا بتوانند نقشه های شوم خود را عملی کنند و حقایق را وارونه نشان دهند و به گمان خود مسیر انقلاب اسلامی را منحرف کنند . آنان خواستند ماجراهی مشروطیت را تکرار کرده ، با به دار آویختن امثال شیخ فضل الله نوری ، روحانیون متعهد ، متدين و مبارز را منزوی سازند . اما دور اندیشی رهبر انقلاب و فرات امثال شهید مطهری به آنان فرصت نداد آن تجربه تلخ و ماجراهی اسف انگیز را تکرار کنند .

انقلابی های راستین با این رهنماودها مراقب بودند که غرب زدگان ، ملحدان و منافقین در درون شان نفوذ نکنند و در نتیجه اگر چه آنان جنایتی بزرگ مرتکب شدند ، نتوانستند راه مطهری را دگرگون کنند . حقیقتی که مطهری برایش می کوشید همچنان زنده ، پویا و تأثیر گذار جامعه را به سوی معنویت و تعالی سوق می دهد . (۱)

۱. سخنرانی در جمع دانشجویان تربیت معلم قم ، ۱۳۷۲/۲/۱۱ . سخنرانی در دانشگاه شریف ، ۱۳۷۱/۲/۱۱ .

۲. سخنرانی در دانشگاه تهران ، ۱۳۶۹/۲/۱۹ و بیانات قبل از خطبه های نماز جمعه تهران ، ۱۳۸۱/۲/۶

• حکیم شهید :

قاتل استاد شهید ، جوانی فرب خورده و از اعضای گروهک سیاسی و منافق فرقان به نام محمد علی بصیری بود که در شب چهارشنبه ، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ ، ساعت ده و بیست دقیقه شب با شلیک گلوله ، استاد را به فیض عظمای شهادت و آرزوی دیرینه اش رسانید.^(۱)

۱. سه شنبه یازدهم اردیبهشت ۵۸ شمسی حدود ساعت ۸ بعدازظهر شهید مطهری نماز مغرب و عشا را در منزل خواند و خود را برای رفتن به منزل دکتر سحابی و شرکت در جلسه ای خصوصی برای بررسی مسائل اجتماعی با هئیت دولت آماده کرد . بعد از برگزار شدن جلسه ، حدود ساعت ده و بیست دقیقه شب بود که مطهری عازم منزل شد . دوستیش و آقای مهندس کتیرایی نیز همراه او از منزل سحابی خارج می شوند و بقیه اعضای جلسه برای تبادل نظر و مشورت در منزل وی می مانندن .

شهید مطهری در مسیر از مهندس کتیرایی و دوستیش فاصله می گیرد و متوجه می شود آن دو با هم بحثی خصوص دارند و قدم زنان به طرف اتوبیل دوستیش که در خیابان فرعی ، روبروی کوچه ای که منزل دکتر سحابی در آن قرار داشت ، راه می افتد ، اما وقتی به اول کوچه می رسد ، شخصی او را صدا می زند ، سرش را به عقب می چرخاند که صاحب صدا را بشناسد ، اما لحظه ای بعد تیری به سوی ایشان شلیک می گردد و شهید مطهری غرق در خون به زمین می غلتند .

مهندس کتیرایی و دیگران که متوجه این واقعه می شوند او را به سرعت به بیمارستان طرفه در خیابان بهارستان می رسانند ، اما پزشکان نظر می دهند آن متفکر متدين به شهادت رسیده و مداوا و بهبودی وی امکان پذیر نمی باشد . گلوله از زیر بناگوش راست وارد و از بالای ابروی چپ خارج شده بود . پیکر شهید مطهری پس از تشریفات شرعی و تشییع جنازه ای باشکوه در تهران و قم ، در جوار بارگاه حضرت فاطمه معصومه و در کنار استادیش علامه طباطبایی در مسجد بالاسر حرم مطهر دفن گردید . (مطهری مطهر اندیشه ها ، ج ۲ ، ص ۶۳۷ .
یادواره استاد شهید مرتضی مطهری ، ص ۲۹۶ - ۲۹۷ ، شهید مطهری مرزبان بیدار ، ص ۱۹۷)

وی گفته بود من اصلاً مطهری را نمی شناختم ، ولی از آنجا که نسبت به روحانیت کینه ای عمیق داشتم ، پس از این که در بین افراد گروه مطرح شد که می خواهیم یکی از روحانیون شورای انقلاب را ترور کنیم ، من داوطلب شدم ، ولی بعد فهمیدم که چه اشتباه بزرگی انجام داده ام .^(۱)

۱. مطهری مرزبان بیدار ، ص ۱۹۶

البته گروه فرقان تصریح کرده بودند بدین علت به قتل مطهری دست زدیم که او با افکار ، نگرش ها و تحلیل های ما مخالفت داشت . قاتل استاد نیز در مدارس علوم دینی درس خوانده بود ، ولی دچار این ضلالت و جنایت بزرگ شد .^(۱)

۱. بیانات در مراسم بزرگداشت استاد شهید مطهری در جمع اساتید و محققان مؤسسه امام خمینی ، ۱۴/۲/۱۲۸۲

البته شهید مطهری واقعاً شهادت را برای خود یک شرف می دانست ، شعار نمی داد و عاشق این مسیر بود . داستانی از مرحوم آقای مطهری نقل کرده اند که بسیار گفته شده است ، ولی بوی مشک هر چه تکرار شود از رایجه اش نمی کاخد .

یکی از آشنايان آن شهيد که از سادات و علماء بزرگ بود ، شب شهادت مطهری خواب دیده بود که با ايشان در يك فضای وسیع قدم می زند ، به پای کوهی بسیار بلند می رستند که بر فرازش يك خمیه بسیار باشكوه بريا شده بود . می پرسند این چیست ؟ پاسخ می آید خیمه رسول اکرم (ص) است .

با هم به سوی خیمه پیامبر راه می افتدند ، مسیر طولانی بود ، در حالی که به جانب آن قله و خیمه قدم بر می داشتند ، ناگهان فردی آشکار می شود ، اسبی می آورد و شهید آیت الله مطهری بر آن سوار شده با سرعت به سوی خیمه می رود . ايشان گفته بود من همین طور متحیر بودم که ما با هم بودیم ، چطور شد برای وی مرکب آوردن و بردنش ! ولی من همین جا ماندم .

در همین حال از خواب بیدار شدم و بعد شنیدم که در همان شب علامه مطهری به شهادت رسیده اند . آری آنان باورشان شده بود که شهادت يك فرصت بزرگ است که با استفاده از آن به سرعت به سوی مقصد می روند و راه صد ساله را يك شبه طی می کنند . آدم با شهادت زیان نمی بیند .

شهادت برای آن منفكر بزرگوار يك آرزوی دیرینه بود . او سال ها در دعاهايش می خواند « و قتلاً فی سبیلک فوق لنا » ، ما نیز این دعا را زیر لب زمزمه می کنیم ، اما تنها زبان مان به آن مترنم است ، در حالی که او از اعماق وجود و از ته دل می خواند . این چنین بود که او پس از انتخاب مسیر و هدفش هیچ نگران نبود که در خون خویش غوطه ور شود . (۱)

۱. سخنرانی در مدرسه شهید صدوqi با عنوان رمز موقیت علامه شهید مرتضی مطهری ، ۱۳۷۹/۲/۱۲ ، سخنرانی در دانشگاه علوم پزشکی رفسنجان ، ۱۳۸۰/۲/۱۲

همسر استاد نقل کرده است که آقای مطهری چند شب پیش از شهادتش خوابیده بود که ناگهان با نگرانی از رختخواب برخاست . گفتم : چیست ؟ چه شده ؟ وقتی خود را بازیافت ، در حالی که اشک از چشم‌انش جاری بود گفت : رسول اکرم (ص) را در عالم رؤیا مشاهده کردم ، در حالی که در مسجدالحرام کنار امام خمینی (ره) ایستاده بودم .

روب روی کعبه با امام بودیم که يك وقت دیدم پیامبر (ص) به سمت ما می آیند و من در حال گفتگوی کوتاهی با امام بودم . سپس حضرت پیش تر آمدند و لب های خود را بر لب های من نهادند . مدتی لب های پیامبر (ص) بر روی لب های من بود و حال که از خواب بیدار شده ام ، حرارت آن را کاملاً احساس می کنم . سپس افزود من منتظر حادثه ای شگفت هستم و چند شب بعد به شهادت رسیدند . (۱)

۱. سخنرانی در جمع مردم تبریز در مسجد شعبان ، ۱۳۷۸/۲/۱۲

• حکمت تجلیل ها و تکریم ها :

آری مطهری پس از عمری تلاش علمی و فعالیت های فرهنگی سیاسی به فوز عظیم شهادت نائل شد ، ولی جامعه اسلامی ما شخصیتی را از دست داد که به این زودی ها و آسانی ها بازگشت پذیر نیست. به همین دلیل حضرت امام موسی بن جعفر (ع) فرموده اند : «إِذَا ماتَ الْعَالَمُ ثُلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةً لَا يَسْدُّهَا شَيْءٌ » ، " هنگامی که مرگ عالمی فرا رسد ،

رخنه ای در اسلام ایجاد می شود که هیچ چیز آن را پر نخواهد کرد . "(۱)

۱. الكافی ، ج ۱ ، ص ۲۸

در دنباله روایت تأکید شده علت این ضایعه آن است که مؤمنان فقیه (دانشمندان) ، دژهای اسلام هستند ، همانگونه که حصار شهر در آن به حساب می آید . شخصیت شهید مطهری ابعادی گوناگون داشت ، ولی آنچه در میان خصال و امتیازات ایشان برجستگی داشت این بود که می کوشید نخست اصالت مکتب اسلام را حفظ ، و بدون تحریف به مردم عرضه شود . دوم این که می کوشید هویت هر تفکری که بخواهد این مسیر را منحرف کند ، آشکار هدفش را رسوا و تعالیم نادرستیش را نقد و تحلیل کند و ادله ابطال آن را به اثبات برساند و همین جنبه منجر به شهادت ایشان شد . "(۱)

۱. مصاحبه رادیویی به مناسب شهادت آیت الله مطهری

باید دهها سال بگذرد و روزگاری طولانی سپری شود تا از میان هزاران دانشجوی علوم اسلامی کسی مانند شهید مطهری ظهور یابد و همچون او در استمرار راهش حقایق اسلام را بیان و با انحرافات ایدئولوژیکی و فکری مبارزه کند و از بدعت هایی که فرقه های باطل در دین پدید می آورند پیشگیری نماید . "(۱)

۱. گفتگویی درباره شخصیت آیت الله مطهری

او مصدق این آیه قرآن است که می فرماید : « مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا يَدْلُوا تَبْدِيلًا » ، " از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند . بعضی بر سر پیمان شان جان باختند و بعضی چشم به راهند و به هیچ عنوان پیمان خود را دگرگون نکرده اند . " (احزان/۲۲)

برگزاری مجالس برگداشت برای امثال شهید مطهری ، نخست حق شناسی در برابر کسانی است که عمری را در راه خدمت به اسلام و مسلمین صرف و سرانجام خون پاکشان را در این راه نثار کردند . این وظیفه هر صاحب وحدانی است که در برابر این فدایکاری ها سر

تعظیم فرود آورد و ضرورت دارد هر سال این مجالس تکریم و تحلیل برای احترام به این شخصیت‌ها برگزار شود . در واقع این نشانه‌ای از شعور مردم و درک آنان از خدمات و زحمات این بزرگان است .

حکمت دوم برگزاری این مجالس ، انتقال فرهنگ و حقایق تاریخی یک نسل به نسل‌های آینده است . انقلاب اسلامی که در این کشور روی داد ، نه تنها مسیر قشرهای گوناگون مردم ایران را دچار تحول ساخت ، به یک معنا در دگرگونی‌های جهان هم بی‌تأثیر نبود . این حادثه تاریخی و بی‌نظیر که آن را انقلاب اسلامی نامیده اند و عنوانی بسیار با مساماست ، پیروزی اش مرهون فداکاری‌های شخصیت‌هایی بسیار ممتاز است .

مردمی که در آن زمان بودند ، این ایثارها ، رنج‌ها و مشقت‌ها را دیده ، قدرشناسی کرده اند ، اما مدتی که بگذرد ، چنین وقایعی دچار غبار گرفتگی می‌شود و در نتیجه نسل بعدی آنگونه که باید و شاید از حقایق اطلاع نخواهد یافت . این مجالس از واقعیت‌هایی که پیش از این روی داده و تحولاتی عمیق و عظیم پدید آورده است ، گردگیری می‌کند .

اگر این مجالس برگزار نشود ، در گام نخست نسل جوان در جریان این مسائل قرار نمی‌گیرد و نمی‌داند این برکت‌های ارزشمند که اکنون نصیبیش می‌شود چه سرچشمه‌ای دارد . سپس وقتی دشمنان دیدند اینان از هویت خود بریدگی و انقطاع یافتند ، زمینه‌هایی را فراهم می‌کنند تا بتوانند آن حقایق را وارونه نشان دهند ، مسخ کنند و نقشه خود را پیاده سازند . اگر این مراسم شایسته ، شکوهمند و هدف دار برگزار شوند ، این حقایق را بیمه می‌کنند و از هر گونه تحریف پیشگیری کرده ، باعث می‌شوند نتایج و محصولاتش به نسل‌های بعد برسد . این فایده دوم است .

ولی بالاتر از اینها فایده‌ای دیگر هم هست که نمی‌توان از آن غافل شد و آن این است که وقتی مردم به ویژه نسل بعد ، نوجوان‌ها و جوان‌های امروز دانستند چه شخصیت‌هایی با چه نیت‌های پاکی در راه خدمت به اسلام و مسلمین اینگونه کوشیدند و حاضر شدند خون‌های پاک خود را در راه هدفی مقدس نثار کنند ، وجودانشان بیدار می‌شود و به این فکر می‌افتد که ما نیز در برابر چنین مقاصد عظیمی وظیفه و مسئولیتی داریم .

اینها تنها یک اتفاق نبود که در زمانی رخداد و در لایه‌های تاریخ مفقود شود ، یا گرد فراموشی بر آن نشینند ، این یک جریان ثابت و الهی در جوامع اسلامی است و نسل‌های بعدی باید آن را پیگیری کنند ، وظایف خود را در این راستا به درستی بشناسند و آن ماجرا را ادامه داده ، استمرار بخشنند . این هدف از دو هدف پیشین مهمتر است و ارزش بالاتری دارد . (۱)

۱. سخنرانی در حسینیه عاشقان ثارالله قائم شهر ، ۱۳۸۴/۲/۱۲

• قله ، قبیله ، قبله :

برای این که روشن شود جریان شهادت علامه مطهری چه بود ، چرا اتفاق افتاد و ما در برابر آن چه مسئولیتی داریم و نیز برای این که نکاتی برای جوان ها و نوجوان ها روشن گردد ، لازم است به نکاتی اشاره شده ، مسائلی یادآور شود .

در این کشور حکومتی برقرار بود که عملًا ابزاری در دست ابرقدرت ها محسوب می شد . در آغاز زیر سلطه انگلستان و سپس در دست آمریکا بود و همیشه در جهت منافع استکبار و قدرت های بزرگ دنیا گام برمی داشت ، یعنی منافع کشور در اختیار آنان قرار می گرفت .

نمونه هایی بسیار از وابستگی ، مزدوری ، پستی و زبونی این دولت در برابر قدرتمندان بزرگ دنیا وجود داشت و عملًا مثل مومی در دست انگلستان و آمریکا بود . بیشتر مردم نیز این وضع اسف بار را پذیرفته بودند .

تفصیل این مطالب را می توان در کتاب های تاریخ معاصر پیگیری کرد ، مردم شریف و آزاده ایران ، به ویژه کسانی که به اسلام و تشیع علاقه داشتند و در مکتب سیدالشہداء با شعار "هیات منا الذله" زندگی کرده بودند ، تصمیم گرفتند این وضع را تغییر دهند و دیگر زیر بار ذلت نزوند . ولی گرایش های مردمی که می خواستند با این نظام وابسته به ابرقدرت ها مبارزه کنند ، بر اساس فرهنگ ها و عوامل مختلف اجتماعی متفاوت بود .

در آن زمان دو جناح مبارز مطرح بودند ، حزب و تشکیلات داشتند و در برابر دولت شاهنشاهی به منزله اپوزیسیون (۱) عرض اندام می کردند . نخست جریان ملی گرایان با شعارهای ناسیونالیستی بود . تبلیغات آنان بر این محور دور می زد که ایران ملتی کهن دارد ، از تمدنی دیرین برخوردار است و در مسیر تاریخ و فرهنگ بسیار سرافراز بوده است ، بنابراین در شأن این ملت نیست پیش از این زیر بار بیگانگان باشد . محور تبلیغات آنان جدا از عقاید و افکار مذهبی و ارزش های اسلامی ، تنها ملی گرایی بود و می خواستند چنین تمایلی را در میان مردم تقویت کنند .

۱. اپوزیسیون : جناح مخالف ، مخالفان دولت و قدرت مرکزی ، دسته متضاد ، اقلیت در برابر اکثریت قرار گرفتن ، صدیت کردن

در مقابل یک گرایش چپ وابسته به چین و شوروی سابق وجود داشت که منکر دین ، مذهب و خدا بود . اینان در زمینه مسائل اجتماعی و اقتصادی قائل به اشتراک بودند ، یا دست کم در شعار می گفتند همه دستاوردهای یک کشور و منافع اقتصادی برای همه مردم است ، نباید تنها در اختیار سرمایه داران قرار گیرد و کارگران و کشاورزان نیز باید سهمیم باشند . این شعاری جذاب بود که باعث می شد گروه های بسیار از مردم به سمت شان گرایش یابند می گفتند سرمایه داران منافع شما را می مکند و شما را محروم می کنند ، باید در برابر سرمایه داری متحد شوید .

این دو جناح هر کدام به اندازه شرایطی که برایشان فراهم می شد تبلیغاتی می کردند و یاران و پیروانی می یافتند . ملی گرایان که احزابی مختلف بودند ، در جبهه ملی (۱) متمرکز می شدند و شعارشان هم مجد باستانی ، ایران قدیمی و از این گونه تبلیغات بود .

۱. نخستین بار این جبهه در دوران اوچ گیری نهضت ملی برای در اختیار گرفتن صنعت نفت و خلع ید بیگانگان و به رهبری دکتر مصدق در سال ۱۳۲۹ شمسی تشکیل شد ، جبهه ملی اول پس از کوتا ملاشی شد . در سال ۱۳۳۹ شمسی جبهه ملی دوم به وجود آمد که در برابر انقلاب سفید شاه موضع گیری نه چندان قوی پیش گرفت . این تشکل نیز از کارآیی چندانی برخوردار نبود و در سال ۱۳۴۲ فرو ریخت و جبهه ملی سوم به وجود آمد که ترکیب نامتجانسی از شخصیت ها و گروه های سیاسی بود .

این جبهه نیز دوام چندانی نیاورد و از هنگام فروپاشی تا اوچ گیری انقلاب اسلامی نشانی از جبهه ملی سوم در فضای سیاسی ایران به چشم نمی خورد . در سی ام تیر ماه ۱۳۵۶ و با یادبود قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ جبهه ملی چهارم به رهبری دکتر سنجابی تشکیل شد و با شعار " هدف استقرار حاکمیت ملی است " ، وارد صحنه شد ، این تشکل دارای نگرشی ناسیونالیستی و فاقد برنامه ها و هدفهای مشخص و روشن بود و به جز کلی گویی و یادآوری خاطرات قدیمی چیزی برای ارائه نداشت .

گروه دوم بر اساس ایده های مارکسیستی با حکومت مبارزه می کردند ، سایر مردم که بیشتر جمعیت کشور و بدن جامعه را تشکل می دادند مردم متدين و مذهبی بودند که به دین شان بیش از همه چیز بهما می دادند . البته آنان نظام طاغوتی را نمی پسندیدند ، وابستگی به کفار و بیگانگان را بر نمی تاییدند و ستم های سرمایه داران و زمین خواران را نمی پذیرفتند ، ولی چاره ای نداشتند ، می سوختند و می ساختند .

بدیهی است با این وجود علاج رهایی از این زورگویی ها ، سلطه ها و یورش های بیگانگان را در تشکیل حکومت کمونیستی و نیز ملی گرایی نمی دانستند . آنان با این که اکثریت قاطع را تشکیل می دادند ، حزب و تشکل های سیاسی نداشتند ، متأسفانه جریان هایی هم بودند که با اوجود گرایش های مذهبی ، گاهی به چپ و گاهی به ناسیونالیسم می گراییدند و با این که یک تفکر ملحدانه و باطل و التقاطی را قبول داشتند ، دم از اسلام می زدند .

اما بیشتر مردم با این که علاقه ای به هیچ کدام از این جناح ها نداشتند و از نظام هم سخت دلخور بودند ، چاره ای برای خود نمی دیدند و نمی دانستند چه کنند . تا این که در حدود سال های ۱۳۴۰ و ۴۱ حرکتی به رهبری یکی از فرزندان امام حسین (ع) و از سلاله رسول خدا (ص) به وجود آمد .

امام خمینی آن روح قدسی ، حرکتی امید آفرین و نوید بخش را آغاز کرد و کم کم علمای دیگر جذب این جنبش شدند ، بدون این که حزب و دسته ای در کار باشد . به محض آن که امام خمینی اعلامیه ای را حتی در خارج از کشور منتشر می کرد ، در فاصله ای اندک با امکاناتی ناچیز و با وجود کنترل های شدید سواواک ، در تمام شهرستان ها منتشر می شد . این جریان تداوم یافت تا آن که بارها یاران امام مورد تهاجم واقع شدند ، به زندان افتادند ، شکنجه دیدند و برخی نیز شهید شدند .

سرانجام انقلاب پیروز شد ، در حالی که کمتر کسی این پیروزی را پیش بینی می کرد . خوش بین ترین افراد که دوراندیش و عاقبت اندیش بودند و از مبارزان مهم و مؤثر به شمار می رفتند ، می گفتند این انقلاب بیست سال دیگر پیروز می شود .

اما به برکت فداکاری مردم ، رهبری امام و زمینه سازی های فکری و اعتقادی علماء که شهید مطهری در رأس آنها بود ، ناگهان مردم چشم گشودند ، دیدند باطل از میان رفته و حق آمده است ، امام به ایران آمده و در بهشت زهرا می فرماید : " من تو دهن این دولت می زنم . " زمانی که امام در پاریس بود ، بسیاری از افراد خدمت ایشان می رفتند و می خواستند این فکر را منتقل کنند که دولتی سر کار بباید و همان قانون اساسی موجود را اجرا کند و رژیم هم بدون دخالت در کارها به سلطنت خود ادامه دهد ، یعنی دولتی آزاد با انتخابات مردمی سر کار بباید ، اما خاندان پهلوی همچنان بر سر کار باشند . این حرف ملی گرایان و جبهه ملی بود .

نهضت آزادی (۱) نیز که اندکی گرایش مذهبی داشت همین تفکر را تأیید می کرد . اینان خدمت امام رفتند ، این ایده را توضیح دادند و به خیال خود مسئله را بسیار محکم جا انداختند و انتظار داشتند امام بگوید بله ، درست است . اما آن رهبر آگاه نشست ، گوش فرا داد و چون حرف هایشان تمام شد ، فرمود به ایران باز گردید و از جمهوری اسلامی تبلیغ کنید . سرانجام انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پیروز شد .

۱. نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ شمسی پی افکنده شد ، بازرگان و دکتر سحابی به همراه آیت الله طالقانی از مؤسسان این حزب یا تشكل بودند . آنان در همان حالی که در جبهه ملی دوم فعال بودند ، اقدام به این حرکت نمودند .

بنابراین رهبر این حرکت مشخص بود و محبوبیتی ویژه داشت ، که فریادش در دورترین نقاط استکبار را به لرزه در می آورد و مسلمانان و محرومان عالم را امیدوار می ساخت . انقلاب از نظر رهبری کمبودی نداشت و قاطبه ملت هم از آن طرفداری می کردند . تا اینجا مسئله کاستی و نقصی نداشت ، اما روزگار بازی هایی بسیار از شیاطین دیده است .

کسانی که دور اندیش بودند ، نگران بودند که اگر این حرکت به پیروزی برسد و شاه ساقط و نظام اسلامی هم برقرار شود ، چقدر دوام دارد . آنان می دانستند که این دوام نیاز به یک حرکت فرهنگی و علمی دارد ، باید معارف و اعتقادات مردم را ریشه دار و باورها را تقویت کرد ، زیرا احتمال می رفت تحریفاتی صورت گیرد و زمینه های نفوذ نفاق به صفوف مردم فراهم شود .

کسی که این مسئولیت را به عهده گرفت ، تا فرهنگ اسلامی ناب را بیان کند ، در کشور گسترش دهد و از اساس به فکر نسل آینده باشد ، استاد شهید آیت الله مطهری بود . عالم و مجتهد کم نبود ، کسانی که علاقه وافر به اسلام ، تشیع و امام داشتند نیز فراوان بودند ، اما این کار تنها از عهده مطهری بر می آمد .

او کسی بود که دهها سال ، همه وقت و عمرش را برای کشف اسلام ناب و تبیین آن برای مردم صرف کرده بود ، بگونه ای که مفاهیم و مبانی اعتقادی را به سهولت بفهمند و درک کنند . این خدمتی بود که تنها از عهده او برآمد .

کسانی دیگر نیز در این راستا کوشیدند ، اما بدین حد نتوانستند به فرهنگ اسلامی خدمت کنند . بی جهت نبود در همان ایامی که امام خمینی (ره) در فرانسه به سر می برد ، شهید مطهری را که یک شخصیت روحانی و عالم برجسته بود و در حوزه و دانشگاه تدریس داشت ، به ریاست شورای انقلاب برگزید .

این در حالی بود که برخی افراد دیگر ، سوابق سیاسی و مبارزاتی بیشتری داشتند و شاید از مطهری بیشتر زندان رفته و زجر کشیده بودند و در میان مردم هم شناخته شده تر بودند ، اما امام تأکید داشت آن بزرگوار برای چنین مسئولیتی مناسب تر است ، زیرا به خوبی متوجه بود این نهضت به متفکری نیاز دارد که بتواند اعتقادات اسلامی را چنان برای مردم تشریح کند که دچار انحراف نشوند ، تحت تأثیر تبلیغات منفی قرار نگیرند و حقایق دین را وارونه نبینند . این مهم کسی مانند مطهری را می خواست ، او امام را به خوبی می شناخت و نزدش درس خوانده بود و امام نیز به او اعتماد داشت .

اینها سبب می شود برای آفای مطهری ویژگی خاصی قائل شویم و اجتماعاتی فراوان برای تجلیل از او تشکیل دهیم . شهید مطهری تنها به تبیین مبانی فکری انقلاب بسنده نکرد و نقش و جایگاه دیگری هم داشت که شاید برای بسیاری از مردم روشن نباشد و آن مبارزاتی است که وی با کزاندیشان زمان خود کرد و همان ها بود که موجب شهادتش شد .

مطهری به دست استکبار ، ملحدان و کافران کشته نشد ، کسانی دست خود را به خون مطهری آلومند که خود را مدافعان اسلام انقلابی می دانستند ، ولی در یک مسیر منحرف گام نهاده بودند و ناگهان دیدند شهید مطهری دارد حقایق را بیان می کند ، سیمای آنان را برای مردم آنچنان که هستند می نمایاند و دروغ ها و جهالت ها و انحرافات شان را مشخص می سازد .

گفتند باید این چراغ را خاموش کنیم ، آنان و اربابان شان بسیار خوب فهمیدند مطهری چه نیروی محركه ای برای امت و نظام اسلامی است و چقدر می تواند به جامعه رشد دهد و به مردم مسلمان فکر درست تزریق کند ، بنابراین تصمیم گرفتند او را به شهادت برسانند و عالم استکبار را شاد کنند . گواра باد بر او این فیض بزرگ که او را میهمان بزم قدسیان و محفل ملکوتیان ساخت .

حال وظیفه ما چیست ؟ آیا قدردانی و تشکیل مجالس بزرگداشت کافی است ؟ البته این تجلیل ها خوب و سودمندند و مصداقی از تعظیم شعائر اسلامی (۱) و نشانه ای از تفوا هستند ، اما باید بیشتر از این چشممه معرفت استفاده کنیم ، البته مردم خوب استفاده می کنند ، آثار آن شهید را می خوانند ، نوارهایش را می شنوند و بر درک و فهم خود درباره مسائل اسلامی می افزایند ، اما باید از این هم جلوتر بروم .

۱. « و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب » ، کسانی که شعائر خدا را بزرگ می شمارند ، کارشان نشان برهیزکاری دلهای آنان است . حج/۲۲

بنا به فرمایش مقام معظم رهبری در دیدار با مردم کرمان ، مرحوم آقای مطهری شباهاتی را که تا آن زمان مطرح شده بود پاسخ داد ، اما روز به روز و نو به نوشیوه هایی مطرح می شود و باید کسانی باشند که این حرکت را پی گیرند و شبیه های جدید را پاسخ گویند . این جریان تمام شدنی نیست و باید تداوم یابد .

باید از این نعمت عظیمی که خدا به انقلاب ما هدیه فرمود ، یعنی وجود آقای مطهری و آثارش بیشترین بهره را ببریم و بکوشیم از این ابزار الهی و ملکوتی که در اختیارمان قرار گرفته است ، برای تقویت و تجهیز خود و سرکوبی دشمنان و خنثی نمودن افکار انحرافی بهتر بهره برداری کنیم ، آنها که دلشان برای اسلام و جامعه اسلامی می سوزد ، باید این حرکت را دنبال کنند . (۱)

۱. سخنرانی در حسینیه ثارالله قائم شهر ، ۱۲۸۴/۲/۱۲

• از او بیاموزیم :

از جمله چیزهایی که باید از شهید مطهری و پیش از او از امام خمینی (ره) بیاموزیم و به کار بیندیم ، احساس مسئولیت در مورد جامعه است . پیش از انقلاب دین داری و پرهیزگاری تنها با یک سلسله اعمال فردی شناخته می شد ، کسی که نمازش را سر وقت می خواند ، تجویدش خوب بود ، مسائل شرعی را درست می دانست و در مراسم مذهبی ، عزاداری ، دعای توسل و حضور می یافت ، یک آدم مؤمن و باتقوا بود . اما اگر در سراسر عمرش در یک حرکت اجتماعی و تلاش سیاسی دخالتی نمی کرد ، نه تنها هیچ عیبی نداشت ، کمال هم حساب می شد .

برخی از خشکه مقدس ها گرایش به سیاست و مسائل جامعه را دنیاگرایی تلقی می کردند . وقتی می خواستند یک روحانی را متهم کنند و او را در میان قشرهای جامعه بی اعتبار کنند ، می گفتند این سیاسی است ، همین انگ بس بود تا مردم از اطرافش برآکنده شوند ، زیرا اعتقاد داشتند دین به سیاست کاری ندارد .

آن روزها تقوا با یک سلسله مسائل فردی شناخته می شد ، در حالی که اسلام طرح هایی پرشمار برای مشارکت سیاسی ، احسای وظیفه در برابر جامعه و نظام حاکم بر مردم دارد . اگر مسلمانان وظایف خود را در شرایط گوناگون درک کنند ، دست دشمنان از هر گونه توطئه کوتاه می شود .

اسلام حقیقی از مسلمانان می خواهد در جامعه حضور داشته باشند و از مسائل سیاسی دوری نکنند . شرکت در انتخابات ، راهپیمایی ها و تظاهرات در جهت تقویت نظام اسلامی ، جزو تکالیف دینی ماست و باید نسبت به این امور بی اعتماد باشیم .

اگر در این زمینه کوتاهی شود ، افرادی نااهل و بی لیاقت روی کار می آیند و مردم را نسبت به مسائل دینی و مذهبی بدین می کنند . حفظ کیان اسلامی و تثبیت ارزش های معنوی منوط به همین مشارکت ها و حساسیت هاست . (۱)

۱. اقتناص از همان سخنرانی

درسی که باید از استاد شهید مرتضی مطهری گرفت این است که نخست دشمن به ویژه کسانی که عقاید و اخلاق و باوردهای مردم را نشانه رفته اند بشناسیم . در گام بعد باید در پی یک راه درست باشیم تا بتوانیم با آنان تا آخرین قطره خود مبارزه کنیم و اجازه ندهیم به مرزهای عقیده آسیبی وارد آورند .

برای این که دیانت را در جامعه حفظ کنیم به دین شناسنیاز داریم ، وقتی علمای بزرگ مبانی اعتقادی را درست تبیین کنند و در دفاع از ارزش ها ادله محکم ارائه دهند ، آنگاه ضمن آن که می توانیم مردم را عمیق تر و پایدارتر کنیم ، از توفان های شبه ها و سیلاپ های تردید نیز کاسته می شود .

اگر چنین متخصصان مؤمنی در جامعه نباشند و به اشکال ها و پرسش ها پاسخ ندهند ، شک هایی چون موریانه در دل و ذهن مردم ریشه می دوائد و کم کم گروهی به این توهمندی رسند که نکند این مباحثت بی اساس باشند و رفته رفته نسبت به بیان های اعتقادی کم انگیزه می شوند .

اسلام شناسان راستین راه مطهری را ادامه می دهند ، اینان هستند که هم دانش لازم را در این عرصه دارند و هم تشخیص می دهند دردها چیست و راه علاج شان کدام است . باید ضمن آن که از آثار ، شیوه ها و تجربه های شهید مطهری استفاده می کنیم ، برای رفع نیازهای آینده و حتی وضع کنونی به اموری مجهز شویم که پاسخگوی نیازهای نسل جوان باشد .

مطهری نه تنها از دانش های حوزوی و معارف اسلامی آگاه بود ، بلکه با همت خود راه را درست فهمید و برای رفع هر مشکل فکری و فرهنگی پاسخ لازم را یافت . اگر ایشان اکنون زنده بود ، بسیاری از نیازهای ما را بر طرف می کرد ، ولی دشمنان او را از ما گرفتند و اکنون باید بکوشیم این خلاء را برطرف سازیم و فراموش نکنیم که مطهری در میان چندین رشته کوهستان ، یک قله شد و به اوج تحقیق رسید .

برای این که دانشمندانی همچون او تربیت شوند ، باید مقدمه سازی کنیم و اهتمام بیشتری داشته باشیم تا مفاسد اخلاقی و اجتماعی به برکت پرتو افسانی این بزرگان از بین برود . یک عالم شایسته و متعهد که می خواهد راه مطهری را ادامه دهد ، باید نخست اقتضایات شرایط زمان را بررسی کند .

سپس باید بداند وظیفه اش در این شرایط چیست ، البته آگاهی نسبت به مسائل اسلامی و مجهز بودن به تربیت و اخلاق اسلامی کافی نیست ، او هم زمان با تبیین معارف برای مردم ، باید کوشد فرهنگ و تربیت اسلامی در جامعه صبغه ای پر رنگ بیابد .

اعمال عبادی و فعالیت های مذهبی مردم نباید به مساجد و حسینیه ها منحصر شود . در هر فضایی ، در روابط اجتماعی ، تصمیم گیری ها ، جذب و دفع ها ، مراکز تغیری و هر جا که ممکن است مردم حضور یابند ، باید آن آفتاب ارزش ها نور و حرارت بدهد و باران معرفت بیارد . همچنین دیانت و فعالیت های تبلیغی باید دل ها را متحول ، انگیزه ها را اصلاح و ذهن ها را معنوی کند .

پس از این که چنین بوستانی فراهم شد ، باید با غبانی باشد که از آن حراست کند ، مراقب باشد آفت ها آن را دچار مشکل نسازند ، گل های معطر پژمرده نشوند و به دست افراد مغرض و جاهل پر نگردند . پس دفاع از عقاید و ارزش ها در برابر تهاجم فرهنگ بیگانه و اخلال افراد و گروه ها نیز ضروری است ، اینجاست که وظیفه کسانی که می خواهند این راه مطهر را بپیمایند ، سینگین و خطیر می شود .

باید بگردیم ببینیم خدا از ما چه می خوهد ، برخی معلومات که راههای فرا گرفتن آنها هم مهیاست ، اگر چه به زندگی مادی ما سامان می دهنده ، برایمان شهرتی اجتماعی به ارمغان می آورند و ما را صاحب لقب و مدرک می کنند ، گاهی مانع تقرب به سوی خدا و شناخت او شده اند .

از سوی دیگر کسانی که خود را به این دانش های کم خاصیت ، یا حتی بی خاصیت و احياناً همراه با آفت مشغول داشته اند ، شرایط را برای افزایش کجری ها و ناهنجاری ها هموار می کنند ، شیاطین وقتی ببینند صحنه خالی است و مربیان و دیده بانان در میدان حضور ندارند ، بهتر یورش می برند و سریع تر نیش زهرآگین خود را فرو می برند .

انسان باید توکل خود را به خدا تقویت کند و به راهی که در آن دام های شیطان تعییه شده است ، نرود . پیمودن راه حق به اخلاص و خون دل خوردن نیاز دارد و گاهی طرد شدن از سوی خویشاوندان و ملامت دوستان را نیز به همراه می آورد ، ولی انسان در ازای گام نهادن در این مسیر دشوار ، رضایت خداوند را به دست می آورد ، اسلام را احیا می کند ، راه پیامبر (ص) و ائمه (ع) را ادامه می دهد و فردای قیامت نیز در پیشگاه حق تعالی سرافراز است ، این افتخار بزرگی است آن را از دست ندهید . (۱)

۱. سخنرانی در مدرسه شهید صدوqi ، ۱۳۷۹/۲/۱۲ . بیانات در جمع طلاب مدرسه معصومیه ، ۱۳۷۹/۲/۱۰ .
مصاحبه به مناسبت فرا رسیدن دهمنی سالگرد شهادت آیت الله مطهری ، سخنرانی در دانشگاه تربیت معلم قم ، ۱۳۷۲/۲/۱۱ ، سخنرانی در جمع دانش آموزان ساوه ، ۱۳۸۶/۲/۱۵ و سخنرانی در دانشگاه امام صادق (ع)

پروردگارا ! تو را به عزت و جلالت قسم می دهیم ، تو را به رحمت بی نهایت قسم می دهیم ، پاداشی که در خور کرم و رحمت بی انتهای توست به مطهری عطا فرما . روز به روز بر علو درجات او بیفزا ، ما را قدردان این عالم عظیم الشأن بگردان . به ما توفیق گام نهادن در راه او را مرحمت فرما .

پروردگارا ! تو را به خون سیدالشهداء قسم می دهیم وظایف مان را برایمان روشن تر بفرما . ما را در دین مان بیناتر قرار ده ، روح امام راحل و شاگردش شهید مطهری و سایر کسانی که در راه ترویج دین و برقراری نظام اسلامی رحمت کشیدند با اولیای خودت محسور بفرما .

پروردگارا ! تو را به عزت و جلالت ، تو را به مقام انبیاء و اولیاء قسم می دهیم قلب های ما را جایگاه علم ، معرفت و ایمان و محبت خودت قرار ده . معرفت و محبت ما را نسبت به اولیائی خودت بیشتر کن . توفیق عمل بیشتر و بهتر به وظایف مان را مرحومت فرما . به ما توفیق بده در راه هدایت دیگران قدم برداریم .

سایه مقام معظم رهبری بر سر ما مستدام بدار ، علماء و مراجع ، بزرگان دین ، خدمتگزاران شریعت مقدس اسلام ، همه را در پناه امام زمان از آفات دنیا محفوظ بدار ، عاقبت ما را ختم به خیر بگردان .

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته